

33

F.



کتاب التوسل للتوسل الى الفضل من انشاء مولانا سلطان الاوليا قطب
الواصلين مرشد الکاملين حجة الله على العالمين کامل الحال والقال الى يوم الدين
سبح مالک الجبروت وسبح بحار الملک والملک فانه مغالب السلوک شافع هذا الملک بطلان الحق والحق
باری تعالی خواه که عنایت و لطف و قدرت و دولت و سعادت را بر بندگ کان خوش
مقیم و پیوسته گرداند او را توفیق شکر دهد من غیره الرحمان والا انیت علیه
بعض مایلیق باقباله و اوقات البرهان خلق الله سلطنة و جلاله و دولة مانع و
لجود بیدان انرا الحبيب المستغنی طبعاً و طوعاً و عقفاً از اندوه دل و غم و خواها و نیش
بوده ام تالله تعالی علی اگر چه ملازم صوبت نبوده ام ملازم هواها و دولت خود
بوده ام در آن حضرت که همه حضرتها دم بدم محتاج و مورد خواه و در یوزه گران حضرت
و این عرض دوست و هواخواهی بدستوری و فرمان صدر رسالت علی الله علیه و سلم
افتاد که یک از صحابه مجتهد رسول علیه السلام نشسته بود بزرگ از در مسجد کر کرد
ان صحابه گفت یا رسول الله من از دل دوست می دارم این عزیز را که گذشت
رسول علیه السلام فرمود که رو را اعلام کن و اگر حرکت و سرائین اشارت در قلم آرند
در از تر شود مقصود دیگر آنک هر باری لطفی و رحمتی و پادشاهی از جناب
شاه عالم اعلم الله را بیده توفیق بسمع این پذیر می رسید شادی شدم از دو وجه
یک از محبت و هواخواهی که محب هرگز در بند کمال و نیکو نامی خود نباشد
در بند کمال و نیکو نامی محبوب باشد و بدان شاد باشد و این مسئله است از اوست
مدرس عشق نمی توانم درین غلو کردن که سیلاب این بحث مراد در باید و نامه را
و هم نویسنده را شیخ المشایخ حسام الدین امین القلوب ادام الله برکتی که درین مدت
یکدم از دعا و ثنا خالی نبوده است دیگر موجب شادی این نذر با و آوازه اسنانها

این شاه اعلم الله دولته آن بود که کفنی الحمد لله کی محبت و هواخواهی من این اقبال را
لازال متضاعفاً بموقع و لایق افتاد زیرا از صفای جوهر محبت باشد کی محبت او
بر جوهر لطیف افتد زیرا هر که هست در هجده هزار عالم هر یک محب و عاشق جزئی
شرف هر عاشقی بقدر شرف معشوق اوست معشوق هر که لطیف و شریفتر و محبوبتر
عاشق او عزیزتر. مزوب الناس عاشق مزویا. فاکرمهم انهم حبیب. مرغ روز را
بر مرغ شب ترجیح است چندانکه نور را بر ظلمت که ان عاشق نور افتاست و مرغ
شب عاشق ظلمت و شرح این مسئله هم اطاب عظیم و شافع و بیخ بسیار دارد شرح
الله صد و یکم و ایدکم بروح منه از جمله آنچه فال گرفتیم بر بالا گرفته آتش اقبال
و دولت شاه عالم و غالب شدن شمشیر نفاذ و فرمانش انذها الله و امضاها و اعلاها
ما دامت الشمس و صفها یکی آن بود که آفتاب عنایتش بر بندگش فرزند عمر
روح الامراء و افضلهم یحیی الدین لا زال بحمد مستیر امن شمس و له سلطاننا افضل الله
عنا السلاطین بالا اقبال و الکمال و حصول الامال افزون شد و او را مخصوص تر
کردیم در بارگاه حکم و بای تخت و هم در بارگاه حلم و رحمت دل مبارکش
خود چه جای اینست خود جمله اشارات و اندیشه های شاه عالم بخت و همایون
و مبشر اقبال است دم بدم که همه خاطر مبارکش سوی ضعیفان و مظلومان
نکرانست و چشمش سوی داو خواهان و محتاجان ملتفت است لا جرم نظر
عنایت من جاء بالחסنة بجانب جاه و دولتش نکران باشد و از غیرت الحق بود
و عنایت که این همه بی مراد بیا بدولتش درین مدت راه یافت تا رجوع دل مبارکش
از همه سلاطین بحضرت سلطاننا جل و تعالی دم بدم افزون باشد حضرت حق
با نیک برزد بر ملک دنیا که بر هفت شوی شاه تا غیبهای و بی وفاهی تر آید
و فرور شوی از خود حقه و رفته خود را باب مکر و همتا آنچه شاهان دیگر رنگ

فتا را در اخلاص خود دیدند و از عشق باز نماندند و هر بسوی حق با تو بیامشیدند
این شاه در اول دولت ببیند و دل مبارک تمام در حضرت ما بندد تا هر دو ملک
از دیگران بفرزاید و مخلص شود و من بگویم علی الله و حسب و هر سطر از این نامه
نکنند است که شرح می باید کرد تا ظاهر یعنی به هم ریک خود تا و بلیش نکند
اما از عیب تطویل ترسانم و از خدا خواهم که بر خاطر عاظم و صیر منیر و اوضح و کشف
کرد آن و فی الاجابة و دعوى الله الخالصين تجابه امين يارب العالمين

ملک تاج جل که مالک الملکست یکی را ملک دنیا مخصوص کرده اند و تاج عزت
بر فرق او نهاده و بر تخت مملکت نشاند و بلاق و بلاد را سخر و رام فرمان و سلاطین
کرد اند و دولتهای سرکشان را طوعا او که را خاضع و منقاد او دارد و خزان
و عساکر را فدای مرادات او گرداند تا ببلطف خزان و مهربانی که مکافاها خواهد
ملک خود کند و صد رمیز و نقد نقره و زر را بنام و القاب و خطبه و کتبه او
مرسوم گرداند و در زمانه اندک این همه رقوم عجب را که بر لوح خاک مهندسی
قدیم نقش کرد و هر شیء می کند که فخر نایب الهاد تا در لب خبری شب
ندامیر مانند ما مورنه حاکم ماند و نه محکوم نه ملک ماند و نه مملوک تا بداند که
این خطوط محکوم است مهندسی است و چون بوی نبردند شب مرکب می کنند
تا هر ما معلوم شود که این غواص ملک ناپایدار غوغا است و اصرار بایست از بهر
اعلام ملک پایدار و تاج و تخت و عسکر و مخزن پایدار که هر خیالی غوغا
حقیقی است و هر غوغا نمونه تغییر است و مصروف بودن همه علی ملکانه
پیغامبران ملک الامرا پروانه معطم و شوق او حضرت لایزال و استقامت
و رضا طلب و دلدار و فقر و عاقبت اندیشی و اعتماد بوعدهای حق خواست

که تغییر این علو مرتب و کمال عنایت و حسن عاقبت آن یگانه حضرت ادام الله علوه است
خصال خوب او گواه کمال اوست این سعادت توفیق که بخشیده استش به نهایت
و به انقطاع باد لطفهای که فرمود و در حق فرزند اعز صدر الدین معلوم شد
شکرها گفته آمد امید داشته می شود که در تاخیر نیفتد که فی التاخر اوقات الحیر
لا یؤخر عجلوا بالصلوة قبل الفوت نواب می گویند که از کجا دهیم و چون کنیم حضرت
می گوید • استاد تو عشقت جواب نگیری • او خود بزبان حال گوید جوابه کن •
جاءه نفس خود و فرزندان خود که عدد و روی اند و عدد جان و ایمان و بند و مانع
و حجاب و بند بصلو له می تواند کرد و جاره اهل حق و نگویند کان و نازنینان
حق که از بهر امتحان حق تعالی ایشان را حاصل کرد بکسی که ایشان دعوی محبت حق
می کردند و قرآن و او را میخواندند تا منافقان گفتند انظم من لویثاء الله
جنین خدای که ایشان دعوی اختصاص می کنند بوی نمی تواند مهمات خاصان
خود را بر آوردن که بغیر حواله می کنند جواب می فرماید ولله خزان السموات والارض
ولكن المتنافقين لا یعلمونه نمی دانند که از بهر ابتلاست و رضای این بندگان مارضای
که مارضای خود را در رضای ایشان نهاده ایم اگر بخیل بهفت ایمان برای رضای
من نیایی ابلیس وارد مقام قهر باشد و اگر تاب پشت کا و و طایع فروری در ارض
هو او هوس خود رضایانی قال ما و عن ارضه و ما و عن سماءه و انما عن قلب
عبدی المؤمن و رضای خود در رضای ایشان نهاده ام رضای ایشان جو که عاقل
و مقبل است که هر چیز را آنجا بجوید که من نهاده ام • از صدف در طلب زلفی
دل ز مردان طلب زناده لاف • و الباقی مکتوف و معلوم الله الله درین باب
منواب حواله نکند و ما غلطت رقاب الاسد حیة بانفسها نوات ما عناها

همان خدای که ما را طریقی هجر نمود. امید دارم کاسان کند طریقی وصال. خدای جل جلاله
 و توفیق افضاله کو اهاب و مطلع و کفی بالله شهید و من اکبر شهاده قل الله که صورت
 و تصویر فرزند عرخر الایمة و المعیدین تاج الفضلاء و المعیدین ذو فنون
 انیس الاولیاء و لی بنهائے جوهر کانی انور الالهة معجز الاجلة بحال الدین بلغ الله
 اعلام انب البصيرة و الیقین و فضله علی کثیر من عباده المحبین و خیال فرج افزای
 صدیق سیاهیون منظر مبارک محب پاک باز شریف راز لیل و نهار و در پیش
 نظرت نه چنانست که حلاوت صحبت و صدق آن عزیز که هبوب عبارتی انا تصور
 عزیزش را از نظر دین و دل بحر و زمان و توان هجران محو تواند کردن که اخلاق
 ملکاته آن عزیز ناسخ طول العود منسبت و باین همه استسقای اشتیاق و جوع البقر
 آرزو مندی هیچ بوفادار و غمگساری تصور و خیال سیر نمی شود و راضی نمی گردد
 و هیچ جمع یاران و مجالس ذکر و مراقبت نیست که ثنای حضور آن فرزند مختلف
 کشته است امید از جامع الشات و منزل البرکات و قاضی الحاجات جل جلاله دانسته
 می آید که عن قریب غریب صوارف و موانع را از میان بردارد و چون تحت القین
 و جسم ادریس اتیک به قبل ان برتد الیک طرفک انما نالشی از اردناه ان
 بقوله که کن فیکون سباب لطیف ظرف فراهم آورد که دیدهای تشنه بدید از ان
 فرزند مسرور و روشن کرده اند عیاذ لک قدیر و بلا لاجابه جدید اینج از نفقات
 کم باشد علما و اینج در بابیت آن فرزندست حوالینا طاعت که تاخیر نفرماید
 قال المنی صلا علیه و سلم ان لک فی ایام دهر کم نفقات الا فتقر صوالها نزد محققان
 این نفقات انقاس برادران دین است که سبق یافته اند بر برادران دیگر اتفاق
 ایشان و نظره های ایشان و امیر کاری بایشان نفقات و مواهب و عطایا و خلعت
 حق است غنیمت داشته است و غیر آن را سهل داشتن عین آن را غنیمت داشته است

بر مدار از مقام مستی بی. سرها بخا بنه که حور دی می. مستان لامت می کنند.
 آن مستان که هزار ندیک اند علیک السلام ان باسد که سیامی نه انگ از دور
 بکومی و بنویسید بلک بدان وصال که در یکجا نه ایم قانع نیاید بودن بلکه بدان که
 در یک یواهن جمع باشد قانع نیاید بودن که پشمانی آرد باری جلد جلاله که
 جامع احباب و مؤلف اصحاب و مزیل احزان و رافع هجرانست و کار ساز زمین
 و کمانست عالمست و شاهدست و کفی بالله علما شهید که اگر ممکن بودی درین
 مدت و فرصت دست دادی و موانع که در قلم نمی آید و بای بندهای حکم که خاطر
 روشن برادر اعز خیر المدرسین و المعیدین اعلم اعدل اجدد اشد شرف
 اروع اروع افضل الملک محمد الایمة سراج الایمة ملکی الاطلاق صفی الاعراق
 البیج الزاهر و البدر الفاضل مع بقية القاب و اوصاف الاصلية الجبلية ادام الله علوه
 و فضله و توفیقه و ارشاده الی سلوک اصوه السن و تقبل حسنة و تجاوز
 عن سیئاته و بلغ علیه کراماته و صغیر خیر اندیش شفق پیش سخا شفا
 وفادار مبارکش داند که حق تعالی موانع و پابندهایش زهد جوهل چیزی را
 محبوس گرداند و وابسته جای کند بندگی نه از آهن نه از تحت بند نه از موکل
 نه از شهر بند الا بندهای روحانی که از بندهای ارضین محصل بود و از موکل
 ترک کربختن ممکن بود و از ان روابط روحانی که انا جعلنا غناهم اغلا
 این اغلال روحانیت که نامش قضا و تقدیرست در گردن خاص و عام تا یک
 کام نتوانند از محکوم و مقدر و بیرون نهند که اگر چنین موانع نبود
 برین برادر صد بار عزم کرده ام و مستعد شدم تا بدان مقام ایم بخود می نمود
 بی رسالت و بی کماست از بی صبری و کثرت اشتیاق و طول فراق. و کدت الطیر
 من شوقی الیکم. و کیف یطیر مقصود الجناح. توقع از وفادار و برادر می شنید

و مودتی و رابطه کی بقلم مرشح نتوان کرد و نه بزبان آید و آن مودت مودت
 شدن بسوابق الفت و جنبیت الارواح جنود مجتهد در اصل یکی بدست جان من و تو
 پیدای من و تو و نهان من و تو غای باشد که گویم آن من و تو برخاست من و تو و تو
 من و تو اگر چه این را عوام بطریق تاویل و تشبیه فهم کنند و در از روح شریف
 و فقیص صفت در ویش هنر آن برادر که بسمع تاویل و تحریف درین کلمات تأمل کند
 چنانکه امکان دارد علایق را سهل گیرد و توقع نفعی که از جایگاه است عدم
 انکار و از آن توقع را طمع اعراض کند و از حقوق که وسعت ساحه است منتظر
 مکافات آنست از آن طایفه آن توقع را قرض دهد بحضرت که من ذالذی یقرض
 الله قرضهنا و بدین طرف تشریف دهد اضغاف آن حق تعالی بیدارد از آن حلال
 و از آن بلیزه ترک آن الله برزق من یشاء بغیر حساب و من یتوکل علی الله فهو
 و معلوم باشد که الجماعه رحمة و الفرقة عذاب لایستاق فرقه ماکه بغیر قهای و دیگر
 نسبت ندارد فرقت میان عشق که جان خیزد با آنکه بریسمانش بر خود بندد
 الله الله محتاج نکردند بنوشتن نامه بار دیگر بعد ازین نامه تا ثواب آسمان و زمین
 بیاید و امام یکانه برادر عزیز سراج الدین مجاهد طالب الحق اتم الله مراده و اخبار
 آن برادر است از صادر و وارد و هر کس وصیت می کند که تحریف کنند بابلغ مایکل
 و شرایط نیابت از آن دور تا آکفونه از هیچ کم نکرده است و سلام می رساند علی الحدید
 و می گوید که همه چیزها را سهل گیر بر عادت علو همت خویش که این همه را عو نهان
 و ملاقات بقیه عمر را سهل گیر خود را جو روی زیار محرم یابی در عمر نصیب خویش
 آن دم یابی زنها که ضایع نکنی آن دم را زیرا که جنان دی دگر کم یالجب
 و باقی ماران از فقه او درویشان با جمهم مشتاقند و منتظرند که انتظار را با
 لامطار السماء زیرا باران هیچ مدد از جوی نیست مدد او از آسمان است

ان شاء الله تعالی با سرع الازمانه و ابرک الاحوال ملاقات حاصل شود امین یا رب العالمین
 غنایم و ارزاقی هست در خزینة کرم که نوتنها آنجا هر چند بکوشی دست ندهد
 و ما هم به تو ایجا هر چند بطلبیم نیایم چنانکه آهن مقدسه هر چند تنها به سنگ
 حرکت کند ستاره آتش بدید نیاید و همچنین هوس به دست عمل کند که الجماعه
 رحمة و این سخن را تمثیل نداند بلکه تحقیق و واقع داند و بدین عمل کند متوکلا
 عیار به آب را بر سر زنه سرش کند خاک را بر سر زنه سرش کند آب را و خاک را
 بر هم زنه بر سر زنه سرش کند الرقیق ثم الطريق الجارم الدار الذین یقاتلون
 فی سبیل الله صفا کاتم بیان مرصوص که باد در میان نکلند و سنج پولاد هم خیل
 راه نیابد از غایت التصاق ایشان با همدگر چون نفرت موقوف چنان التماس
 بشهرهای پراکنده بودن از همدگر جدا بر امید نفرت و جمی ندارد می فرماید
 کزین اخرج شطاه بس اجتماع خوشها شرط نشود غماست که همان یک دانه را
 در همان زمین و در همان هوا بکار تنها آن نشویند و اگر نظایر خواهد
 این بنشیند آید در طوامیر نکلند قل لو کان البحر مدادا الایة ولو تأملت فیه قلیلا
 تبین لک منه قلیله کثیرا قلیله یدل علی کثیره از انبار مستی و از کلمات دسته بیش
 نتوان نمونه بردن انبار را و باغ را نتوان بیازاد بردن نمونه بستان را نتوان
 بشهر آوردن الحمد لله و آیتا ما تحقیق به اماننا و یصلح به اعمالنا امین یا رب العالمین

الله یجمع بیننا و یرفع البعد عن بیننا فهو مفتوح الابواب و مسبب الاسباب ایاام و اوقات
 فرزند عر رخصت روشن دل ذوفنوک روحانی و بلع الصدر رفیع القدر اقتضای
 العلماء و اعارفین صلاح الحق والدین ادام الله علوه در بهترین مکاسب و در عالی
 ترین مطالب گذارد و رفیع الدر قبا سیران روح مطهر مقدس او را در اعراق المراق

سایر دارا بدنه وجوده سلام و تحت ازین والد مخلص مطالعه فرماید و معلومست که
قسمت ربانی و تقدیر الهی احوال اجتماع دوستان را و مجامع را چون موج دریا
در جزر و مد می دارد و هر دو حال چون بحقیقت بنکری جمعدن من حیث المعنی
و در تکیل حال همدیگرند چنانکه جزر و مد اجتماع و افتراق امواج در هر دو حال
مکمل حال دریا و اهل دریا اند و چنانکه جزر و مد مبارزان مکمل حال ایشانست
در طلب ظفر و نصرت اگر چه بظاهر یکی در گرت باشد و دیگری در قوت آن بعضی مخالفست
خبر و شورش از یکی باد کوی در چنگند • لیک چو نه در کوی متفق و یک کارند • بالجمیع
قادر باطلاق که قدرت او مقصور نیست بر یک صفت بلکه شاملت بر همه اوصاف
و همه احوال قادرست که ظاهر و باطن او را جمع دارد و این معنی معنوی را
موقوف اجتماع ظاهر صورت ندارد بصورت و معنی جمعیته دارد تا ظاهر کرد
باشد از فراق و نه باطن که بانه باشد از قوت مقصود قدرت عظمت که هیچ
کوی از لطف و رحمت و بخشایش از آن افزون باشد حدیثی عن النبی و لا یراجع
ایام مفارقت صورت آن فرزندان سالها نمود در شدت و کراهت التماس می رود
از لطف فرزندی که در آن کوشند که بدینجا بمراجعت فرماید که سنه الهی سنه
و عهد موصلت شیرین لطیف خود را هدیه آرد مقبول و مبرور خواهد بود
ان شاء الله تعالی و عیالقی پیش نیاید که فواید آمدن راه پوشیده گرداند
ارواح مجسمه منتظرند امیدست که شاد شوند بی توقف بلفا و مکالمه و محاوره
و محادثه و افادت و فاضلت لطایف عمرش که کفو ندارد لازال متضاعفا
متضاعفا و آن الی ربک المنتهی جاوید و اسع الصدر باد

امیر امیر زاده محسن مخلص عالی همت المتوجه لطلب العلوم لطیف علی احرار الفضائل

ظاهر

ظاهر الدین حصل الله مراده و شرح صدره و اقر عینه و عیوننا بر رؤیتکم و لقیاکم
و عن اعیننا لا احلام شفیع گرفت والد و داعی را در مبالغه کردن و الطامع کردن
لیک تطویل نرفت از خوف ملائت جسم نحیف مرناضی و لکن ادام الله علوه
امیدست که شفاعت این والد مقبول باشد و سخن تایق و مشتاقست و محتاج
باد شاد و معاونت این والد و عهد ها دارد که نفس و مال فدای شما دارد
و هیچ دریغ ندارد و والد را خود این دعوت کار خود بود • مادر موسی ام که
از شام • سیو فرزند را با خواهم •

سعادت نامد مبشر راحت افزای دل و جان از خدمت افتخار الامراء و محقق الملوک
و السلاطین عالم عادل ملکی الاطلاق خیر الافاق یکا نذ عالم نادر الزمان
الحسب النسیب و الحالا یادی و الاکام عجد الدولة و الدین علاء الاسلام
و المسلمین ناصر الهدی و الیقین مع سایر القاب الالهی الاضمار و تجلای اعین
الافشاء و الاظهار ادام الله علوه و کتب عدوه و اوصه عاقبه و یسر لیسری
و جنبه عن العسری رسید بمبارک و شادی و صد کونه و شایانی چشم بدان
حاصل شد دلدارها و که بت نوازیها و موالات و مواخات با لفاظ ظریف
لطیف مهر افزای غم سوز روح افزا و صد در کلستان روحانی کشاد
و منطلق الطیر سلیمان خلد الله دولته و اتم بغیبت و نضر احبته کوش را
خلمهای زیتون مصوغ بخشید و هوش را منظر مدبصر در بازگشاد
لا دی کتابی بطور کاتنا • مخافت در غم صدور الکواعب •

و اعذب من ماء الغمام علی القفا • و اطیب ربان من نسیم الجنایب •
حمد خدای به نهایت و شکر او که کل وجود از او آید آن عاجزست که لا احصی
ثناء علیک انت کما انتیت علیک بقدر امکان بشری که القلیل عند الذکر

و اما لا یدرک کلمه لا یتوک که گفته آمد که الحمد لله علی فضله قد وصل الحق الی اهل
 معشوقه بسامان شد تا باد جنبه باد که نفسش همه ایمان شد تا باد جنبه باد
 ملکی که پریشان شد از شومی شیطان شد باز آن سلیمان شد تا باد جنبه باد
 فاختها خواند آمد تا خاتمهای این بشارت جز بزمی مقرون نباشد و آیه الکرمه
 خواند آمد تا این تخت و تخت بدان نیکو اهلان دین و دولت دایما مبت باشد
 مقبول باد آن دعوات را که محبان آن دولت و هواخواهان آن سعادت و مشاق
 الارض و مغاربها در خلا و ملای گویند فضل و بدرند به نهایت حق آمیز کنند
 باد چه منت باشد وجه و صیت حاجت آید هر دعا کردن درین باب که هر کرا
 اندکی بیدار است دانند که دعای آن دولت دعای خویشتن است از وجوه نه از یک وجه
 و یکی از آن وجوه آنست که در نظر تحقیق ماه یک نفس ماخلقکم و لا یعلمکم
 الا کنفس و افاقه و هر عضوی که رئیس تر است او و اقترت برین اتحاد
 لاجرم همه صدقت نه رنگ هم صلیت نه جنگ باری تا آن مرده را مقدمه
 مرده اکبر کرد اند که همه مردهای عالم بپروان مرده خوش است و اگر بپرو
 و تاب آن مرده اکبر نبود در جهان هیچ مرده را مرده نبود مرده خاک کاه
 داشت آنکس که بپرو عطای او کاه را کندم داد و دود را انجم داد و خاک را حسن
 مردم داد تا ب افتاب مرده وصال او این مردهای وصال ارواح جزوی را
 با مال و مرادات خود مرده داد با عاقلان بدین قناعت نکنند طالب اصل معرفت
 و کانه به پایان این مرادات و حصول مقصودات شوند تا ازین فروع بان اصل
 وصول یابند و ازین مجاز با آن حقیقت حصول روند و هر کس که ابر را
 بزبان و لغت ستایند و محبت نمایند که لغت و زبان هر قومی نوعی دیگر است
 از من زبان ارمی و اصطلاح ارمی ستاید و ترک زبان ترک و ورای ظاهر لغت های

مختلف

مختلف زبانهاست که تازی کوچه زبان آن تازی کوی دیگر فهم نکند بصد ترجمان
 سبب اختلاف روش آن هر دو و اما ترک تازی را بر جهان فهم تواند کرد
 و آن من شئ الا شیخ مجید و لکن لافقهون تسبیح دایما صبر مبارکش مستغرق
 قماشای کلاه به نهایت در بای جان فزای نهان اشکارا بعید قریب نیست غایب
 سکانه غایب اشکارا بفرای جوانه انکیر زندگی افزو زباد و اصحاب هم صغیر هم
 و کبر هم بدعوات صالحه در عقب حسن صلوات ذکر می باشند و رضائف و نرایان
 دولت که نفاع عالمی است مجاهد مقبول باد مراجعت و معاودت عمران و برزگان
 دولت ما مبارک و همایون و سبب آسود و امان اهل سلام باد رخصتای سوگونی کنند
 و منزهای حسن که تحمل نمودند و صحبت بیکانگان و خشنوت ایشان احتمال کردند
 جهت آسایش در ویشاه و بقای بقیه السلام مستمر کراما و عطیات باد
 و سبب توفیق شکر کافه مومنان برین سعی و افادان مهر و تخم محبت سلمان
 در دل بیکانگان بרכת این سفر محصل باد تا غرات آن سعی آن بیکانگان را
 باشنای ابدی کند و مومنان را بر و شنای شکر و آن سعی کعبه انبست سبیل
 به کل سبزه مائه حبه و الله بیضاغف لمن یشاء بود و بود که اکابر این رفیق رحمت
 دفع فتنه کرده باشد و باری تا بدین بهانه در دل های آن بیکانگان عشق و شور
 و آشوب این دین بحق پیدا آورده باشد چنانکه آن اعز الیه دوانه بجان جاه و فت
 جهت آنک قریب تر بپر کنند و جگر خنک کند و بتقدیر الهی آنک پیغامبری پیغامبر زاده
 از جاه و نازیک بر آید و بر تخت سلطت بشیند العبد یدبر و الله یقدر
 یا نشد جوارک درجه فکند دلوی در دلو کار بی چون تنگ شکر یا بد
 یا موسی آتش جو کار بد رخته رو آید که برد آتش صد صبح و سحر یا بد
 یا هجو سلیمان بشکافد ماهی را اندر شکم ماهی آن خاتم زریا بد

وصف آتش غلغله و جگر خنک
 سلام آن قدر در آن کلام و سبب
 محضت منکض و سلام و دعا
 شکر آن غلغله از و شکر و دعا
 محضت منکض و سلام و دعا

و رای غرض آدمی در هر کاری صد هزار فواید است ارادت حق را و آن غرض را می یابی
او کرده است لیکفی الله امر کان مغفولا عنه مفاخ الغیب لا یعلمها الا هو

همواره ایام و اعوام صاحب اعظم دستور معظم اصف زمان نظام الملک وقت افضل
اعدل اعلم ظهیر الملة المحمدية الفی القربة الاحدیة منیر العدل علی الهمم غیت الامم
مجد الدولة والدين اب الملوك والسلاطین ادام الله علوه در توفیق افضل اعمال
و اکرم خصال و تحسین رضای حضرت دوالجلال که و ما لا حد عنه من نعمه تجزی الآ
انقضاء و جبرته الاعلی و اسوف یرضی مصروق و مستغرق باد اولیای آن دولت مسرور
و اعدای حضرت مقهور و باری جل جلاله اولوا و اخر افاض و حامی و معین و غفور
محبی محمد و آلہ سلام و تحیت و دعا و مدحت از خلوص عقیدت و و داد طوئیت
مطالع فرماید و آرزو مندی بیدار شادی افزای همایونه خوب سمای سجا هم
و وجوهم من اثر السجود و تعظیم المعبود و بذل الجهد و غالب و باعث دانند
باری جل و علما ملاقات ابدی که اخوانا سر منقلبین میسر و مهیا گرداناد
ان علی ما یشاء قدیر و بالاجابة و الرحمة جدید چون صادر و وارد زبان بشکر
و ثنای آن عزیز بزرگشاده اند علی التواتر و التوالی یقین ترمی شود جد و اجتهاد
و توفیق و رغبت عنصر خلقیة آن عزیز تعظیم امر الله و طلب رضاء الله و شفقت
علی خلق الله که آن هم یعنی تعظیم امر الله است قال الله علی و لم الخلق علی الله
فاصب الناس الى الله و اعزهم و انفعهم لعلی الله عرض می رود حال فرزند مخلص
معتمد نظام الدین نظم الله امور که فرزند قدیم این داعی مخلص است و اذلت که
آن بر ریاضت بسیار طالب را میسر نشود حق تعالی که وقاب و معطی التمس قبل
احتجابها و قدیم الاحسان جل جلاله در نهاد او نهاده است سوسه ملک

و مال

و مال او مصروف بفقرای ربانی بوده است و بتین و بجان خدمت فقرا یا رها
و معا و نتهای حد دارد تقبل الله منه توقع است از درویش پرور و کرامت
نوازی صاحب اعظم عظم القاهره فی الدارین که سایه لطف و رحمت و باد شاهی
بر احوال او گستراند که بس نیا نهار سید است بد و از وجوهی که بشرح آن خدمت
شماران تصدیع می دهیم تا ثواب جزیل و ثنای جمیل مدخر گردد و این عنایت
و اعانت از عظام خیرات خواهد بود و مستننا از خیرات دیگر که تعلق بفقرای
راستین دارد جاوید بحسن باد امین بارت العالمین

رای علی ملک الوزرا معیت السلام ناسر الخیرات و الاکرام ادام الله علوه که امروز
سایه اسلامیان است بقیض نور ربانی مؤید باد سلام و دعا و شکر و نادای
رسانند می آید هر لطف مجازات و مکافات فرماید در اخبار است که یوسف خدیق
علیه السلام در دوازده سال روز نکشاد و شب هلمو بر زمین نهاد گفتند که
ملک دین و نبوت مسلم شد ترا و ملک دنیا مسلم شد وقت اشاس است
بعد چندین مجاهد آن نفس که علیک حقا گفت تا جمله برادران خود را
خلعت ثبوت پوشید نسیم یا سیم یوسف در سایه نشیند و برادران
در آفتاب محرومی حاشا گفتند که ایشان جندان وفای برادری بجا نیاروند
گفت من خواهم که ایشان را و غیر ایشان را برادری کردن و باد شاهی کردن
یا امروز حال فرزند عزیزم الدین ابن خرم جانش عجل الله فرجه و فرج المسلمین
خدمت عرض رفت لطفها فرمودید و وعده ها مکر هنوز هنگام و وقت نیامده
بود داعی التزام می کند که چون بسعی مبارک ملک الوزرا عظم الله علوه و از ان
شاه عالم خلد الله مملکت از وی تجاوز رفت و ربنا ظلمناهای کوبید التماس حضرت

نکنیم از که کنیم امروز ساعی خیرات و دفاع بلیات از عرض مسلمانان که رای صاحب اعظم
مؤید و مطلق باد و موفق می دایم که هنگام تشویش است و مشغولیا اما آتش
فتنه بار اجزای خیرات نشانند داو و امضاکم بالصدق در عهد عمر رضی الله عنه
در منصبه آتش افتاده بود و می سوخت اهل شهر بآن کشیدند مشغول شدند
امیر المؤمنین عمر فرمود بصدقات مشغول شوید که این آتش را صدقات بنشانند
و این در شان ملک الوزراء اولیتر که رحمت او از بهر خلقی که هنوز در وجود
نیامدند رحمتهای فرماید و بنصای او کند توفیق مضاعف باد

فتوحات غنی و مواهب آسمانی و اقبال دو جهان نثار دولت ملک الامراء و الکبراء
مغیث المظلومین معین الفقراء المعظم الامیر المصدق لوعده الله الذاکر للآلاء
الله انکر لغواء الله کشف المستغیثین ملاذ الملهوفین ظل الرحمة الوافیة
نظام الملک صاحب الدولتین ذکر المضررتین ادام الله علوه باد ابد محمدا
سفر و حضر و نهضت و مراجعت رکاب همایونش که از بهر صلاح اسلام و امان
و ایمنی اهل ایمان دفع افات و فتنهای فرماید مقبول و مبرور باد و ارز و منفی
بملاقته که وهم و خیال جدایی و بیم ملاقات و اسباب امت و اختلاف طباع و خوف
نعمت غراب البین و کید زمانه نباشد و بر سر پرده آن مجلسی جوان صفای اخلاص
و فاطحة خلود و بقای نبشته باشد که هذا وصال لا فراق بعده و هذا حقیق لا موت
بعقبه این چنین ملاقاتی مهیما و میسر باد بآن خوب خصال پاک نهادان شایسته
صورت پریشان بی ادب دارم زحمتی را از حضور اکابر دولت آید هم الله
و نصر هم دور می دارم و ضمیر شتاق محبت محض دارم بدعا کوی می رسم تا بی ادبی
صورت صفای دل بخلص را نکر داند این عذر مقبول باد

انم الله سبحانه و عز شأنه و تمام مملکت دنیا الهی و وسیله الی مملکت العقیقه علی ملک
الامراء غوث الله فی الارض ملاذ الضعفاء و المظلومین المؤید بالعطیة الابدیة
و الدولة السعدیة کریم الخیار قلیل العثار جمیل الخصال حمید الشیم مشرور
الصدور رفیع القدر مدد الله جلالة فی الدولة الدائمة المصونة عن الافة سلام
و تحت ازین داعی بخلص مطالعه فرماید و ارز و منفی بقاء همایون و طاعت
مبارک که از وجوه یومئذ مسفره صاحکة مستبشره باد غالب و باعث داند
و شاکر نعم و ذاکر کرم و احکام عذ و جد تقبل الله منه و جازاه احسن
ما جزایه سبحانه الله لا یظلم منقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها و یؤت من
لذنه اجر عظیم اگر در خور شوق و محبت و ایستاد قلوب مکاتبا بنشدندی
هر روز نامه مطول ازین داعی بدان ولی الانعام رسیدی ولیکن عقل فتوی
نمی دهد که در تصدیق و ابرام مفتوح باشد و المودة کنز و الکنز بالافشاء اولی
و ان كانت المحبة لا تخفی یا حشره للمغشین تحملوا ثقل المحبة و الهوی و ضاح
خود عشق صغیر دل چه نهان ماند کز دین بر خهزار صاحب نظرت
من القلب الی القلب روزی این محبت مستدام باد که احب الاعمال عند الله
و افضلها المحبة الله تغشای خیرات که می فرماید باین گوشه در امن باشد
و اهل خیر بفرزعت و امن بمعالی الامور مشغول و متفرع باشند و ثواب آن عاید
جمله بدان یگانه آید الله و نصرهم و کلا و رعاه و من الفضل لا اخلاه آرند
نحیت زاد الله بها متوجه خدمت قال النبی صلی الله علیه و سلم من جمع شمل متقت
جمع الله شمله امید است که بنظر عنایت منظور گردد و شاکر و ذاکر مراجعت
سازد چنانکه کافر محتاجا تا بشای جمیل و ثواب جزلی مدخر گردد ان شاء الله تعالی

تحت وسلام صدر كبير ملك الحكماء اصفي جواهر الحيات تزيان سموم البليّة غرة شجرة
العقول قاع غوايل الفضول ذي الخصال المحموده والخطرات المقصوده رضى
الصديقين ينبوع اليقين في النقي والورع خير منهل ومكتنح على الاثكار
سنى الاذكار امل الحق والدين راح الروح مفتاح الفتوح ادام الله فضله
وحوله واولاه ومنحه واعطاه خير ما اعطى محسنا سيد مشايها الكرمه
وفضله مثالا لنبله وسودده موازيا لشرفه ومحتد ونسيم مودت خلوص
محبته ازان بمقام رسيد وبشكر دعاء مقابل افتاد • ولاكل من قاد الجيا وسوا
ولاكل من اجري يقال له مجري • وللمد الله الذي خصه بالفضل وايد به بالتسبيح
ورده من المجد وزاده برا وفضلا وقدمه الى الخيرات قولوا فعلا هي ان
افروك شد ومتضاعف ك • ووددت ان اعطى المنى فاطير من •
شوقى اليك مع الحام الطائر • سلام وتحت ازين طرف مطالع فرمايد وارزوي
ونعش بدان ديدار عزيز كير تاح له النفس ويتكامل به الانس ويجعل موقعه
من العقول ويعمرها سلف من بزه ويجعل عندي محل النعم للجسام والمواهب العظام
غالب وباعت داند ملاقات غاي من الاوقات ميتر ومهتاباد

وفرا الله تعالى قسط ملك الامراء المتبري من قوته وحوله المتمسك بفضل الله
وطوله المحقوم بخاتم القلاع الفارس عا م ك ب الخايج طالب دار النعم والمنزل
الفاخر اليق العدل والاحسان رديف الصدق والايقان المقبول عند الحق
المحمود عند الخلق معين الدولة والدين ادام الله علوه واخلصه لطاعته
وتابع اليه السرور وظاهر لديه الجهور وكثر رحمة من عاوة الدارين وكرامة
المنزلة سلام وتحت مطالع فرمايد وارزوي وشوقى الى لقائه الذي

هو ومنه الانوار ونزهة الابصار ويقرب به العيون ويسير به المحرور الذي جعل الله
السرور نظاما والنفقة تماما • ان كنت لست معي فالذكر منك معي • قلبه يراك والله
غيب عن بصري • العيون تفقد من تهوى وتبصره • ونظر القلب لا يخلو من النظر
در وقت ملتصا اين تحت • وما ذاك اين ابرام بداه حضرت فرزنداه عزيز
وعشايير بنك معنق محترسيف الدين كرمعفو ومغفور شد وتشرى عفو
ومغفرت شما نوشيد ذريات وفرزند لاش زند سندن وصيات نويا فتند
ودر ركوع وسجود وظلوات وصلوات شكر ان نعمت ودعاى آن دولت كفتند
ومى كويد وميخواهند آنج بكوش وهوش رسيد از لطف شاهانه واحسان كرانه
شما بخشيم نيز شاهانه كند قال اوله تو من قال بلى ولكن ليظن قلبى
خليل وارنهم مى زند كه اذ كيف يحيى الموتى بداه كرم عيم كه خود را چون شجر
طيبه سپو سطوات آفتاب آفات كرده آيد تا خلايق در سايه شما ازان طلوات
اسود ما اند جزا كرم الله خيرا واكر درخواست وارزوي دل بدين ضعيفان
برسد كه چوله ما مى طند در آرزوي آنك آن اميراب رحمت وعاطفت
كند لازل اميراب وآله آب را باز روان كند اين سوى ثواب بي نهايت باشد ارحم
من فخر الارض يرحمك من فخر السماء جاويد مستغاث ضعفا وقوى عالم باد فاما اليتم
فلا تقيهم واما التائل فلا تنهر وصل الله على محمد وآله واهل دينه الطيبين الطاهرين
وانه خير حافظا وهو ارحم الراحمين

توفيق خير وطاعت كه سرمايد هم سعادت هاست كه وما خلقت الجن والانس
الا ليعبدونك ميسترد وزكار مبارك امير ديندار ولى الايادى والنعم منبع الا
والكرم مرية المظلومين مغيب الملهوفين مجل الدولة والدين ادام الله علوه

دایم باد و ایزد تبارک و تعالی در همه افعال و اقوال و احوال مرشد و هادی و موفق
و مسدد و مجدد و اله سلام و تحت که از واجبات مطالعه فرماید و از روز منتهی
بدیدار مبارکش به حدشناسد جعلنا الله اخوانا علی سر متقابلین رافع تحت
فرزند عمر کمال الدین کمال الله سعاده از فرزندان مخلص این داعیت و مشغول بطن
و اوراد و اندیشه آخرت و لا شک جوده در دین داعیه کسب را و کان حریف
کرد بسم زبانه در مال افتاد و ام دارد و معیت توقع است که آنچه طرح می کند
بر عامه او را از ان معاف دارد که پس علی الخراب خراج نابدعی دولت مشغول
باشد و برین داعی منتها باشد و بر اصنافی بسیار بی شمار سابق منضم
کردد جاوید محسن باد سعادت و اقبال و دولت

سعادت و اقبال و دولت و توفیق طاعت و تیسو عبادت که فسیس سیر لیسری
و جنبه عن العسر مقیف و میسر ایام های نو ملک لایمراء و الخواص مغنی
المطلوبین قلیلا من اللیل مایجمعون و بالاکهار هم یستغفرون عالی همت
لطیف ادراک صادق الفزلة یظهر بنور الله الفی قیلع نادره الزمان ناشر
الاکسباب بک ادام الله علوه سوسه باد اولیا منصور و طاعا مبرور
و اعدا مقهور سلام و دعا از سر صدق و صفای سائید می آید و از روز منتهی
بملاقات مبارکش دم بدم افزونست جعلنا الله اخوانا علی سر متقابلین
امین یارب العالمین آرنه تحت شمس الدین محمد سخت مقل الحلال و بی نوا
و پذیرا و جمال الدین احمد رحمه الله از کوی بیوسته این داعی بوده است
توقع است از مکارم اخلاق خیر الناس من ینفع الناس بادشاهی فرماید
و او را بشغل که لایق او باشد از بندگان خود گرداند تا مشرق گردد

و بر انبای جنس خود افتخار نماید و مباحات کند و بدان فراغت بدعی دولت
مشغول باشد جاوید مغنی خلائق باد داعی منت و از این خواهد بود و بی نظیر
به حد سابق منضم و لاحق گردد

خیرات و حنتا و صدقات امیر سید را جل کبر عالم عادل اسد الوغا مقدم
الجیش افتخار الجاهدین اغلوا الفی قیلع بلکه دیکا اینا نج خدای ترس ربان
علی همت شجاع الدولة و الدین عضد السلام و المسلمین ادام الله علوه و کتب
بالذل عدوه حضرت ذوالجلال و الاکرام مقبوله و مبرور باد مثل الذین ینفقون
اموالهم فی سبیل الله کذلک حبه انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائه حبه و الله یضاعف
لمن یشاء سلام و دعا و تحت و تمام مطالعه فرماید از روز منتهی که فرموده بود
علم الله حق و تقدس از طرف این داعی اصناف و آلائق آنست باری تعالی جامع الشان
و محیی الاموات و محیب الدعوات و قاضی الحاجات عز وجل ملاقات و موافقان لطیف
شریف شاد با این داعی سیم سازد سریع ان تجیب سمیع و آورده اند که سلطان
محمود قدس الله روحه در بیکار هند سخت مغلوب شد و سپاه هند سخت بسیار
بود چنانکه لشکر سلطان محمود دست از جان سسته بودند در آن حالت
ناامیدی سلطان محمود سجده کرد خدای را و گفت خداوند انا بقوم عهد کردم
اگر ما را نصرت دهی درین ناامیدی هرج غنیمت ستاییم جمله بدر و پتان صدقه
کنیم و نقرع غنود سمیع الدعاء دعا را مستجاب کرد و باد نصرت و زان شد و ترکی
عظیم در دل سپاه هند افتاد و شکسته شدند و غنائیم به مدد از سپاه هند رسید
از خزاین و اسبان و بندگان که در هیچ بیکاری بدست نیامده بود پادشاه
هیچ دست مکیند که من نذر کرده ام لشکر فغان بر او روند که سپاه خفی
محتاجت بیکارهای گران کرده اند اگر نذری کردی که بدر و پتان دهی اینها

نیز درویشند سپاه نیز درویشی شوم است چندان که بگردند که شاه را بگویند
 کردند که این نیز خیر است شاه دودل شد و تاویل جوی شد ناگاه شورید
 فقیری گذشت از فقرای الهی ربانے نه فقرای نانی سلطان گفت او را بخوانند
 تا این نذر را با او باز گفت درویشی گفت اگر ترا دیگر حق حاجتی نخواهد
 بودن این که که اینها می گویند اما اگر مثل این باز با و محتاج خواهی شدن
 این ساعت را یاد دار و نذر را مکرر دان داعی نمی داند که موجب این حکایت
 که بقلم می رود جیت الیاد هم بموضع رود یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود
 زان پیشی که داده را اجل بستانند هر داد که نیست می باید داد
 که هیچ مرده را حسرت موت نیست همه را حسرت فوت است که چرا فلان چیز نکردم
 داعی بهتر از این موعظه نیافت تا بفرستد امید است که قبول افتد

مشرّفه کریم فرزند مخلص مستبین العواقب نور القلوب فاروق الحق مصیّب الظن
 صادق الفرائض وظیم النفس نفی القلب واضع الحیر مواضع منقّی الرب می لب
 النفس نفی القلب علم الدولة والدين واهب الدنيا لاخرة ادام الله معاليه رسید
 مثل بر انواع لطایف و غرایب و دقائق و حقایق و ضوایع شد مضمون آن
 همه اخلاص و مدت و دل بیداری و عاقبت بینه و آخرت طلیع بود زاده الله حرم صا
 و شوق الی لقاءه و طمّیع الطالبین سلام و دعا مطالعه کند و از زو مندی بیدار
 مبارک سیما هم من اثر السجود غالب و باعث داند حق تعالی ملاقات حق
 نافع و شافع مونس غایب الاوقات و اصل الساعا میسر و مهیا کند نادانچ
 نمود از شوق آخرت و طلب سعادت باقی عین الهام ملکیت و عنایت ملیکی
 و فضل لسمانی و منته رحمت الهی ان شاء الله که روز افزون باشد و صبح صادق

باشد و هیچ شک نیست که این عالم ویران است و در و کجیت عاقل و پیرانه
 آرام نکند و بدین جفان که عاشق ویرانه اند اقله نکند و مغرور نشود
 و انا و اللیل و اطراف النهار طالب آن کیج باشد بقدر اکل و تکسب المعلن
 و من طلب العلی سهر اللیالی نزوم الغرثم بنام لیلای یفوض الحیر من طلب اللالی
 زان پیشی که داده را اجل بستانند هر داد که نیست می باید داد طین کز و دشت
 دیو ملعون تنگ تو گرفته جو دینش اندر چنگ آنگ او کوک و کوکنار خود
 کی غم بوسه و کنار خورد آید الله و سده و وفقه و اصره اقرانه و تم بیان
 و تغلب حسنة و رضی عنه و ارضاه و من الخیر لا اخلاه روزی دوسه کاندین
 جهانے زند حیف دلا اگر بجای زند بی عشق میباش تا نباشی مرده
 در عشق میر تا بجای زند و البا قیا الصالحا عشق است دنیا جو کاهست
 عشق جو کندم با داجل کاه را ببرد یک پره کاه نماید نور هم بسی بیایدیم
 جاوید عاقبت بین باد برین باشی که نیت کرده و دوستان را هم برین دار
 و نصیحت کن و یاری ده که اینست کار و باقی همه پشیمان ملک دنیا جو کاهست
 خلائق از بانک او حیران بروجع می آیند و او میان می درو هیچ جریسته نه
 و منفعت نه چنانکه آن طبله عطار عشق یافت و از بانک طبل ملک دنیا
 دل سر کرد ملک عالم سر بر جز درد سر نارد سر ای بسک سر درد جزین
 من برفق سر آفتاب و ماه اگر تاجی کنیز بر سنی سرخشته بر نهی اخر جو کاه
 آید بسر جاوید متیقف با و امین یارب العالمین

آفتاب اقبال ملک الامراء امیر ربانے کریم الذکر لطیف الفکر معنوط الایام
 مصباح المساکن اعلم اعدا مشهور الافاق مخضر اسرار عراق صاحب الدولین

وای السعاده بعه عدل کسوف مظلوم پرور احسا پشته عاقبت اندیشه اهل امامان
 البلاد ملاذ الهباد مومن الفقراء تابع الحق والدين العاقرين عن النكس والله
 يحب المحسنين ادام الله علوه وکبت عدوه واین ونصره وبتسره البسر وجنبه
 عن العسري در بروج سعادت و سیادت و شاد کامی و بلند نامی هدام تابان باد
 و الهام ربانی و توفیق پردانی در هر بحری و بری هادی و مرشد و مسدد
 حافظان غیبی سمان که له معقبان من بین بدیه و من خلفه حیفظونه من امر الله
 حارسان و مراقبان آن دولت باد سلام و دعای مطلقه فرماید و ارز و مندی
 بلکه شریف مبارک غالب و باعث داند شکر المنعم واجب اما جو انعام و دلجوی
 و دلاری آن و طی الانعام از حد و اندازه گذشت از شکر آن عاجزیم حواله
 آن بحر انکه کرم و مکافات بی نهایت ذوالجلال مفوض و موکولست و ان تلت
 حسنه بهنا عفا و یؤت من لدنه اجر عظیما فرزند مخلص معتقد نظام الدین
 نظم الله اموره فرزندان این داعی است و حقوق فرزندی و خدمت و جابجاری
 مخلصان برین داعی بسیار ثابت دارد و از عهد صغر در باب فقری ربانی
 مان جد باشد که جان بذل کرده است زیرا در بندگی فقر برترسته بوده است
 فی بر بسته • فلا تحقره نفسی وانت حبیبها • فکل امرئ یصبوا لی من جانس •
 بجنس خویش دارد مرغ پرواز • کبوتر با کبوتر باز با باز • از روش مرد
 حاجت نیست پرسیده در همنشیا نشی بکنند و از مال نباید پرسیده که
 از کجا حاصل کردی بمصرف خرضش نظر باید کرد که کجا خرج می شود هر انعام
 و لطف و مسامت و پادشاهی که ملک الامر ادام الله علوه از اول تا آخر
 در باب فرزند نظام الدین فرمود وی فرماید خاص در حق این داعی
 فرموده است و در حق فقر مقبول و مبرور باد که مال و تن و عرض او از صغر

ناگونه وقفه قریب است و این بنوشتن رست نمی آید داعی مخلص میخواست که بخود
 خود آید در مقام خدمت بگوید لیکن بر فراست ربانی خاطر اشرف که المومنین
 بنظر بنور الله اعتماد رفت آن مشا الله حاجت نیاید زحمت آوردن خود بمن
 حاضر خدمتم که بدعی دولت میان بسته ایم از انواع کسر و زیان افتاده است
 یک سبب رعایت شفاعتها که می کنند و استیفای حقوق که تواند کرد با استیلا شرم
 و اعتقاد و محافظت جانب فقر و منعفا و اهل خیر لابد مساحتهاش لازم آمد
 هنگام آنست که پادشاهی فرمای ایه بارد که این کشته بحمايت آن نوح کرم
 اوام الله علوه از کرداب طوفان خلاص باید • کرب دهنها که ترکاشته •
 و رست کینه همنش توافرشته • یا ایها الذین امنوا ان تنصروا الله ینصركم
 خود ملکا الامر استاد این ازمایش است که حق تعالی سرع الحب و سرع الکفا
 هیچ کس درین باب زیان نکرد و نخواهد کرد چشم می دارم که سایه عنایت
 ملکانه پادشاهانه محمد و مانده در باره فرزند مخلص نظام الدین این
 بار دیگر مبذول فرماید و خداوندی کند تا ازین عهد کواکب بیرون آید
 یا ایها الذین امنوا اهل دلکم على تجارة یحییکم و لا یتما این خیر خیرهای
 دیگر نماید از اسما هفتم تا زمین هفتم فرقت میان احسا کردن بفقری
 اهل نفس و تن تا فقرای اهل دل و حقیقت و معلومت که خویش و بیوسته
 محرم ملک المشایخ جنید الزمان امین القلوب شمس الحقایق امام الهدی حسام
 الحق والدين مع الله العارفين بطول بقائه الله الله ایه احسان را از جنس
 احسانهای دیگر نفرماید شمر • پس التخلی فی العینین کالتخلی • کودیه که کوه
 نضی بنشاند • یا باز سپید از مکتبی بنشاند • الا جوه که برده باشد
 پاس آن دلتش عین خرض باشد تا چهره ظاهر شود روز اجل که فکشفانگد

خطاک شمانه نیاید اله شاه الله تعالی دین آن دولت مکمل هدایت و توفیق ابد
مکمل باد امین یارب العالمین که اولیای تحت قبایح لایع فهم غیری عابد شمس
ساله کوه آدم را شناخت و زاهد صاحب کرامات یعنی بلغم باغور کوه رموی را
شناخت الا چون که برده بود باس آن ندانست آنکه چون مواخذ آمد سر شرفت
فلم بعد از چه کارها کرد داعی را درین کواهیها عرض نیست جز شفقت و حق کزای
ملک الامر کی می فرماید که با بندگان من شنایی و دوستی کنید درین عالم و غنیمت
دارید تا چون روز دولت ایشان بیاید و دور من گاه الله بگذرد که دنیا است
و دور گاه الله باید شیمان نشوید و حسرت نخورید درین عالم دور روز
در روغین متهات ملوک دور روز جنبین مخاطره است و جنبین متهاتر بطلان
عالم راستین کم ازین نباشد اگر چه عذر گویند که مخفی بودند شناختیم که شما که
کواهان به غرضی کواهی داده باشند که او آنست چون رسید اینجا قلم بر خود
شکافت طاقت هم بر این را بر نتافت

صلح سعادت و اقبال صدر کبریا می آید اعلم اعد صاحب الدولتین عدل
کستروی السعادتین مظلوم پرور احسان پیشه عاقبت اندیشه معین الفقراء
مربی العلماء جلال الدوله والدين عضد الاسلام والمسلمین ذخیر الملوک و السلاطین
همایون صاحب دیوان الاستیفا ادام الله علوه و کتب عدوه و ایزده و ابدیه و نصیر
و نسیر له الیک و جنبه عن العکس از ساء زوال عین الکمال مصروف و محروس باد
اولیا منصور و چشم روشن و اعدا متهور و باری جل جلاله لیلانها را حافظ
و ناصر و شکور سلام و دعا مطالعه فرماید و از زمندی بقاء شریف و منظر لطیف
از حد و حصر بیرونه شناسد ایزد تعالی ملاقات را بجهی سازد سریع آنه عجیب
سمیع فرزندان مخلص معتقد نظام الدین که از هواخوان و محبان آن عزیز است

و شاکر

و شاکر نعم و ناشکر کم و احسان شامت متوجر شد بخدمت بامید معاونت و احسان
شامت و تربیتی که مهور و مآلوف و موظف دارد از ان خدمت و لشکر
العذب کثیر الزحام امید است که بر عادت که بر نوازی و بند پروری حسب
الله تعالی و ذریعه و وسیله الی مرصات الله تعالی محمد و مانده و شاهانه معاونت
فرماید که حساب شکست و زیان و اتفاقات ناموافق متواتر شد هنگام
دقت و وقت عاطفت و از جمله حساب آنکه سار که از وی دوا نزرده هزار
عدد نواب سید الامراء زعم الجیش نورالدوله والدين ادام الله علوه
ستند اند و باقی در ولایت مانده است توقع است که دست او خوی دارند
تا احیای حقوق او باشد و من احیایها فکما احیا الناس جمیعاً ارحم
من فی الارض بر حکم من فی السماء هر باد شاهی که فرماید و لطفی که کند
حقیقت در حق این دلغی کرده است و منت دار باشم تا بغایت است که این داعی را
ملکی بودی قریب بوفای این فروخته و آن را کزاردی جهت او و حقوق
خدمت قدیم و بخدمت این زحمت ندادی اما بحمد الله حاجت خواستن
از کرام افتخار باشد و مباهات نصر که الله و ایدکم و احسن عاقبتکم
اکرام اهل الهوی من الکرم و امة العشق اصنوف الاسم ان عند المنکسر
قلوبهم فاطلبون عندهم باقی رای عالی روشن شما نابینسته بخواند اتقوا
فرمانه المؤمن فانه ینظر بنور الله تا بر منتهای سابق و لطفهای پستین منضم
کرد دانه الله الله امید داریم که از ان حضرت به مراد باز نیاید لیستی قریبه
و داعیادان اران ولی الانعام گذر نیست جاوید مغفیت مظلومان باد

امین یارب العالمین

فرزند عزیز قره العین افتخار البینین عین الله علیه و ایزده بروج منه ازین بزرگوار

سلام و محبت بخواند و بداند که در درختم از آنک از خانه بیرون می خسید و دلاری
 آن ضعیفان نمی کند علی کمال امانت خدای اند الله الله از بهت رضای دل این
 پدر ملازم خانه باشد و طرف ایشان را از شکر خانه خوی طریف خود شکر نشا
 دارد تا شکر آن بمن رسد. ای دوست بدرد دیگران درمانی چون نوبت
 درد ما رسد درمانی آنک بیکانرا تواند فریفتی بنده خود را هم تواند فریفتی
 گرفتم درد را هم نداری. بده عشوه دروغی هم نداری. هوا و هوای فانی
 بے وفای آن نیرزد که دل دوستان را هجر و داری ان شاء الله حجاب غرور از پیش
 چشم آن فرزندان زدود بر خیزد تا بداند که آن آب نیست که آن طرف که هست درمی داند
 و مرکب را سقط می کند سر ایست که بس چو توان سود و آیندند چو نه انجا
 رسیدند آب نبود مرکب و سوار از تشنگی و ماندگی دور از آن فرزندان و از
 فرزندان مایه لاک شدند و دانت که اول عناک بکشد پیش از مراب البصر
 اگر نه خود همه ابلهان نیز عناک کشند مکن مکن مکن و السلام از پدران
 مرگی صبار بنگرد پیش و بس همین و بسیار دل اوزان قبل بداندیش است
 کش غم جان ز عشق نان پیش است. والله که آن کرکین است بدین رین غی
 ارزانی ارزد. آب ریزی کشید اندر پوست. تو که می جانی خوانی و که دوست
 نه لاله توقع است از مردی و حلال زادگی و مروت آن فرزندان که خاطرهای که
 مشغولند بدعا و دولت و سعادت و خیر تو هجر و ویراکنند نداری و این
 ضعیف ده باد با امیر سیف الدین سلمه الله تعالی و با اهل او پانده شدم
 و دست بر سینه زدم و عادت من نبود بهت شغفت تو کردم و اگر این ساعت
 در نظر توان مصیحت باز بجه نماید اما ان هوای خود نکردم و اوقات دیر
 بودم و از غیب نشانت در لاله سر نوشید می گویم و لایه می کنم الله الله الله

ملازم

ملازم خانه باشد و با من از این عذرهای نیندیشد که جنبه اند و چنانکه
 آن سخت سهل است قادری بر مرغ هوائی حید کردن کبوتر موفقه و انوار
 نگاه داشتن بهل قاول در فارغ باشد از رقع و وار رقع نوشتن عوض
 رقع بدعای خیر تو مشغول باشد. سوف نری اذا الجلی الغبار.
 افرس تختک ام حمار. زان پیش که داده را اجل بستاند هر دو که دادیت
 می باید داد و سلام الله علیه و توفیق و عزت

ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون زندگانی محبت علی امیر اجل
 خدا ترس خیر پیشه پاک اندیشه زاهد عابد طالب الاخره صاحب الصفات
 الفاضله المعظم الامیر الله الحافظ لحدود الله لطیف الافعال کریم الاقوال
 نورالدوله والدين افتخار الامراء العالمین ادام الله علوه در غراب خیرات
 و نوادر حسنات و دقایق تعظیم حق سالهای نامحصور باقی باد سلام و دعای
 فراوان ازین دای مخلص علی عجل الساعا و تواتر الاوقات پذیرد و ارزویش
 و توفیق ببقای عالم آرای سیماهم فی وجوههم من اثر التمجید غالب و باعث داند
 ملاقات خیر باد اعلام می رود حال فرزندان مخلص نظام الدین نظم الامور
 که سخت نیازمند است بانواع و دههای دوستان همه خسته و بنحور است و توجیه
 بدان طرف امید از یاری و کمر تنواری و لطف شما آنست که بر قاعه معهود
 خود نوازش کنید و دستش گیرید و یاری دهید چنانکه پیش ازین لطفها
 فرموده ایت و بر خود حیفا کرفته اید الله تعالی آن نزد حق ضایع نیست
 و قبولست ان الله لا یظلم مثقال ذره الدنیا مرعۃ الاخره مثل الذين یفوقو
 اموالهم فی سبیل الله کمثل حبۃ انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائه حبه

پیش از آنکه هنگام زرع بگذرد و وقت ذراعت مقتضی شود از روی عقل
و ایمان واجب است و فرست مبالغه کرده و مبادرت نمودن و هر نوع تخم
خیر کاشتن خاصه که فرزند عزیز نظام الدین خویشی و مصاهره خدمت
ملک المشایخ منیا، الحق امین القلوب جنید الزما حصام الدین متع الله الملمین
بطول بقائه دارد و این خیر بخیرهای دیگر نماید که الله تعالی عباد العباد
محلهم فی الدنیا کحل المطران و وقع علی البر اخرج البر واه و وقع علی البحر اخرج
الدرا میدارم فرزند نظام الدین بتربیت و احسانها و لطف عام شما که
در حق همه محتاجان مشهور و معروفست و همه شاکرند و ذاکرند از خدمت
شما طوبی لكم او نیز در جوار عصمت و حریم حیات و فرط عنایت شما دعا
سالم و غانم باز گردد تا برین داعی و فقراء مامتها باشد و ثوابی جد و ثنای
به عده حاصل اند که شاء الله تعالی

احسان و انعام و درویش نوازی و وعده های خوب و لطیف الخطا و حسن
و عفو و رحمت با دشمنان و ملوک الامر و الحجاب نظام الملک صاحب عادتین
معین الحق و الدین ادام الله علوه بدین داعی مخلص رسید شکرها و دعوات
خیر برای دوام آن دولت و تضاعف آن سعادت گفته آمد و هیچ شک
نیست که و علی صادق ملک الامر و الحجاب ادام الله علوه در قبول این شفاعت
معموله علیه است و صادق است و آرام دهشت و الکیم اذا وعد و وفا لا یماکه
آن کریم سرچشمه کرمهاست و سلطان همه مرتهاست و بران و علم
مزیدی نیست که آن بزرگوار بهت رضای حق تعالی و ذخیره آخرت الناس
و شفاعت این فقراء و مضغارا با حسن القبول تلقی نمود و آنچه بهت رضای خدا باشد
از آن ندامت و رجوع و پشیمانی ممکن نباشد و در آن کمال و اعتقاد و دیداری

و همت علی و خدا پرستی و بادشاهی آن یکانه ادام الله علوه و جعل له لسان صدق
فی الاخرین ولیکن این مضغارا از حزن و ضعیف دلی هر روز می نالند
و می زارند و ازین داعی مخلص که محترست غایه الاحترار از ابرام و تصدیق
بدان حضرت تکرار شفاعت و لایه کری میخواهند داعی مخلص معتمد و مستوکلا
و متکلا علی کمال حکم و احسانکم و طول روحکم فی اعانة الضعفاء و العفو عنهم
انهای کند خدمت که هر عفو و اغماض و رحمت که درین باب فرماید ذخیره
آخرت و شکر نعمت خواهد بود و قد نصرکم علی عدوکم فان شکرتم بالفور و الحمد
لا زیدکم و الکاملین الفیض و العافین عن الناس و الله حجت المحسنین قال الخوارزمی
لعلی عیسی عم یا روح الله ای شئ اشد و اصعب قال غضب الله قال فما الذي
ینجی من غضب الله قال ان تکف غضبک و تعفو اذا قدرت حق جل و علا
ملک الامر و الحجاب ادام الله علوه را از آن قبل که دانند کتبه انبت سبع ابل
فی کل سبلة مائة حبة و الله یصلع لمن یشاء امین یا رب العالمین
حاوید مستغاث منطلومان باد و مؤید بروح القدس

سلام و رحمت ابدی بر ذات شریفه ملک الامر ادام الله باسط العدل ناصر الحق
اب الملوک و السلاطین ادام الله علوه باد ثنا و القاب آنست که حق تعالی فرماید
در حق بندگان نیکوکار خوشش که ثنای حق مر بندگان صادق را خلعت
که کهن نشود و بخششی است که روز افزون باشد و دولیت که ابد
پاینه باشد و کسی از و نستاند و کسی از و میراث نبود هر جایی که رود
آن دولت و آن ثناء رفیق او باشد چنانکه بندگان را می ستاید و ثنا و القاب
می شمرد در کتاب قدیم که الصابریین و الصادقین و القانتین و المنفقین

والمستغفرين بالاحجار جناك اموزدين دولت ملك الامراء والخواص كنت
 ادام الله علوه وزاد توفيقه كه امدن ورسيدش مبارك باد بيسه خيرات را
 زنك كرد و مظلوما را شاد كرد و خلق را شاد و شاكرديدم برسيدم بسيارين
 شادى جيت كفتند قدوم واصل ملك الامراء خوشگتم كه خدمت ايم و روى
 مبارك را زيارت كنم الا هنوز قسمت نبود و بسبب ضعف و ناتوانى
 شيخ المشايخ ولى الله فى الارض ابانيزيد الوقت قطب الزمان صلاح الحق ^{والدين}
 مد الله بركاته علينا وعلى المسلمين مشغول بودم جناك شمار معلومت خاطر مبارك
 ايشان بالين همه بخورى دراز و با جناك استغراق دريائى نوار رحمت حق كه
 اولياد ام بيم موج بر موجست كه فراغت سرخاريدن ندارد از غلبات مومنان
 نور حق قبيل كند ملك الامر كه امرى دولت را ورعيت ايم ملك را چون حواله
 امور و بعات و اهتمام شمامت از محافظت مصلحت فراغت ندارند پس آن
 بنده را كه ناپ و خليفه حق بود در ملكوت آسمان و زمين كه اله جاعل فى الارض
 خليفه و جمله جاهلهاى روشن را حواله بدو بود جند استغراق و مشغول باشد
 نامه بر نامه پيك بر پيك كه والمرسلات عرفا اين سخن را نهايت نيست مقصود
 انست كه با اين همه مشغوليم هاى لطيف و نازك از بس كه خاطر ايشان متعلق بود
 است بجان ملك الامر ادين مدت كم روز بوده است كه بدعا مدد كند
 نشد باري تعالي بركات ايشان از اما و از شما و از اين دولت منقطع
 مكر دانا و دعاى ايشان در دولت دوام دولت شما مستجاب باد امين ^{الدين} رب

سعاد تهر و مهمان و حصول جمله امان و امداد آسمان رفيع روزگار و كرنه
 خير آثار است انار سيد الامر والخواص مقرب الحضرة بالاختصاص خليل الملك

تمام الانس قوام الانس علم الهدى فخر الورى شيخا الدولة والدين ادام الله علوه
 وكتب عذقه باد سلام و تحت از خلاصه محبت و ولا ياك از تكلف و ربا
 موظف داشته مى شود و ارز و مندى بدوام صحبت و موانست غريب لطيف او
 ميچا و از اخلاص باري تعالي اين مراد را بسبب سارده سريع انه حبيب جميع مصور
 راي انور امدن الله بنوره باد كه از نه تحت فرزند عزيز هنرمند كانه نظام الدين
 دامت معاليه داماد سيد المشايخ ابانيزيد الوقت جنيد الزمان خضر القدم مسيح
 الانفس نور مجسمه به في الناس صلاح الحق والدين كه فرزند جان و دل سيد
 برهان الدين المحقق و خليفه اوست باستقلال مد الله ظله ولا اخلا بر كنه عن
 جناك و تحصيل اسبابكم درين وقت نشوده آمد كه طغراي وقت و بزرگان ملك
 بنيابت طغرا و انشا اختيار كرده اند توقع از مكارم اخلاق و لطف شامل شما
 انست كه در تقرير آن و اتمام و تعيين جامكي هرج و مرج و افزا ترسعي فرمايند مخدوما
 و پدران كه تا بركات اين عي غايت همت عالي ملك المشايخ كه مستقر قست
 در كوفيه و فعالست در دارين سبب دوام دولت قاهره ثبتها الله كردد
 و بسبب مزيد جاه و حشمت و حصول مراد و عاوت دو چاه شما كردد
 همت از انجا كه نظر ها كند خوار مدارش كه اثر ها كند جاويد در عمر و جاه ثابت
 امين ^{والطالين}

اقتاب اقبال بخشى لا شرقية ولا غربية ولا ارضية ولا سماوية بل لاهية ربانية
 از لية ابدية بر ذات مطهر و منور معطر لطيف شريف ولى الايادى والنعيم ملك
 الامر والحجاب فلك المعانيج الاعلى الدستور الربانى والحاكم الروحانى الف قلع
 دين پرور پروانه بك خلد الله علوه تا بنده و مشرق باد رب الارباب و ملهم
 الصواب در هر اندیشه و ترديدى مرشد و هادى و آن ذات خوب صفات را

از شر و شومی و مکر و وسوسه قاطعان طریق دین و غولان و دیوانه راه برین صراط
المستقیم نگاهش دارد تا همچو خود زشت و ناخوش و سرد و فسرده و محروم
نکنند حق تعالی فرماید در حق این راه زنان که راه نمایی دعوی می کنند آن کثیر
من الاحبار و الیهان لیا کون له اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله
انذین به صد هزار ابلیس آدم روی هست. تا هر آدم روی را زنده کارم شمری
انذین به بتان بر تبلیس. نان بلا حول می خورد ابلیس. قدسه الله عنهم بحفظه
و باین همه کوری طعن زنند در اهل دین و احتیاط نکنند و نگویند
چو مار اچشم باطن بین تباهست. کجا دانیم کان کل یا کیا هست. سلام و دعا
و تحیت از صدق و و لا و اخلاص و صفات سانی می آید و شکرهای بی حد داریم
عذر و مکافات این احسانها از خزانة و لعل خزائن السموات و الارض بذات
شریف متواتر و متواصل باد امین یا رب العالمین

سلام علیکم لا سلام مودع و لکن سلام لا یزال جدید حق تعالی جل جلاله
حلم و کرم و شفقت و رافت و احسان ملک الامر و الکبر المؤید بالعلیة الابدیة
و الدولة السرمدیة العروة الوثقی و الرکن الاعلی الشمس الخفی فی الجود و الضی
خل الرحمة الوافیة ظهیر الملة الصافیة مختص لخص بینه مودید الدولین بکاد کلادین
پروانه بکدام الله علوه را کعبه محتاجان و قبله امیدواران دارد ابد و سرمد
سلام و دعایی که در آن فتور و انقطاع راه نیافتہ است و شتایق نو نویسم
وی نمایم و ارزومندی همچو فضایل و شمایل و نواید و قی الایادی تازه
و شکفته ترست جمعنا الله و ایاکم علی مواید فضله حق جل جلاله چون آن ذات
شریف را جهت مهمات درویشان و محتاجان با اختیار و اضطرار نکند تا گردانید

هر چند

هر چند میخوانم تا عباد زحمت بر رکاب همایون نشینند ولیکن چون همت عالی
مبارکش طالب دولت آن جهانیت من کاه برید حرف الاخره نذر دله فرست
و طلب آن دولت جاودانی به کرائی سپارده اند حقت الجنة بالکفره عرضی رفت
امیدواری و چشم داشت امیر عالم و فقه الله که بیوسته در ظل عنایت و شفقت
و رعایت ملک الامر و الکبر ادام الله علوم بوده است و آن مرحمت و رافت را
همچو اقبال بی زوال ملک الامر به در حق خود نو و تازه میخواند که هر که بنای خانه
و سرای و عمارت کند تا آخر نظر شفقت در ظل و غیر و شران مصرف دارد
مگر در اقطاع او مدخلی می رود و بسبب آن تراحم و انزعاج رعایای می شود
و در ولیفده او از آن ناپا ره قتل و قصور روی می نماید کشت او میزد را
از امارت عاطفت قدیم که علی العموم است و در حق او خالص الطمأنیة
می طلبد تا با شاکران و احکام یافتگان دیگر بدعای دولت مشغول باشد
جاوید پناه پناه خواهان باد امین یا رب العالمین

بعد از او را دسلام و تحیت و عذر زحمتهای داده می شود با اعتماد کرم
آن حضرت منبع الفضل و الکرم قاضی القضاة افضل العالم الصدر الکبیر البدر
الحریر المحقق المدقق سراج الحق و الدین ادام الله فضله و منیع العالمین بسعیه
للمجل و فضله الجلیل امین یا رب العالمین از زبان صادق ناطق مفید الخلق
مفید الخلق لازال ناطقا بما یرضی الاله و یرتق الاملع و الافواه و یریل
الظلمة و الہشباہ جنبین نقل کردند بکرات بسمع این داعی مخلص که در صراط
و کفذا بی محقری که ترک داعی زاده علاء الدین است رحمة الله و ابقاکم
جهت مصیحت ایتام او چون از خدمت مولانا التمس کردند مولانا جنین

فرمود که در آن باب آنکه سعی نمایم که خلافی بخواهی بر من بنویسد که چنین
نیارم و چنین که خدای کن داعی چو که این بشنود واجب نمود بتجدید
اعتقاد و اعتماد خود بر لطف و کرم مولانا که بر خاص و عام فایض است
باز نمودن هر شفقت و مهربانی و لطف که مولانا فرماید دل و جان داعی براه
شاد است بلکه فرزند و تدبیر و لطف و حسن حصانت و صیانت همه از خرم
فضل مولانا زدند و استغاثت کنند داعی بدعا مولانا مستغاثت
توقع است موقوف گفت و شنود این داعی ندارد تا آن ضعیفانی نظر عنایت
مولانا ضایع و محروم نمایند لایق عمال الله فاکرمهم عند الله انفعهم له
و بدین کتابی معذور فرماید که بشارت مصطفوی داد این کتابی
کردن که استغینوا عما حوالیکم من رحما آتیه خاصه مولانا مفر و امام
و مقتدا هم رحما و عطا امت است این دش مستدام دارد

ابواب سعادت و کرامت و عنایت بر ضمیر روشن مولانا العالم الفاضل قلین القضا
باسط العدل ناشر الفضل مخیر العلماء تاج الملک والدیه افتخار الاسلام و المسلمین
ناصح الملوک و السلاطین ادام الله فضله و منع المسلمین بطول بقائه مفتوح باد
و الهام ربانی و اقبال جاودانی عنایت و محترق رای عالم آرای
مظلوم نواز ظالم کداز دین پرورش باد سلام و خدمت ازین مجلس مطالعه
فرماید و از و مندی دوام مصاحبت و مجاورت آن لطیف الصحاب خیر الکتاب
غالب و یلیف داند باری تعالی و تقدس که جامع الاحصاء و رب الارباب است
ملاقات را سبب سازد سر بر آنه محیب سمیع عین الیقین می دانند دوستان
صدق رغبت مولانا ادام فضله در اعانت فقرا و اهل الله و صفوته خاصه

در باب حفظ جانب شیخ المشایخ ابا یزید الوقت جنید الزمان العروة الوثقی
و الرکن الاعلی امین القلوب مخزن اسرار العرش حسام الحق والدیه اولی الم
برکت که خدمت بعضی از فضایلش شرح کرده ام صبره و قطره از آن بحر
نموده و ضمیر موید و منور مولانا را این باب بدی دایم که از ورق دفتر
صنط فرماید و خود نامه نافه شسته بخواند که المؤمنین نظر بنور الله و قال
النبی صلی الله علیه و سلم من اراد ان یجلس مع الله تعالی فلیجلس مع اهل التصوف
احسنوا الی الفقراء الرابین و اتخذوا عندهم الا یادی فان لهم دولا یقال له
خدیبه که من شیت و ادخله الجنة ان اولیاء الله لا یحتاجون الی شفاعة
و انما لهم شفاعته فی الله عرض این معنی اگر چه از یک جهت به ادبیت اما
ازین جهت که مولانا اصل فضایل و فوائد و کمالش بر صبح الی اصل هم بر جبه
و علی کریم این مخلص را که کفیل آن معده که کرم شکر ام روی سسد کند
و عنایت محذومانه درین باب موهبت جاوید مصدر کر اما و مظهر شایا باد
امینه یا رب العالمین

لطف قدیم ناصر معین برادر امیر اجل و ینار خوب اخلاق خدای ترسی
عاقبت اندیش مظلوم پرور مختص الملوک و السلاطین بدرالدوله والدین
ادام الله علوه باد حیرات و حسنا و اندیشه های نیکو که بر امید نجات آخرت
می فرماید حضرت مالک یوم الدین مقبول و پذیرفته و مضاعف گشته باد
سلام و تحت مطالعه فرماید و این را شاکر اکرام و ذکر انعام برادران
خود داند اگر چه بآب و کلی زحمت می دهم بجان و دل کمال آن برادر عزیز میوه
احسانهای بحد او مرا بخیل می دارد از من مکافات عذر آن نیاید از خزانه
نامتناهی و از فضل الهی هر یکی را هفتصد بلکه عدد انبست سبع سنابل که کل

سبلة مائه حبه و برین اختصار نکرد نفرمود بعد از آن می فرماید والله ینصف
 لمن یشاء انصف آن باشد آن را که حق خواهد حمد الله امیر اجل برادر اعز
 در آن خواست و در آن عنایت پناه گرفته است محفوظ و محفوظ باد اعلام
 می رود که جماعت یاران ما که درین ایام صعب بعنایت شما از مطالبات
 و مصادرات فارغ البال بدعا و شما مشغول بودند از آن همه جماعت بجز
 شش کس بیش نماند است که در معرض مطالبه اند بزرگان و خاصه آنکه
 آغاز خیر اگر چه مبارکت و بزرگ کاریست و علامت عنایت از حق و عادت
 ابدی اما تمام کردن آن خیر بهر ترتیب از آغازش اتمام المعروف خیر من
 ابتداء و مثال آن چنانکه گفته اند بینا بان که اگر چه ماه نو مبارکت
 ولیکن چو تمام شود بشت چهارده آن کاملتر بود سخن کوتاه کنیم بر
 اختصار کنیم چشم می داریم که عنایت امیر برادر اعز ضاعف الله سعادت
 و توفیق آن عنایت را با تمام رساند تا بر منتهای بشین و احسانهای بی
 منظم کرد و بسبب سعادت اخرا و ذخیره آن روز بزرگ باشد ان شاء الله

دید که نادره بین ملکا لامرنا نشر العدل باسط الفضل ملجأ الضعفاء و المسکین
 محی الهدی و الیقین صاحب اعظم پروانه معظم مغیث الخلائق منیر الحقایق
 شریف الاقباق مغر ذوی الالقاب معین الدوله و الدین ادام الله علوه
 و شرح صدره و آیت بروج القدس بر سرار غیب و عاقبت دایمان کارها
 هر روز واقفتر و مطلع تر باد کوش او مقناطیس نصیحت و سخن صواب باد
 قبله جان مبارکش نور توحید و خلوص تفرید و فدائیت باد خلق خوش
 شاگرد شکرستان به نهایت و لطف ذاتی ذکر لطف در یابی غایت که

فاذکرون الذکر کم و الشکر الی دعوت اکرام اوست سلام و تحیت مطالعه فرماید
 و از زمندی غالب و باعث و مهیج داند ولیکن الامور موهوبه باوقاتا
 و اگر از روی مطالع صورت کرم و لطف نباشد خبر متواتر موجب علم قطعیست
 انذار خیر و خلق خویش و انعام عام و اکرام تام آن عزیز بنوا می شودم
 و می دانستم و مزیدش می خواستم که للذین احسنوا الحسنه و زیاده و لیس
 الخیر کالمعاینه خبر اگر چه متواتر باشد هرگز جوهر معاینه نباشد انار لطف
 و احسانش بعد از خبر معاینه دیدیم و بدعا و خیر مشغولم و نخواستم که
 عرض کنم محبت و دعایا تا بر یا آمیخته نشود اما از بهر ثنات مصطفی صلی الله علیه و سلم
 که در سجده نشسته بود کسی از در سجده بگذشت یکی از یاران گفت یا رسول الله
 این مرد را که بگذشت دوست می دارم مصطفی علیه السلام فرمود که برخیز و او را اعلام
 کن ازین دو کتبه اگر درین اعلام آفت ریابودی هرگز آن دقیقه بین عالم و آدم
 فتوی ندادی با اعلام کرده که من احب منکم احدا فلیعلم حبا نکه ملک الامر احب
 حضرت حقست بلطفی و احسنی و مسکینه نوازی و عفو ملک الامر ای راکی حجاب
 شود از اعتماد و توکل و از مکر حق غافل کند که یک توکل و جانب حق را که ندید
 آن کند که صد هزار احتیاط نکند فرعون صد هزار طفل بی گناه را از بنه اسرائیل
 از بهر احتیاط و خرم سرب برید و آنک اصل بود و خصم در سرای خود و در کنار
 خود بهزار ناز می پرورد مگر خود چنین چشم بندست و اگر اعتماد بر حق
 کردی حق تو آن همه او تاد ملک او را مؤتس و منت و دستکام و نیکنام
 داشته چو ملک داود و سلیمان توقع است که بند مقصر فلان را خلاصه الله از بهر
 دل این دعا بعفو و رحمت مخصوص گرداند و بر حق توکل فرماید در دفع شر
 و افات تا این دعا رهین مت باشد یک نشانه سعادت آنست که نظر و نصرت

رو نماید آن را حواله بعض عنایت حق کنند و از آن بینند نه از تیرهای
لطیف خویش و جلالی خویش حق توان آن توفیق را افزون دارد تا به دست
رضای حق کنند نه در جمع رای خود عطار بگفت آنچه دانست
باقی همه برش نمود دارد • والحمد لله رب العالمین

بشارت رفعت و اقبال و سعادت ملک عادل ناشر اخبارات یکانه عالم نادره زمان
پادشاه که کجای نهان گزیده رحمان سلطان سلطان نژاد امن و رحمت بلاد و
المستقر علی الله المحض بفضل الله قبله الاقبال کعبه الآمال خلاصه الوجود
خز آل داود عظم الله دولتهم بدین والد رسید و هم پیش از رسیدن مشرفه
کرامی و نامه عزیز از راه نبأ العظیم الخیر از حال آن یکانه عالم دلایین
خبری دهند از سوی عالم غیب و آرزوی ظاهر مشرفه عزیز شریف و نامه شادی
افزای رسید حور شا و دمانی کت و تعویذ خوش دلی و همی کل و آرام دل ساخته
هزاران سلام و تحیت و ثنا از صدق و صفار رسانیده می آید ارز و مندی بقای
مبارک و دیدن آن نور عنایت بیش از اجل ان شاء الله العزیز که بسیار دیده
ان الله جمیع من یشاء و یرفع العبد عن من یشاء اسان کننده هر دشواری
و سهل کننده هر مشکل بفضل و کرم بی نهایت فراق ما را بوصول مبدل گرداند
وراه دور از نزدیک گرداند چنانکه اول بار ملاقات ما را باده یکانه جهان
عظم الله اقباله سببهای عجب ساخت که دروهم مانود چنانکه یوسف صدیق
علیه السلام چو بعد از فراق دراز و جدایی و نومید شدن از دیدار پدر و برادر
باز ایشان را بیافت و رو بآسمان کرد گفت یارب چه سببها ساخته با پدر و برادر
ما را بمن رسانیدی و بعد از چنان فراقی وصال دادی ان ربی لطیف مایشت

ایشان بولایت کفاح بودند و من در مصر و ایشان را از حال من خبری در عالم
مقط انداخته با برادران و بدر محتاج نان شدند که نان را هم سنگ در می خریدند
و نمی یافتند و مرا که یوسف پادشاه مصر گردانیدی و آوازه من در عالم مشهور
گردانیدی که پادشاه مصر کندم می دهد و از آن می دهد و بسیاری دهد
و از درویش سیم قلب بجای سرم قبول می کند و کندم می دهد و برادرانش
بدین آوازه از اقصای کفاح بمصر آمدند و ایشان را و هم می که سوی برادر
و خویش می روم و این پادشاه مصر برادر ملت اگر دانستندی کی آمدندی
و بگذام روی آمدندی چه سببهای غریب لطیف ساخت سازند کارها تا یوسف
صدیق را علیه السلام با پدر و برادران جمع کرد در شبان روزی صد هزار چنین
کارهای سازد و قومی را جدای کند و فراقی دهد و موج تقدیر هر یکی را
بشهری می افکند و باز سببهای سازد و موج در بای تقدیر این سببهای پرکنند
کنند را باز جمع می کند امید داریم از رحمت این کار ساز که بعد از این فراق
در از حساب لطیف مبارک درهم شوند اند چنانکه وصال اولین میسر
کرد که دروهم نبود آن عاذلک قدیر و بالا جابه جایی حق تعالیست و کفی به
علما که همان محبت و دعای خیر و هوا خواهی و عنجوارگی که دران آیام وصال
می دیدیم صورت همدگر را قایم بوده است و خیال شما و احوال شما پیش
چشم بوده است درین آیام فراق و چنان نبوده که هر چه از چشم دور
از دل دور و حاشا از لطف پادشاهی و فرزندی و ادب پیغامبرانه آن
یکانه که از پیش چشم و دل این پدر غایب شود محبت که خاص از برای حق
باشد و پدری و فرزندی که خالصانه باشد هرگز متغیر نشود چنانکه
حق تعالی فرماید که روز قیامت دران سیاست و زلال هیبت و نفسی همه

خویشاوندیها برین شود و از همه بکر خوشاوندان که بزند و روی گردانند که بروی
وقت خویشی است الا آن خویشی و پدری و فرزندی و برادری که از بهر الله بوده
باشد زلزله قیامت آن خویشی را هرگز نبزد و هر بکر را جویند و بپرند و بقدر
و مقام و قربت خود دست گیرند که الا خلا بومند بعضهم لبعض عدوا الا المؤمنون
در صبه خود متقیان مقلد راست که بدل ایمان و صدق دارند ولیکن چشمان
دوخته است چنانکه فرزند طفل نابینا مادر را می داند و شیر او میخورد ولیکن
اگر او را بپزند که مادر رتوجه شکل دارد لیسرت لیسرت کشاده ابرو شود و راز
بالاست کوناهت هیچ ازین نشانها نتواند گفتن الا بتقلید و شنیدن اما
متقیانی که ایشان را چشم کشاده اند و فرمان داده اند که هر که را خواهند شمشیر
بکشند و بر سرشان بکشند و مرده را زن کنند ایشان را خود صبه کویم
قیامت برای اینست تا آنچه با خلق گفته اند و تهدید کرده اند سخن ایشان
راست شود فلما تحسبوه الله مخالف وعده رسوله پس قیامت بر دیگران روز
وعیدت و بر بندگان خاص قیامت روز عیدت و روز مزید و یقین نمی گنم که
این بنده خاص درین دور ما کیست الا از حق تعالی میخواهم حاجتم و دل بیکانه
جهان را بنور خود منور گردانند و بر مزید دارد تا او را گفت کسی و تعریف کسی
حاجت نیاید • دلا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی • یکی زین جاه ظلمانی
برون شو تا جهان بینی • ازین جهان و از آن جهان و از روی هر دو جهان منع و بجزدازد
امین یا رب العالمین

گرامات و طبایع و عادات الهی که مطلوب و مقصود عالمیاست و نصیب انبیا و اولیا
و خاصانست و آنست که می ارزد بطلب کردن شایان ناک پادشاه علم غار عدل
و تار عالمی است ملک صفت عاقبت بین خدای پرست خیر که تر خیر الملکون افتخار

ای داود ادام الله علوهم قریب ذات شریفش باد و این جل جلاله اوتاد دولت و اقبال
مکتب و موروث را نسبت ابد مشیت و مشیت دارد خیرات و حسنات و درویش
نوازی و مظلوم پروری پادشاهانند آن پادشاه را سبب مزید عنایت و تعاف
کرامت کرد انداز هزاران سلام و تحیت دعا و خدمت ازین داعی مخلص مطالعه
فرماید و شکر احسانها و نوازشها و دلاریها پادشاهانند که در گفتن و نوشتن
نکند تا مد نماید باری تعالی سبب ملاقات را فراهم دارد تا در حضور شکر آنها
گفته آید امید است که آن را غنی مطلق و خالق بحق از خزانندی نهایت بکرانه
بی حد خویش صد هزار اصفا فاضل معافهت مجازات کند عرض دهم می آید که
برادر عمر عالم فاضل معتقد شمس الدین و فرزندش قمر المیون نور الدین
تا از خدمت آن بزرگ مفارقت کرده اند یک روز بزرگ یک ساعت نیاستواند
کسی را که در خدمت و سایه آن پادشاه مکرم عادت کرده باشد و لطفها را او
دید به پیش پادشاه دیگر قرار نتواند کردن و میخواهند تا بخدمت رجوع
کنند از حجات نمی توانستند چوله کارد با سخوان رسید و فراق شما بترین
زحمات بنهایت رسید این داعی را شفیع گرفتند بخدمت چوله عنایت
آن پادشاه می دانند و اعتقاد پاک در حق اینه داعی اعتقاد نمودند که شفقت
این داعی قبول شود و هر جرمی و تقصیری که بوده است آن پادشاه یاد آن کنند
و سایه عنایت اولین بر سر ایشان گسترند تا برین داعی از مزین تا آسمان
منت باشد و بر احسانهای ستیبه منعم شود که ایشان برین داعی حقوق خط
و یاری قدیم دارند امید دارم از لطف آن پادشاه که داعی را عر فر فرماید
بقبول این شفاعت کنیزکان و بندگان خود و بزرگ مستاق دیدار همایون
می باشند و روز شب بدعا مشغولند تا باشد که سبب سازند مشرق و مغرب

ملاقات را سبب سازد که سببها ساخت تا مادر از قطره آب منی که نه کوش و نه
و نه عوش نه عقل نه چشم نه صفت پا و شاهی نه صفت بندگی نه غمی دانست
نه شادی نه خناری نه عزیزی آن قطره آب بی خبر داد و راهم پناه داد و تربیت
لطیف آن آب را خورده کرد و آن خورده را بسته و سرده کرد و آن خورده بسته را
گوشت تازه کرد و در آن خانه خلوت که نه دست بود نه آلت بر آن گوشت تازه
در پیچه دهان و چشم و گوش بشکافت و زبان داد و از پس دکان خرزنبه
سینه درودی نهاد که هم قطره است و هم عالمی هم کوهیست و هم دریایی
هم بنده است هم پادشاهی کدام عقل در یابد که مار از آن ولایت حقیری
ولی خبری بدین ولایت آورد و فرمود که دیدی و شنیدی که ترا از کجا بکجا
آوردم اکنون هم می گویم ترا اینجارها خواهم کرده ازین لسان و زمین
ترا بیرون برم بر مینی که از نقره خام لطیفتر باشد و لسان که در و هم وصف
کنجد از جان فرا می و لطیفی که از گردش آن لسان جوان پیر نشود و نوها
که نه نشود و هیچ چیز نپوسد و کندن نشود و هیچ چیز نبرد و هیچ بیداری
نخسید زیرا خفتن برای آسایش و دفع ریخ بود و آنجا ریخ نیست و ملوئی بود
و اگر ترا باور نمی آید اندیشه کن که اگر آن یک قطره منی را بگفتی که خدایا
عالمیت بیرون این تاریکی در آسمان و افتان و ماهتاب و ولایتها
و شهرستانها و باغها و در و بندگانند بعضی پادشاهان و بعضی توانگران
و بعضی تن درستان و بعضی مبتلایان و کوان اکنون خایف باش ای قطره منی
تا ازین خانه تاریک جوی بروی آبی از کدما مان خواهی بودن هیچ بوم و عقل
آن قطره را این قصه باور نیامدی که جز آن تاریکی و غذای خورده عالمی هست
تا غدا بی هست و بیا آن قطره غافل و منکر بود هیچ نهید کنش آوردند

و هذا

و هذا کفایه سید المناجی قطب الزمان امین القلوب جنید الزمان حسام
الحق و الدین ادام الله بركة سلام و دعای رساند و سلام و دعای مبارک
از فرزندان و معتقدان و دوستان کار دوستی و سوند بندگان خدا منقطع
و ابتر نباشد باقی باشد همچون جان باقی ابدی ایشان که هیچ علی و مرغان
از خلقان با غفلت ایشان دیگر نشود زیرا ایشان بدست و فرمان خود نیستند
و دوستی و مهربانی با شایسته حق باشد نه بهوای ایشان آن دوستی که بهوای
و هوس باشد سرد شود و کرم شود همچون هوای این جهان که کاهی تابسته
بود و کاهی زمستانه اما آن دوستی که از هوا بیرون باشد بهویتی حق باشد
سرد و کرم نشود که لایرونه فیها شمس و لازمه هر پیرا لشرقیة و لا غربت
اگر عاقلان و فاعلانند بنده خدا این گوید اللهم اهد قومی فاهتم لایعلمون
جاوید بر ملک ایمان و ملک ارکان مستدام باد امین یا رب العالمین

دیباچه محتای هایون لقاضو رشید آسامنخر الامراء و الخواص عمدة
الدولة القاهرة عماد السلطنة الباهرة منبع المکارم و المعالي سید الاکابر
والاعالی ذو فضله الفضایل شریف الثمایل مریة الافاضل افتخار الامال
ادام الله علوق قبله اقبال مؤید و کعبه ارکان ملک متحد و مشرب از و اوج
مقدسه و امید کاه خواطر مصوره باد سلطای افزون زاعداد اشار
اخلاق لطیفش و اوصاف شریفش چو نه اخبار حسن یوسف و ملک سلیمان
علیه السلام وجود حاتم منقش است و جسم و دل دوستان به کثر نوازی احسان
کستری و فیک اندیشه آن ذات شریف هر روز روشن ترست بر مزید باد
سلامی که موصوفست در کتاب کریم و خطاب قدیم که سلام علیه یوم ولد

و یوم بموت و یوم بیعت حیا تبلیغ کرده می شود و ارز و مندی غالبست بملکی
آن ذات شریف که در پرده مصلح و تدبیر مہمات مستورست که اگر این حجب
انفصال نبودی در آینه صفای پرده خود بدیدی چنانچه حیران خود گشته که
بایچ مصلحت و تدبیر نرسیدی و لکن حکمت قدیم آن آینه را از پیش او برداشت
تا هر کس از و نصیب یابد حمد الله تعالی که نصیب جوین از آن جناب عالی
شاکر و ذاکرند و تا یرشکرش اگر آن دیگر از خدمت باعث شد بر الهی
عنایت و رحمت در باره رفیع این خدمت فرزند بهاء الدین یسیر الله له
الیک که یوسته شاکر ابادی و ذاکر ثنائی آن جناب عالیت از دل و جان
در مجامع و مجالس داعی مرید آن دولت و این ساعت کثرت عیال و متعلقات
و قلت منال مانع می شود از مشغول شدن بدیهای دولت و تحصیل سعادت که
کاد الفقرا ینکون کفرا اگر زمین عنایات آن کریم لازال مکرما مددی
یابد و مدرسه که محلولست یا غیری آن اینج لایق حال او بیند بر فاعل که بهتر
نوازی و دلداری و عالم پروری هیچ شک نیست که آن شکر بسمهای دستان
برسد و در دعاها مدد کرده شود و ثواب عظیم خواهد بودن و سبب دوام
دولت و سعادت و قهر اعدا و امن عباد و بلاد و دلهای جمعی از حلقه اهل
خیر بدین شاد خواهد شد که جنانک بر رای سما بوسیده نیست جاوید ناصر
و منصور و ذاکر و مذکور باد امین یا رب العالمین

ابواب اجابت و عنایت الهی آن قرین ذات مطهر منور ملک الوزرا آصف العدل
دستور معظم منشی الخیرات ادام الله علوه و اهلک عدوه کثاده و پیوسته
روزگارهای خوش را از غرور دارا و فقر و معصوم دارا آنه مجیب الدعوات

و منزل البرکات و قاضی الحاجات سلام و تحت ازین داعی مخلص مطالع فرماید
و تقصیر امده بآب و کل خدمت بر بیگانگی و فراموشی عمل نفرماید که میان دلهای
نادلهای راهیت دزدیک من العلوب الی العلوب روزی که شش جهمت
بسته شود باک مدار کن فقر نهادت سوی جانان راهیت • افتاب را بلعلی که
اندر و ن کانت راهیت مخفی مخصوص که او را بتابش لعل می کرد اند آن سکهها
و آن لعل از آن خبر ندانند همچنان افتاب عنایت حق بگوهر دل مومن که درگاه
قالب اوست راه سنان دارد که سنگ قالب و لعل دل از آن راه خبر ندارند
همین راه اوردی بینند که می رسد خونی رود و چراغش پیدا نیست
بوی جگر بریان می رسد و مطبخ پیدا نیست این سخن همچون مضامیل ملک الوزرا
پایان و نهایت ندارد و لکن ما لایدرک کلمه لا یرک کلمه جاوید بشی باید خوشی
مہتابی • تا با تو نعم تو کویم از هر بابی • قال الله تعالی انما نطعمکم لوجه الله لا نرید
منکم جزاء ولا شکورا بعض آن محسنان که محتاجان را بهمت رضای مادست گیرند
اگر از آن محتاجان شکران نیابند و جفا و بی شکری یابند گویند که ما بجفای شما
و بی شکری شما این در احک بر شما ننهیدیم که ما آن احک خالص جهت رضای
خدا کردیم نه بر طمع شکر شما و حق شناسی شما و سبب نزول این آیت بر قول بعضی
آنست که در عهد رسول علیه السلام در ویشی رسال خط هر روز نانی و طیفه
کرده بود روزی حاسدی گفت ای برادر تو از کوی اطفال خود می ببری باوی صبحی
او جنبه ترا ناسازی گوید و می گوید صدقه او بر روی او می ماند مو انان خسته
داد که اگر بیشی گمان اندازم بوی نکنند و بخورند و دیگر جفاها گفت که تو
آن خدمت بی ادبیت آن مملک بعد از آن که این زشتیها بشنید از آن
دلش درد کرد اما وظیفه را دود و کرده بود هر روزی و بر خود نذر کرد

ولایم کرد و گفت خداوند اینک ترا امتحان می کند که می گفتم ام که خالص برای اوی دهم
 امروز از این محسن ملک الوزراست و این خواهنده و صاحب و طایفه فرزندان نظام
 الدین غریبی آن نعم و عتیق آن کرم ملک الوزراست که اگر بد خدمت کرده باشد
 حبه نلقت و جمت رضای وجه الله که همه جمت شما و امید شما آنست عنایت
 از او کوتاه نکنند و وی را معصوب علیه نکر دانند و تمام انگاه شاد شوم که
 او را اطلاق فرمایند لکن تا بروی رود و دست و پای بزند و اگر امروز آن
 حضرت را از این احسان زبانی نباشد حقاغم حقا صدف و عوض از درگاه حق
 برسد که بسی خاطرهای عزیزان حضرت حق روز و شب بستر کار است
 هنگام وقت است و وقت رحمت و شفقت و ما علینا الا البلاغ البین
 بشنوخنی و بند سانی تو نگردد کار زسخنی بنده سانی بشنید
 جاوید محسن و وهاب و مؤثر و مفضل باد امین

سایه عدل و رفعت ملک الوزرا ناشر الخیرات مغیث الخلائق اب الملک السلطین
 بر کافه المملکات سلطانی و انحصور باقی باد سلام و دعا از سر صدق و صفا
 و مودت و هوا و وفادار ساینده می آید و شکر ابدی و احسان و عنایته که فرمود
 در حق این داعی و برادران و متعلقان این داعی در شرح و بیاد و تسطیر بیان
 در نیاید چون خالص الله تعالی است شکر الله صمیمه و اعلا ذکره صد هزاران رحمت
 بر این جهان پاک مقدس روشن باد که هر دم در راه آخرت و روز عاقبت
 تخم سعادت می کارد و منت و ساسی دارد و آن توفیق را خلت است و بیخ جاوید
 می شمرد که این شرح الله صدره لکلام من علی نور من ربه و معین دانند که از ان
 دولت و سعادت و منصب این چه پاهای بکف نخواهد ماند الا آن رضیه عدل

واحد اما عدل دفع شر ظالمی از مظلومی اما احسان دست گرفتن مستحق محرومی
 خود این صنعت قدیم و سنه عالم عادل حلیم کریم ملک الوزرا امد الله له
 و صانه عن نوابی الدهر و صدق الشتر و القهر درین وقت فرزند و داعی
 زاده متوجه رحمت مظهر قدیم ملک الوزراست و جز آن عنایت و آن لطف
 امروز بنیاد طالبانی نیست تا در آن سایه رحمت از تاب و سوزش مرجمت
 مزاحمت خلاص یابد که منافع الدنیا قلیل از سبب تنگی این لقمه فلانی هر ساعت
 دست در کاسه هدیگری می کنند و قصد کیسه هدیگری دارند لقمه عالم
 غدار نابوده است تنگ بود خاصه اکنون ازین می فرماید قل لعبادی ان
 ارضی و لعلی ان ارض توکل و قناعت و اعلت آن را که آن در کشا دهند
 بنظر رحمت در همه وجودی نکرد که هر یکی جوبه مور حیل و لرز و دانه را
 بخانه می کشند و می اقتند و می خیزند از آنک دیدن خود دارند خرمن
 باغی نهو حسیه را می توانند دیدن و آن یکانه متوکل بر سر خرمن باغی
 ربان بر آمدن است خوش نشسته و باطراف خرمن تفرج می کند که این
 موران با هم چه می کنند و بران دانه مقسوم چه گونه می لرزند و ازین
 خرمنهای رحمت چه بی خبرند ذلک فضل الله یؤتی من یشاء لا احلانا الله
 و یا کم من برکاتهم توقع می دارم که وظیفه که تر نوازی و عنایت قدیم
 و رحمت بروی گستراند که آن دولت مستدام باد امین یارب العالمین

سعادت و دولت ستر رفیع و لیل الا انعام والا کرام زاهد عابد
 فخر الخواتین و عصمتهن خوب اخلاق عالی همت عاقبت اندیش خیر
 کسری نیک نام پادشاه نر اذ خداوند زاده اوام الله عصمتها

و صلیف دولتها تا بد روز افزون باد در ستان جسم روشن و دشمنان شکوب
 و جانشان دین و دنیا حصول و مراد های هر دو جهان و سعادت هر دو منزلت و حصول
 بحق محمد و آلہ سلام و تحت ازین دای قبول فرماید و ارز و مندی بدیدار
 هاینکه مبارکش هیچ حدی ندارد حق تعالی گواهی دهد که بکنفی خاطر از اندیشه
 احوال آن یکانه خالی نبوده است و هیچ لطف و مهر و محبت و احسان و اکرام
 شاهانانه او فراموش نشود است لکن حضرت لایه و دعای کردیم چو امکا
 آمدن و امکان نامه بنشین نبوده است چنانکه دل روشن و جان پاک
 پاک آن یکانه خود می دانند که جنبی است و بکنفی نیست درین و مهر که از جهت
 حق باشد عمر دکی و زندگ نک نقصان پذیرد و کم نشود بیوسته از صادر و وارد
 برسان و جویان احوالی می بودیم محمد الله تعالی که عاقبت بشارت خیر و لایحه
 و سعادت آن یکانه می شنیدیم اگر واقفهای صعب رسید الاسب در جهان
 و ذریعت دولت و بجات باشد چون ذات آن یکانه دایم اعتماد و توکل بر فضل
 و عنایت حق تعالی نبوده است بیوسته عاقبت فضل قدیش در دهارا عین
 درمان کند و خللها را آباد کند چنانکه است الهی بوده است از قدیم که انبیا
 و اولیا و هواخواهان ایشان را که روی بحق داشتند و اعتماد بر فضل حق
 کردند از بهر بلاهای امتحان حق بلاهای سخت بسیار می رسید چنانکه نومید
 شدند و آنکه دشمنان ایشان را سرزنشهای می کردند که شملای از فضل حق
 می زدیت و فتنه از آن حضرت می کشانید انیک حال شما اینست و دستگیری
 بفرمود ایشان گفتند ما اگر چه بن و نفس میکنیم و ضعیفیم و آه نومی
 بر می آریم الا در اندرون جان ما را عهدی محکم و همان ایمان استوار
 و عهد حق را راست می دانیم که عاقبت این زهر مار را شکر گرداند و ظلمت مار

منور کند دولت نکوه گشته را برافروزد عاقبت چنانه شد و العاقبة للقیقین
 نصرت و زندها حق در رسید و بعضی هر تلخی صد هزار حلاوت دیدند و عوض
 هر فراق هزار مواصلت و سعادت یافتند کذلک حقا علیما نخی المؤمنین
 ازین طرف چه گویم خرد و بزرگ لیل و نهار بدعاء آن دولت دست برداشته اند
 بجزیره که دستگیر عاجزان و محتاجان است و مشتاق آن یکانه اند از آن طرف
 ملازمان خرد و بزرگ سلام بخوانند و السلام

اطال الله بقاء القاضی الصدر الذی یستحق الصدرة بسعة الصدر خیر
 القضاء علی القدر و ادام سعادتہ و لازال مراقبا فی معارج العلیین بحق
 محمد و آلہ اجمعین سلام و تحت مطالعه فرماید و ارز و مندی مجالست
 داند و لکن تجری الرياح بما لا تشتهي السفن کا قال علی بن ابی طالب کرم الله
 عرفت ربه نفسخ الفرائیم و نقض الهم اما دل و خاطر حاضر احوال محمود
 ستوده آن عزیز است هر روز محمود بزباد فرزند خطیص محمد الدین از خجاست
 و هواخواهان خدمت مست و از دعا گو یا آن دولت با اعتماد لطف جلی و کرم
 عضری ذات شریف شما کلمه از روی شفاعت می گوید اگر نداند آداب
 گفتن ادب محبت شما در سینه او مقرر است امید است که تصدیق فرماید
 جاوید بخشن باد

سعادت و اقبال ملک الوزرا آصف زمان نظام الملک عدل منشی الخیرات مرتبه
 العلماء، مونس الفقراء ناصر الهدی و البقیه ادام الله علوه بر تقادم او و ارجو تجد
 اطوار باقی باد اولیا و هواخواهان آن دولت منصور و مسرور و اعدا
 و بدخواهان مقهور و محصور بجمه و آلہ اهل الهدی و النور سلام و تحت که

فرض عین است رسانیده میاید و از زمندی و اشتیاق بملاقات شریف دنوازش
 غالب و باعث است ملاقات طلعت همایون لا زال منورا مسرورا منصورا سفر
 و حضر الیلا و نهارا عاوان الله و حفظه در مبارکترین ساعتی و مسعودترین
 حالتی میسر و مهیا باد از صادر و وارد اخبارش و کشف آن حضرت می پرسد
 و چون کمال حال و توفیق ذوالجلال در اهتمام خیرات که آن علامت سعادت
 عاقبت و آموزش آخرت می شود از آن حضرت خبر که ترشکوار بر تعلق
 می گزارد و اشکر و وسیله الی المزید قال الله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم نیکم
 خیر و اخلاص آن عزیز در تعظیم امر الله و الشفقه علی خلق الله مقبول و پذیرفته
 و مقابل با صغاف مضاعفه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بل کجبه البنت
 سبع سنابل فی کل سنبله مائة حسنة بل والله یضاعف لمن یشاء مکرر الوزر
 عادل که کث در وعده من یشاء مکتوب و محسوب باد برادر عزیز انکی الکفاه
 معقد و نیدار سیف الدین کتب الله سلامته بقیل نمود خدمت قاضی
 که کرده است بدان حضرت زود عرض کند توقعت از صدقات و مکارم
 حسنا آن عزیز که برادر عمر سیف الدین را بتعجیل به توقف بماند
 و بدین سوکسل کند تا آن خیر مصاهر و سوزنی که النکاح سنت تمام
 شود در حدیث که نزد مصطفی علیه السلام اسی آوردند از طرف حجر هدی
 سحی باقیمت و قامت که خراج ولایتی از دیدی قبول کرد فرمود که لواهد
 الی بکراغ لقبیله می فرماید مصطفی صلی الله علیه و سلم که با این فراغت که هست
 که سدا بود که خراین و کنجهای زمین نزد خراین و کنجهای آسمان چه باشد که
 این زمین از آن آسمانها ما بناره می بیند آن خراین آسمانها و کنجها را
 بر من عرضه کردند بگوشت چشم ننکریم ما زاع البصر و ما طفی عجب کسی که

لقای حق بیند چه چیز بیش او چیزی باشد این از روی فراغت باشد که
 کردم اما از روی مروت و شفقت و نیک آمد خلق هر که بیش من بای
 حر کوشی آورد بهدیه آن را بعزیز قبول کنم و آن آرزو را نوبذ کنم
 سنت صدر رسول الله آن است هدیه را قبول کرد روی بیار آن آورد
 و گفت ای صحابه این است بکدام چیز لایقست آن یکی گفت بغزای کاخ
 گفت به خود آن غزای نیکست الا از آن به می رسم یکی گفت بفر و شد محققا
 دهند گفت آن هم نیکست از آن لایق تری رسم همچنین هر کس چیزی
 می گفت تا عاجز شدند گفتند یا رسول الله شما بفرمایند فرمود که
 دو کس را گفت و کوی نکاح باشد و نمی سازند و یا بمنافقه کایه با جهل
 یا غیر آن ما اینجا بشنویم که در فلاش چنین نکاحی در گفت آمد است
 و مانعی در توقف افتاده مردی شیرین سخن را عاقلی را برین است شایم
 هرج تیر تر بد و اند و آن نکاح را تمام کند و مانع را برکیرد و سخن انبیا
 نهی نباشد خاصه از آن مصطفی علیه السلام اگر صد سال ما و امثال ما بیندیم
 بعقل ریز خوشی آن نبیینیم که ایشان با آن یک نظر که بنظر بنور الله
 بیند اگر صد هزار جراع و شمع کرد شوند و فروغ دهند در شبی آن کنند
 یک افتاب کند در جهان با آنک افتاب نور الله بودی چو گفته که المؤمن
 بنظر بنور الله که در افتاب کافر و مؤمن مشترکند بل حیوانات در نور
 افتاب با ما است و کند پس بدین ستایش باشد مؤمن را که بنظر بنور الله
 العاقل یکنیة الله و جاوید معیت خلایق و مدرک حقایق با د

سعادت ابدی و اقبال سرمدی و رضای ایزدی قرین روزگار همایون خواهی اعلی

زاهد عابد حسب نسب نیکمهد مجاهد علی همت حاجی امیر ادام الله برکت و این
 و فیض باد و این دعا فی سینه مبارک خیر اندیشی او را مورد الهام و معصود
 کر اما گرداناد دوستان چشم روشن و شاد کام و دشمنانش مغرور انتقام بحق
 محمد علیه سلام و اله اکرام سلام و دعا که از موجب است و لوازم است و برین دلی
 دینی است واجب مطالعه فرماید و آرزو مندی و اشتیاق بیدار همایونی و منظر
 محبوبی که دیباچه بشارت عنایت الهی است غالب و باعث شناسد باری تعالی
 ملاقات راسخ سازد خفیف و زود یاب اندک مستجاب **باب** میر آید و زود
 کار کس دیر آمدی و زود **باب** بر فتنه زهرم **باب** دیر آمدن و زود شدن کار کس
 اگر چه بقیه دانه هر جا که آن عزیز مقیم باشد عنصر یک جوهر املاک در نهاد او
 لابد او را قریب خیرات و حسنات دارد و طالب درجا و ابتغاء مضارب السموات
 باشد **باب** همیشه شب بخت و روز روزت **باب** درخت کل کلت و یوز یوزت
 هر آنکو موزه دوزی پیشه گیرد **باب** بهر شهر که باشد موزه دوزت
 و جعل مبارک اینا کنت بلکه هر جان خوبه لطیف که مرد درین عالم کون و فساد
 چو نقل کند بدان عالم حقیقت هم در آن کار باشد که اینجا بوده است کائنات
 متوفون و کائناتون تبعثوه صدق رسول الله اینجا و آنجا و در راه
 و در منزل آن عزیز توفیق حق و مجذبه اصل با کس دایما پای بر نردبان
 سعادت می نهد و سوی معراج قرب می شتابد ثبت الله اقدامه داعی مشتاق را
 صعب می آید فراق صورت آن عزیز **باب** فیوم لا اراک کالف شهر **باب** شهر لا اراک
 کالف عام **باب** الجماعه رحمة والفرقة عذاب الله جمیع بینا و یرفع البعد عن بینا
 همان خدای که ما را طریق هجر نمود **باب** امید دارم کاسان کند طریق وصال
 بشارت مولوی لا زال مولاً و میثدا و سندا و سابقا و ساقا که دوسه سطر

ارسال رود که حاوی باشد ارکان و شرایط سلوک طریق و سیر سیر طریق
 هیچ شکی نیست که وقایع و نوارل جمانه کمتر و نازله ترست از وقایع عالم
 اندرون و چندین هزار کتب فقه تصنیف نوشته اند و در ارشاد کیفیت
 محافظت ارکان سیرت ظاهر و هنوز کفایت نمی آید حوادثی که در ظاهر واقع
 می شود که درمان و جاره آن نکند اند و در آن کتب بسیار نیانند چون
 وقایع ظاهر است مختصر در نطای موضوعات نکند نطای کسسته می شود از کثرت
 و حیات احوال ظاهر که مدبر مدبر است محافظت ارکان باطن و احوال
 اندرون که آن را نسبت نتوان کردن بظاهر حقیر چون در سه سطر نتوان شرح
 کردن احوال ظاهر را در سه سطر نبسته اند که هر سطر را مانع پیدا نیست
 یکی سطر احوال ماضی یکی سطر احوال حالی با آنکه هر سطر را که بخواند سایان ترست
 و این سه سطر را بر لوح عقل جزوی نوشته اند و بر لوح عقل کلی تمام و شریعت
 اما احوال باطن را که آن ازین سه سطر بیرون است عجیب چون علمی دارد که در سه
 سطر بکنج ازد و دوسه نبوت عظیم دارد و نفور بسیار پس خدومی لا زال
 خدو مان شاء الله ازد و دوسه فراغت نابد تا بر احوال متواتر که در عالم باطن
 نویسمی رسد مخطوط گردد و هر خط نو باشد و تازه باشد و و هم او از خط
 و تقدیر و نهایت و غایت و تمامی آن بریده باشد چون داعی را این معنی رو نمود
 نتوانستم آن التماس سه سطر که فرموده بودند عرضه کردن و تمامت این خاطر
 می نماید در آن معنی که آغاز کردم درین نوشته نکند الا بمشافه ان شاء الله
 از آنجا که کرم روی و رست طبع و عشق بکمال و توقان آن خدومت که الوعدایا
 صبحا صفت جواد طالبانست و الموریا قد صفت جواد کرم روانست و المغیرات
 صبحا صفت بشارت عاقبت طلب مبارک اوست بدین طرف بذات لطیف خویشی که

در سبک رومی از پیغام سبکترت بلکه در کرم روی از اندیشه پیغام روان
 ترست و تشریف فرماید که الجماعة رحمة والفرقة عذاب و بزودی عزیمت
 این طرف فرماید که حاذی به تعجیل مراجعت راه را خود نکند که آن از حضا
 آمدن نباشد حساب مجرد فرهادی باشد و جراحت تازه کردن جود
 حافی باشد که در نماز جماعت اید و اقله کند بیای کرد از حافی نه اومزه یابد
 از نماز نه از جماعت که او را حنا می کنند از روی ظاهر اجتماع از روی آن حاذی
 انقطع ظاهر مواجبه و ملاقات و از روی آن جاذبه مدایع و موارد این حالت
 دور باد از شما و یاران اشتیاق داعی مخلص بقلای آن بزرگ صد جند است که
 فرموده بود اتمام تله که اینجا رومی نماید و صیودی که اینجا بدام می افتد
 ترسم اگر محک کم فوت شود این ترس بر غم و اشتیاق آن حضرت را برین
 می دارد و مرغ اشتیاق این نوا می زند • تشبث با ذیال ارباب • و کدت اطیر
 من شوق الیک • و کیف یطیر مقصود الجناح ای درینا که صورت این واقعه در قلم
 امده یادر کاغذ بکجید تا حقیقت و ماهیت آن را بنوشتی و بجزمت فرستادی
 اما اقلام را آن زهر نیست که در کشف این جنبش کنند و اوراق را طاق
 آن نیست که یا تفت این آتش جرم جرم خود نگاه دارد • انرا که غمی باشد و بتواند
 غم از دل خود بگفت بتواند رفت • این طره کلی نکر که ما را بشکفت • فی رنگ توان
 نمود و بی بوی نهفت • علم الله که تکلف بسیار کردم و با غلبات جواب اندر
 مکابر ها و معاند ها کردم تا توانستم این دوسه سطر نوشتن شکر الحق و کم
 و مکافاة طودکم که حدیث اندرون ناز عظیم دارد که جود بغلم مشغول شدی
 و بکاغذ نکاشتن رو آوردی مگر از نگار خانه ما خبر نیافته این کنایه از دیگران
 سکا گیرم و از تو صد تا چنانک گفته اند • و ظلم ذوی القربی شد مراره •

عالم من وقع الحسام المهند قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله
 متينين يصلحون لها العذاب صنفين من جرم ما عرفت بیشتر جناب عظیم تر از جناب
 طفلی جناب کینه نکیرند که از جناب عاقلی و پادشاهان بر ذلت و بی ادبی
 خربندگاه آن مواضع نکنند که بر ذلت و بی ادبی مفریاد که ایشان را از اخلاق
 و نازکی غیرت ملوک خبر پیش باشد کا قال النبي عليه السلام ان الله تعالى لما خلق
 العقل قال له اقبل فا قبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال له قم فقام ثم قال له اقعد
 فقعده ثم قال له تكلم فتكلم ثم قال له اسكت فسكت الى اخر الحديث ثم قال وعزيت
 و جلالي ما خلقت خلقا اكرم منك الى لك اخاطب ولك اعاتب ولك اغفر ولك
 الثواب ولك العقاب

ان ينهرکم الله فلا غالب لکم بعضه فلا سف و معتزله خدای را جل جلاله عالم
 و عادل و حکیم و کریم و سماح حسن گویند و روان دارند اطلاق آن الهما
 و آن القاب بروی و گویند که این القاب غیر او را گویند و مستعمل مخلوقات
 شده است شرم داریم او را گفتن که وهم مماثلت بود نام بندگان بر خداوند
 چنان بود که شاه را بلبان و سنقر گفتن پس القاب در ار گفتن دری دارد
 در تعظیم و ناگفتن و یا کوتاه گفتن هم دری دارد در تعظیم که الاعمال
 بالنیات پس ترك القاب و صفت از جهت نفی تشبیه نوعی تعظیم باشد
 و آن کان و لابد اختصار در القاب چند در حق ملک الامر مفید المطلق
 ناصر الحق معین الدین ادام الله علوه سلام قول من رب رحیم سلام علیکم
 فی جمیع احوالکم و افعالکم و اقوالکم و عیالکم و عیالکم و عیالکم
 لوانه الرجح محلی الیک • تشبث با ذیال ارباب • و کدت اطیر من شوق الیک
 و کیف یطیر مقصود الجناح • خیر الناس من ینفع الناس سید القوم خادمهم

واقاما ينفع الناس فيمكث في الارض عدل الساعة غير من عبادة ستين سنة
 العدل وضع الشئ في موضع غير ما اليتم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر زیرا
 این دو مظلومند و مسکین اند موضع مهر و نهر و زجر نیستند پس وضع مهر
 بر مهر و کشته عدل نباشد و وضع الشئ في موضع نباشد امداد و فوئع
 از موفوق ازل و ابد از ان ظل الرحمة و المعدلة منقطع مباد ابد از نفع نخت
 کریم الدین محمود و فقه الله از متعلقان و نزدیکان این داعی است بروقتی
 نهادند از روی طمع امیدست که بشفاعت این داعی بر نفع غایت و مغفرت
 و لطف پادشاهان بخشش فرماید که همچو جا کران و کهنتران دیگر از ان
 مغفرت سرای که بای علم قضای حاجات حلالت حرسها الله و صانها
 و شنید برهانها شاگردا کرد و ثنا گوین و شادما باز کرد و ثواب جزیل
 و ثنای جمیل مقرر کرد و بدین قصد دعا بای معذور فرماید که المشرکین
 کثیر الزحام • اکنون که رخت جان به کج بر بود • سیری و ملائت کجا دارد بود •
 آن روز که مدتی نمی دانست • کائنات نمای عالمی خواهی بود • شرح الله صدره
 و یسر علی امره و بعد عنه الملل و الکلال و ابد بروج القدس و روحه بروج
 الانس و امیة العالمین

طاعات و حسنات و خیرات امیر اجل عالم عادل و حق الایادی و النعم المعظم لا اله الا الله
 المشرق علی خلق الله مختص الملوک و السلاطین ادام الله علوه و کتب عدوه
 محضرت ذوالجلال من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ان الله لا یظلم متقال
 ذرة وان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنا اجر اعظیما مقبول و پذیرفته باد
 سلام و دعا ازین داعی مخلص متواتر داند و این داعی را تا اگر نعم و ذاکر کم
 و لطف خود شناسد جزاه الله خیر احواله است خالص صحت حق می کند

که انما

که انما نظمکم لوجه الله لا ترید منکم جزاء و لا شکورا از دست و زبانه مایه شکر آید
 مکافات آن احسانها حواله جعفر تحقیقت که لا تأخذ سنه و لا نوم جماعته
 از جهل و بی اعتقادی درویشان را که طالب الله اند می رنجانند از رندی
 و بی باکی و بخدمت شاهی آیند و باز کونه جهودانه می گردند و شکایت می کنند
 آنچه شمار اشتغال بسیارست و مهمات بی شمار و معاونت درویشان
 طالب از مهمات دیگر اولیت باشد توقع است بنوعی دیگر شخصی فرماید
 و بزبان و دست دیگر باری دهد درویشان را و مظلومان را تا آن دود
 باسمان نرود و فتنه آنکیزد درویشان را آن زبان نیست و آن دل
 نیست که با آن رندان جهود طبع مقابله کنند در مکر و حیل و باز کونه
 تشییعی زنند سر دیگران بشکنند و دستار دیگران بزد و سر برهنه
 و سر بسته بیش شما آیند و منافقان دیگر را بکوهی آرند آخر شما بنکرید
 در هر دو طایفه و در روش طلب هر دو طایفه کی مناصب ترست ظلم و دروغ را
 و فتنه الکیزی را تا ثواب بی نهایت باشد اگر می رویم از شهر و زحمت می بریم
 نمی گذارید و اگر می نشینیم این دوسه درویش از ما نمی سکنند تا ما دور
 فر و بندم ما را طاقت این ظلم نماند باقی رای شماست اگر رواد آرید نتویید

قال الله تعالی و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله حبیب المحسنین
 من کظم الغیظ ملأ الله قلبه امانا و ایمانا برکات کلام رب العالمین و العاف
 سید المرسلین صلوات الله علیه و قریب روزگار امیر اجل عالم عادل مفضل مکرّم
 فاشترک الخیرات مع ین الفقراء غیث المظلومین نورالدولة و الدین ضیاء
 الاسلام و المسلمین ادام الله خلقه و ایدم باد اولیا منصور و اعدا مقهور

لاستبعاد نفس و شیطان که اعدا عدو و کلبین جنبیک نفوذ بالله من شرور
افسنا و من سیئات اعمالنا سلام و دعا ازین داعی مخلص مطالعه فرماید
و داعی را بدعا خیر خود و اقبال خود راغب داند یا من مغاب تخفص و حضر ذکره
سلام علیک یوم ولدت و یوم موت و یوم بیعت حیاتین دعا مستجاب باد
اعلام می رود که فرزند عزیز نظام الدین اوصی الله عاقبتی ششونده آمد که از طرف
خاطر مبارک خیر اندیش درویش برورشما معصوب علیه شد است و کستانی
رفته است که خاطر شریف شما از ورنجید است این دعا مخلص بحکم شفاعت بخد مت
لا می کند حسبه الله و من بدعا حسناکم و صیاماکم و صلااکم و صدقاکم تقبلا
الله قبولاً حسنا آن است او یکره سر همه احسانهاست سئل عیسی علیه سلام
ما یبذل الله و اصعبها و اشقها قال غضب الله یبذل الاشیاء فقیل یا روح الله
فما یبغض من غضب الله قال عیسی علیه سلام انه تکلموا غضبکم عند قد رنکم کیف الله
غضبه عنکم و هل جزاء الا الاثم • زان بیش که داد را اجل بستاند •
هر داده که داد نیست می باید داد • فرزند نظام الدین محبت و هوا خواه آن دلت
و ایما رطب اللثا بوده است بدو خیر شما اگر زنی رفته باشد اغفوا له •
کرد بهر یکی یکم نتوان موقت • از بار بهر مبارکان نتوان کرد • و اذا الحبيب لیت ذنب
واحد جارت محاسبه بالف شفیع ارحم من فی الارض یرحم من فی السماء ارحم من
هو و نیک یرحم من هو فوقک از بهر روزی که امید دارید که قهار مطلق
تقصیرهای شما را غفوکند در آن روزی که کسی را زهره شفاعت کردن
نباشد ازین ضعیف امروز دخیع سازید و جهت آن امید و شفاعت این
داعی قبول کند تا متشهاد باشد و ثواب جلیل و ثنای جمیل حاصل آید جابرین

فرموده بود بقدر امکان عا حب ضیق الوقت اجتهاد کرده شد و اما علیها
و مکررات الوفا حوالینا همچنان ازین طرف یاران و درویشان مشتاقین
و منتظر و صالند و عابد مشغولند ازین طرف مظفر الدین امیر عالم سلام و قد
می رسانید و ارزومندی و تقطش ببقای جان افزای دلکشانی منیر لا زال
منورا بغایت و به نهایت می نماید و منتظر شرف دستبوسی می باشد بجمع همت
آن یکان دست ~~از~~ از شغله دنیا باز داشت و باحواله اخرت و عاقبت
کار مشغولست و خرقه پوشید و از زمره محققین رؤسم و معتزین کشت
لله الحمد ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و مشرفه ان خداوند محضرت مولانا
عرض داشت و چون سلامتی آن ذات شریف و نکران خاطر مبارک شمارا
جانب فقر و دین و اخرت دید عظیم شادمانی و محبت و ولایتی که بشما داشت
مضاعف گشت و در چنین دلی که آن کمال لطف و معدن نورست و بحقیقت
جنت و رضوان دل او کینست که می فرماید فادخل فی عبادی و ادخل جنته شمارا
مقام و جای شد بعد الیوم آن نور و آن عنایت در غرض و حضور در دنیا و اخرت
باسان و نکاح و قرین و مونس خواهد بود لله الحمد و المنة ذلک من
فضل الله این سعادت را شما با خود از ازل آورده اید السعید من سعد
فی بطن امه جاوید روح پاکش مستقی آب حیات یغیر و بها تغییر باد امین یا رب العالمین

سلام علی اهل نادیکم و من جل یوما باوایکم لوان الریح محلی الیکم تشبث باذیال
الریاح خواج علی نواح سحری جهت روح محمد مانوصه می کرد درین ایام در آشی
نوصه می گفت بزبان رومی ای هشتی مرحوم نوصه تو اینک بیایان رسید و کبر
بندکان تو باز آمدند تو عجب جوئے در آن غریب باز گفت ای خواهران و ای عزیزان

خی شنوید که آن طفل مرحوم چه جواب می دهد که اگر همه دهانها از من بستند و مرا
فراموش کردند اما آن مادر سوخته مرا هیچ فراموش نمی کند خیال من از چشم وی
خی روددم بدم سوزان تر و کربانه تر است این سخن در حوصله اهل دنیا مادر
و غیرم مبالغه است اما در وصف اتصال حال با جلال و وفا و عهد پایدار اهل دین
و اخوان صفا خاصه آن روح الارواح و عقل العقول شمل الحقایق افتاب ربانی
رحمت الهی که دریای جهان نامتناهی جنات آنها را طی فهرست بجهنم و محبتونه
اقدام الله علوه و متع العار فی بدو ام طله الطلیل و خضله الخریل که صله مواصلت
محیط مبارکش در خواب و بیداری در شغل و بیکاری تابانست مقرون بشعاع
معاونت و مناصرت و مداومت در اجزای رحم نایم و احیای همی ساهم آثار آن تابش
و مواهب علی التوالی و التواتر شکوفه می کند و پیدای شود منو الطلیل حین لا طیل
و انظهم حین لا ظهم متعاف باوصاف رب العالمین لا زالت اوراق القلوب
فی مناه و الاقدار منبوءة الی سیراه فی بیه فکما تراه کل انک
و کل مکان شکر کرده شد علی الاجمال بلا شرح که شکر المنعم واجب و الله خیر قضا
و هو ارحم الراحمین و احق ان يجعلنا سرر متقابلین در محالک یوم الدین
مستدام باد آن سایه عدل و رعیت پروری امین یا رب العالمین

سعادت و اقبال و دجتها نثار روزگار آن یکانه عنصر خیر الملوک و السلاطین
افتخار آل داود علی همت مظلوم پرور مغیث الضعفاء مرجع الفقراء غیاث
العالم خدای ترس حلیم کریم ادام الله علوهم و اقبالهم و زاد توفیقهم و افضالهم
دایما باد اولیا و نیکو اهلان آن دولت منصور و حاسدن و بدخواهان آن دولت
سرنگونه و مقهور و باری ثلثا در کل احوال و اقوال و افعال ناصر و یار و یار

و مرشد و معین سلام و دعا و تحت و ثنا از جمیع صدق و صفا و نهایت مودت
 و ولا علی الدوام و التواثر رسانیده می آید ارزومندی و شتیاق بشفی ملاقات
 کریمش از حد بیان اقلام و اندازة احاطت بیغام افزونست مسبب الاسباب
 و مفتح الابواب میسر کل عیوالباب ملاقات و وصال آن یگانه عالم در هم
 بیونلاند و متفق گردانند مبنه وجوده از صادر و وارد علی الدوام استقامت
 آن دولت نفاع خلق و مشرب عالمیای پرسیده می آید و حوله اخبار سار شاد کنند
 و بشارت انتظام آن دولت و تقریر آن شهر یاری شنیده می آید و انبساط
 خیرات و شلتحت حسنات آن دست معطر منفق شکر باری تعالی گزارد می شود
 و حمد خدا گفته می آید علما اکرم و وفق و اولی فیم المنعم و المولی آرند
 تحت حسام الدین فرزند عزیز مقبل شکرهای خدمت می گفت و از ادبهای
 و کست که از آن حضرت شاکر و ذاکر نیست اما فرزند حسام الدین مه دیگر
 و مودت و دیگر نمود بان حضرت و صادق بود در آن هواداری آن حضرت
 سیاهم و در وجهم مکر و ارباب اهل خود مناقشه افتاده است و در حق
 ایشان نیت ندارد الا خیر و احسان ایشان را بفروری شکست و پرویدگیها
 شده اند علاج هر رنجها و وحشتها داروخانه لطف و بادشاهی و بند
 نوازی آن یگانه است توقع دارم که آن وحشت را هم شما از میان بر گیرید
 و سخن شما از طرفین نافذ تر و فتنه ساکن کنند تر و مهر و مودت افزاینده تر
 کلام الملوك ملوک الکلام قال المنی صلی الله علیه و سلم لا یرال امة بخیر ما اتاهم العلم
 و النبیجة من قبل اکابرهم فاذا اتاهم من قبل اصغرهم هلکوا فیحتجوا
 از سناها آید بر رعیت مقبول آید و دلها آن را تعظیم کنند و چون نصیحت
 از کهنان بسوی مهتران آید چنان جای گیر نبود توقع از پادشاهی

و احسان حاشا آنست که آن وحشت را از میان ایشان بر گیرید تا میان
 ایشان جمعیت باشد و هر دو در خدمت و بندگی آن بزرگ یار همدگر یکنند
 چنانکه فرزند حسام الدین بدین دلی کرد و این دلی منت دار شود
 و بر اصنافهای ششیم منضم گردد و ازین طرف خرد و بزرگ مشتاقند
 و از بسیاری دوستی بواقع و بخواب می بینند آن یگانه را اغلب شبها
 و من طول التفکر کل یوم • را ینک کل لیل فی المنام • آمدن بود بشارت که بدین
 طرف خواهند آمد که خدای داند چه شادیها گردند باز آن در ناخیر
 افتاد خدای داند که چه عملی کنند باری تعالی سبب ملاقات را که عظیمترین
 مراد هست میسر گرداناد بهر طریق که خیر باشد جاوید رعیت نواز باد امین

همواره آیام و اعوام صاحب اعظم دستور مکرم حسیب نسبت شهرور الافاق
 افتخار خراسان و عراق ذوالدولتین صاحب السعادتین ولی الایادی و الانعام
 ناصر العدل صاحب الفضل تاج الدوله والدین مفر الاسلام و المسلمین اوام الله
 و خلد دولته و حقق اماله در عالی ترین مرتبه و مطلوب ترین منقبه مستدام
 و مستمر باد مکاره دوزکار و طوارق مضار در وجهها ازان ساحت باذات
 مصروف و مبعود باد و حارسان عنایت و حافظان صفوت آن جناب
 عظمت و کهن عایت را مراقب و حافظ لیل و نهارها را بعینه الحاله لاتنام و برکت
 الذی لا یرام جنین باد و صد جنان امین یارب العالمین سلام و دعا
 بی عهد و احصار و به حد و شمار نااناء اللیل و النهار ازین داعی مخلص
 مستیقن دارد و ارزومندی بدان ذات دلنواز دلدار فقیر و راجع
 بردبار کریمش حدی و نهایت ندارد زمان مفارقت اگر چه قریب الی همت

نزد مشتاق بی قرار **فیوم** لارا کالف شهر و شهر لارا کالف عام **•**
 جعنا الله تعالى على اجمع فضلہ فقد كتبنا نفع الرحمة ان يجمعنا اخوانا
 عا سر متقابلین آنکه تحت سید اجل عالم عادل زاهد مخیر آل یاسین
 سید الاشرف الدین ادام الله بركة متوجه خدمت ملت و المشرب
 العذب کثیر الزحام لطف شمارا کل جملة طالع بند کاستیا سید اجل بسی قناعت
 کرده ملت و صبر بسیار کرده بر هست و نیت و آن بزرگ را از دور دعا
 می گفته ملت و می خواسته ملت که بر خاطر مبارکش باری نهد از ذکر حالت
 خویش تا اما چون کار د باخخوان رسید و اضطرار بنهایت انجامید چنان عالی
 لازلا عالی از ان مشهور ترست و رد سنگیر فقر خاصه فرزندان رسول حق خاتم
 النبیین صلی الله علیه و سلم که ایشان بر همه عالمیان حق دارند و چگونه حق و بر پدران
 واجد ماه را از بیت برکت و سنگ پرست خلاص کردند و هر راجحه که در دین
 و دنیا بجا رسید و او میدادیم بجزید آن هر از سایه اقبال مصطفوی و جانبازی
 او بود در نشر اسلام صلی الله علیه و سلم و عا له و اصحابه الی یوم الدین امید است که
 سید جلیل شرف الدین زاده الله شرف بدین طرف شاگردا که باز کرد و
 همچو هر قاصد خدمت با ثواب بنهایت باشد و جزای ج حد

سعادت و اقبال صاحب اعظم ملک الامراء نظام الملک زمان غر عراق و خراسان
 ناشر الحیرات تاج الدوله والدین ادام الله علوه و تقبل حسناته و اکرمه و فضله
 علی کثیر من عبادہ تفضیلا سلام و تحت و شکر بحد و نهایت ازین داعی محض
 مطالعه فرماید و از فرمودنی ببقای عالم آرای همایونش هیچ حدی ندارد جعلنا
 الله تعالى على اخواننا سر متقابلین لطفها که فرموده ملت در شرح نیاید

و آن بنای مبارک را خود چه گویم که هر نادره احکاف فرموده ملت بنی الله تعالى
 له و صوراته اعلیٰ لیتنا خود روح دیگر گرفت و ذوق دیگر دارد و کشادگی
 از حس اعتقاد و نیت پاک آن یکا ندر عالم نوشید نباشد که نظام الدین
 از قدیم و از عهد طفلی فرزند قره العین این داعی بوده ملت و خاصه که
 خویش و سوندی کرد با خیر المشایخ امین القلوب جنید الوقت و طبع الزمان
 حسام الحق والدین ادام الله بركة و متع العالمین بطول بقائه آن فرزندی
 اول بود مضاعف شد و صد تو شد شب و روز آنچه دارد این راه حقیقت
 وفای فقرای راستین و این سبب دوام دولت آن یکا ندر عالم ملک الامراء ملت
 چشم می دارم که ملک الامراء او را بدان عنایت که لایق درویش نوازی و فقیر
 پروری شاهانه اوست نظر فرماید تا این نوازش ملک الامراء گواهی بکند
 بر کوهش پاک و حال شریف و فقیر پرورد درویش نواز ملک الامراء و خیرین
 باشد خلق را بر خیر که تربیت ملوک اهل خیر را خیرین کردند و دیگران بکند
 بر خیر و اهل و اهانت کردند اهل خیر فائز کردند و بی رغبت کردند
 خلق بکند از حیرات فضیل ابن عیاض که از مشایخ ملت رحمة الله علیه
 در ابتدای کار راه زن بود و دوزی کاروان زده بودند و باز رکانان را
 بعضی گشته و بعضی را دست بسته و محبوس کرده و رختهای باز رکانان را
 می کشادند خدمت فضیل و بر و عرض می کردند و در جامه دانه الکرسی
 نیسته بمشک و زعفران بنذا شد فرمود بندکان را که صاحب این جامدان را
 از میان باز رکانان بجویند که کیست و بیاورید او را و ند گفت رخت خود را
 بایه الکرسی بپا دای گفت بلی گفت رخت خود را جمله بر کین از میان و بر کین
 و باقیان را هم بتو بخشیدم که نخواهم بسبب اعتقاد تو در آیه الکرسی

فاتر شود که سودم نکند العاقل بکفیه البشارة حق تعالی سینه مبارک ملک الامراء
بنور الاشراق والاعزیز منور دارد امین یا رب العالمین

سعادت و اقبال که و رای سعادت و اقبال است که مفهوم ادبیا و عالمی است که
لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر و اذاریت ثم رایت نعیما و ملکا
کبیرا که سعادت دنیا عکس و آثار است که انما الحقیقه الدنیایع و هو و هو لعل
عکس جدی باشد و از جد آن را زد دید باشد چنانکه کودکان لعلها از جد
دزدند قرینه عاقبت ملک الامراء و النواب ولی الایادی و الاحسان فی الخیرات
مفیت الخلق باسط العدل فی الصدور طالب النور ذوالهمم العالیة المجدوب
بخدمه التوفیق امین الدولة و الدین ادام الله علو باد نواب اخر الزمان
از ساحت شریفش معروف و مبعود باد خاطر عزیزش که لیل و نهار امتشبت
و متمسک بعتیم امر الله و الشفقه علی خلق الله هماره التفات خاطر مبارکش
سوی مظلوم ملت و نظر شریفش بجانب مسکینان حق تعالی که خاطر را
و آن دل را بهیج فتند و مکر و محی مشغول مگرداناد و لاهی مگرداناس
بلطایف حق آنه مجازی المحسنین و الشاکرین و یعطی کل ذی فضل فضله
و یضاعف لمن یشاء سلام و تحیت از خلوص طوبت رسانیده می آید و از زواید
بیمالست و موانست که بعضی غالب و باعث است امیدت که تقصیر ظاهر را بر تصور
ارزومندگی حمل نفرماید که از غایت حرص داعیت بر ملاقات تصادف
مانفات که الحویص محروم حق تعالی از غیرت خود دوستانه که حریصند
بر ملاقات یکدیگر نهایت الحویص بموانع مبتلا گرداند که از یکای باریک بین
هم در غلط افتند و بر سامت وقت رغبت حمل کنند و غلط باشند

و اخر شان معلوم شود که انه دور باش غیرت نه فتور محبت • جاویدی باید خوش تابی
تا با تو غم تو گویم از هر بابی • حق تعالی کتاب امن و آمان را و عنایت رحمت آسمان را
تا صبح قیامت از غروب و کسوف نکند دارد تا صغای اخر الزمان بدان امهال بامیدای
دین و دنیا برسند که لوبقی من ایام الدنیا بوما واحد بطوله الله ذلک الیوم الی ان یبلغ
الجهنم ما موله صدق رسول الله جود حمایت و عمارت همه خیرات امر و زبسی و همت
شماست فرزند عزیز بخیر المدرسین و المعیدین تاج الائمه جمال الدین بلغ الله مناه
که از دعا کویان و هو اخوانها قدیم آن دولت است و شب و روز از عهد صغرتا کنون
به فتور و بطبیل مستغرق علوم دینیه و کشفات و افادت و اقامت صلوات
و اواراد و سدا رست در طاعت و علم و عمل طبع و طوعا که نتواند غیر آن کرده
و کل میسر طایف که که اگر امیر را از حالت و سیرت و روزگار و صادق بجز غرض
معلوم گرداند از خاص مال خود واجب بیند و فرض داند خاطر او را فایده داشته
تا جمعیت خاطر در علم و عمل مستغرق باشد و هذا البشارة و هر روز و هر شب
ایه حالت او را بر مزینست • طاریت لللاله ابدانوه • ایقتان سیصیر بدرا کمالا
کز رخ اخرج شطاه فاذره فاستغلف فاستوی البشارت علی بران بود که جانب
ابلس را و دشارت سمع و طاعة مقبوله کرده بود و از سامع و مطیع بود
و رفعت را متاهب می شد الا این داعی و باقی فرزندان و برادران مانع شدند که
البته نکذایم • سالت الناس عن خلق صدوق • فقالوا ما الی هذا سبیل •
تمسک ان ظفرت بذیل حجر • فانه لخری الدنیا قلیل • و قلیل من عبادی الشکور
گفتند مرو که پیدا نیست که از عرصه ماند است و مناصب دنیا به دوروزه جامه
درین روزگار بدان نمی آرد که صحبت و محالست و موانست جنبین دوستان
که مقصود از ایجاد عالم این بوده است • مقصود عالم آدم آمد • مقصود آدم دوم آمد

دوستانه و الله و لفته را برای دنیا حقیقت و مطالب الهی طلب نشاید مفارقت کردن
عزم فسخ کرد جهت خاطر دوستان و دل بر آن می نهاده که از سر هم بر خیزد که جای
بدر از جهالت قل الله ثم ذرهم الا انک قلت معاش مانع می آید ممانعت دین را که لولا
الحیز لما عبد الرب نفسك مطمئن که فاروق بهمان تا تو بر پشت ستوری باد او برجا
تست توقع از مکارم اخلاق شما نیست که او را در سبک ممنونان منت و شاگرد
آن نعمت منسک کرد اند که فراموش نشد است و نخواهد شد که و ما ربکی نسبتا
منظم کرد و جاوید دلداری فقر او مخیر کبر با د تا صلاح خلایق باشد ربیت شما که
احتیاج الاشرار الی الاخیار صلاح الطایفین و احتیاج الاخیار الی الاشرار فساد
الطایفین

بخدای که فیض رحمت او در خم همان نمی گنجد که زهرمان و آرزو مندی
سخنم در دهان نمی گنجد انصالی که دل و جان را بصورت های یون را در اعراض اجل
افضل اکل سید الصدور محقق مدقق مخیر الائمة تاج اهل الصفه صاحب الروایین
صلاح الحق والدین ادام الله علوه و آید و نصر و اعلى ممل و انجز آما له و جمع ممل
في الدنيا والاخرة در بیاه قلم نگنجد و در شرح نباید تو خود دانی که من به تو چگونه
تنگ دل باشم مبادا کاذبین معنی ز روی تو چهل باشم اگر تقصیری رفت
در خدمت و هماننداری حق تعالی علمت و کنی به علیما که نه از سستی عهد مودت
بود و نه از فتور ارکان محبت آن برادر چون ایام بهار است هر روز در تریاید
و شرافت اما بولطه اعدا طبیعت ضعیف عسری محتاج بحیج خسیسه
که روح را مغلوب و مقید می دارد و نمی گذارد که انچه هست اوست در مصاحبت
اخوان صفا و خلاص و فائتک نماید و همان قصه مجنون است که بهزار شوق
بر ناله نشست و کوه ناله را با خود ببرد بجای داند جانب دیوعلی ساعیه که

حیرت محبت او را از شوق ناله غافل کردی ناله رو بگردانیده بودی بجانب وطن
و فرزند مبلغی واپسی رفته بودی تا او بخود آمدن همچنین در آن راه سر روزه
دو ماهه بماند درین جزر و مد بعد از آن گفت هو انا قتی حلفی و قد آمی الهوی
و انی وایاها المختلفان امید است که از سعت اخلاق طیب طاهر صدری اخوی
ادام الله علوه و فضله که از آن تقصیری بخا و ز فرماید و علامت بخا و ز آن باشد
که استعدای این برادر و در خوشت و در یوزه مراجعت صدری افضل ادام الله
فضله و فاخر ماند کردن باز که از انچه بودی افزون باشی و تا بگویند بودی
اکنون باشی عود و الی الوصل عود و افاخر صعب شدید اگر نه عواقب و صفار
متعلق حصانه داره من اندی این برادر به توقف در طلب آن عزیز یکانه
مسرعا و مستجلا آمدی و آن آمدن دونه حد و مودت و توان و اشتیاق بود
بل واحد من الالف غندی مجمل من اشتیاق و فصوله لا یکن شرحا بکتابت و رسول
بل انظر الزمان و الطال یحول ان جمع بینا فتصفی و اقول نسل الله محرک
القلوب و مہیج النفوس ان یشرح صدر الاخ الربیفة بسرعة الهی و من من
والافاضة و تقریر شیوه الاصبه من غیر روتیه و ریب و التخاذل فالحیر کل الحیر
والرحمة کل الرحمة في اناس الاحباب و دفع الوحشة والفرقة والعذاب و نعم المرجو
والمسؤول والامیر العالم العادل الطالب الحسیب الشیب المشتاق الیک شوق
العطش الی الماء الزلال و شوق العطش الکیب الی ساعة الوصال این برادر را
شفیع گرفت که خدمت آنها کنیم که عهد کرده است مع الله تعالی که چون روی مبارک
شما ببیند نفسا و روحا و ما لا و جاها و هر مالی که دارد اینجا و بکنکر منصف
باشد خدمتش صادق شود که چنین اعتقاد دارد که هرگز شفاعت و التماس
این برادر خدمت آن معمر الکرم مردود نباشد و السلام

داعیه خیرات و حسنات ملک الامراء الناصر لدین الله صاحب الدولتین سعید
السعادتین العروة الوثقی والرکن الاعلی غیاث الاسلام مغیث المسلمین الفخلف
دینہ دار خاص پروانہ بکدام الله علوه ازافت ملال و سامت کہ سدر راه
مطیعا نیت مصوبه و محروس باد سلام وضعت علی التجرد والتزید والتکاشف
والتواتر مطالعہ فرماید آرزو مندی غایت الحارود فرماید شناخت داعی مخلص
جندا نیک جہدی کند کہ جناب ہمایونہ را از مکاتبات و منکلات رحمت بدهد
دوی الحاحاً منہلی و مشرب دیگر ندارند جز آن ماعین الحیا و کوثر السعادت
حب و راست می نکرند ملاذی و مخلص دیگر از دست فقر و فاقہ روزگار
نی بایند الا منہل و مشرب مبارک کہ افضی الدھور و الاعوام مستدام باد
المشرب الغذب کثیر الزحام و مزروع الدھر ریحین الدھام دل درویشہ را نی
توان شکستی فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر قال الجدار للوئد
لم تشقین قال انظر لمن یدقین بہ اختیار رحمت بیانی دادم می شود امیدست
از مکارم اخلاق کہ عفو فرماید ازین ابرام بسیار تاحق جل جلالہ دعوات و حاجات
شمارا و دوستان شمارا و بندگان شمارا بہ توقف و انتظار مستجاب گرداند
کانتین ندان آرند تحیت فرزند مخلص حمید الدین و فقہ الله بيمين همت شما
درزی صلی الہ آمین است و ترک رعوت و جویہ کردہ و ظاہر تنہ را از شہوات
و رعونات پاک کردہ کہ آن در دست او بود حق تعالی دل را نیز مبدل گرداند
و روی بدان عالم کند ظاہرا و باطنا قال النبي علیہ السلام هذا علی فیما امک
فاعف عنی فیما لا امک خانقاہی کہ از ان جداست نصر الدین رحمہ الله محلوست
والصوتی اولی بحر قنہ توقع است از مکارم اخلاق بادشاہانہ شما کہ بادشاہی

و غشش

و غشش فرماید تا محض بوده باشند او را بر مزید اکتساب علم و عمل تقر با
ولا تبعدا راغباً ولا تنفرا و معلوم باشد کہ ایشان را بر داعی حق خدمت بسیارست
منت دار خواہم بودن و چنان دانم کہ در حق داعی کردہ است خاص علی التجرد
آن احکام احمد الله از عنوان نامہ باز ناکردہ علی التام فہم کنند و از فہرست
کتبہ را الی اخر الحمد لله علی تلک الفرستہ الالهیۃ الالہم زد ولا تنقص قال الله تعالی
و سزید ان اکریہ و ازین طرف ملک المشایخ جنید الزمان امین القلوب
قدوة للحقایق و الارواح حسام الحق و الدین ادام الله برکتہ سلام و دعای رساند

مغیر الصدور و مونس الفقرا قدوة الاخيار ادام الله علوه سلام و تحیت مطالعہ
فرماید و بمشرفہ عزیز داعی را مستبشر داند بقولہ الله تعالی لعبد انعم علیہ اذا صنعت
فیما اسفست علیک من النعمۃ فیقول یا رب شکرک و حمدک یعنی شکر نکہا لی
و بنفسی و بلسان و قلبی و غیرہا فیقولہ الله تعالی لم تشکرني اذ اقم تشکر لمن اجرني
تلک النعمۃ عایدہ صدق رسول الله فیما اخبرنا عن الله جویہ حق جل جلالہ ان وفوق
و لسطہ ساخت تافت حق را بتورساند واجب اند شکر او کردن چنانک
جسم ترا خدا افرید و لکن جویہ پدر و مادر ترا و لسطہ ساخت بولسطہ ساخت
تا بولسطہ موافقت ایشان در تربیت توان نعت تن بر تو مقرر شد شکر
ایشان واجب شد کہ ان اشکر لہ و لوالدیکل همچین جویہ نعمت علم بر تو رسید
آن معلوم کہ حق او را و لسطہ کردیم شکر او واجب شد چنانک آورده اند کہ بعضی
رہبانان پیش بزرگی کہ معتقد است بود شکایت کردند کہ ما از صحابہ رسول
صلی الله علیہ وسلم رنج و فاقہ بیش می کشیم و از شہوات دور تریم ایچ ایشان
می بایند از کرامات ماعنی یا بیم سبب چیست آن بزرگ جواب داد کہ آن خدا نیکو

وزهد شناسی و رهبانیت و انقطاع از دنیا و امثال این همه موروث انبیاست
 و ارشاد ایشانست که بی ارشاد ایشان هیچ کس را بحدا شناسی و سیرت و طریقت
 الی الله تعالی معلوم نبود چو موروث ایشانست شهادت ایشان کرده اند که
 این نعمت از ایشان یافتند گفتند که ما انبیای متقدم را مفریم و شاکریم گفت
 چونکه ایشان نفس واحد اند تکذیب یکی تکذیب همه باشد چنانکه غسل اعضا
 و وضو در حق فایده یک چیزند اگر یک عضو را نشوی شستن آن اعضا دیگر
 سود ندارد و چو له انبیا یکدیگر را مقررند و کواهی می دهند بر صحت همدیگر
 چون یکی را تکذیب کردی همه را تکذیب کردی و بحقیقت آن یک نورست
 که در روزن هر خانه از خانه اجسام انبیا تا فته است از یک خورشید چو
 صدیک نور از آن نورها که درین خانه معینست شدی و منکر او شدی
 خفاشی ثوابت شد منکر باشی و نظیر این آن باشد که خفاشی گوید که من بافتاب
 بارینه مقرریم با او صد نیستیم اگر چه بافتاب ام و زینه صدم گوید این بارینه ام و زینه
 دونیت و لیکن بارینه از امتحان تود و رست و همچنین مار خاکی گوید که من
 ماهی آن آبم که با در جوی رفت با این آب شنا نیستیم گویند این آب همانست
 اما آن آب که غیرست در زعم تو امتحان کنند روزگار تو نیست و لایتم بیان
 ابد و لو جنبنا بمنله مردا جاوید روح پاکش مستقی آب حیات یخیز و زانجا آباد

اطال الله بقاء قاضی القضاة ناشر العدل و الحسنة الصدر الذی الحق الصدر
 بسعة الصدر و فاق الافاضل بعلو القدر بقیة السلف المستاد الخلف
 مفتی القرینین امام المذهبین الاجل الکبر العالم النضر البر المیزع الحق
 والدین علاء الاسلام و المسلمین علم الهدی و الیقین ادام الله علوه و یسر له البسر

و حنبه العسک و لا زال السعد لم خادما و الاقبال بیابه ملازم کلاه الله و رعاها
 و من الخیر لا اخلاه سلام و خدمت ازین داعی مخلص الذاکر ملک اکرم طاهر
 فرماید از زو مندی بملاقا و موافقات ذات شریف مفضی الفوائد و المنواید
 معجا و لحد شناسد جمع الله بیننا علی بطن الصدق اخوانا علی سرر متقابلین
 امین یا رب العالمین • خیال کن عین و لیسک فی فی و ذکر اک فی قلبه الی این اکت
 من و تو کرد آدمی را دو • بی من و تو تو من بدی من تو • کی بود ما ز ما جدا ماند
 من و تو رفعت و خدا ماند • کتب الله لک نفی الرحمة لیموتکم الله یجمع بیننا
 و یرفع البعد عن بیننا • ای روم های پاک درین توده های خالص
 ناکی جو حسن اهل سقر مستقر کنید • دیرست تا داماد محشر همی زنند
 ای زن زاده کان سر ازین خاک بر کنید • جاوید بشی باید و خوش مهتاب
 تا با تو غم تو کویم از هر بابی • عندی حمل من اشتیاق و فصول • لا یکنی رجم باکت
 بل اسطر الزمان و الحلال یحول • الله یجمع بیننا مقصی و اقول • تصفی و اقول
 تفسیر جمع بینناست که چو جمع شوند بشروط عین جمع شده کشف کند
 احوال را بی و لطف قول رسول ظاهر و اگر بعضی احوال نامکشف بماند
 و محتاج بشی باشد بقول آن جمع شده باشد تفرقه قایم باشد زیرا تفرقه
 از روی مکان نیست که روح مکان نیست تفرقه از توسط حجب است جمع
 انگاه باشد که حجب تمام بر خیزد این بر خاطر اشرف مکشف باشد تطویل
 حاجت نیست العاقل بکیفیه الاشیا لانه یتکلم و نسد لا للتفهم و طبع لا للذاته
 و اعتذار وجه بذل المحب و باطنا اعلام می رود که فرزند عزیز طالب
 الحق فخر الدین دامت سعادت از دعا گویان و شاکریان آن حضرت شریف
 و روز تحصیل درس عشق و تنبیه تقوی و وجیز قلعت و و سبط قوت

وسبیل معرفت و جامع الکبیر مقصد صدق مشغولست و در اصول اصول و در اصول
 خوض نمی نماید و طلب عبور از علوم و وصول بمعلوم و هوای حق تعالی است و نهایت
 دارد خواهر او مرحومه بدان طرف نقل کرده است غفر الله تعالی ترکه که هست آن به
 که بوجوه خیر مصروف شود چیزی بقیه احمها صدقه متوقفا باشد و اولوا
 الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله خاصه جنین دو رحم که صلوات بر محمد و
 بجای می آید علی اتم الوجوه و در احیای نفس خود سعی می کند که بحقیقت احیاء
 خلافت که من احیاء فکانما احیاء الناس جمیعاً فرزند مخلص صدر الدین
 دامت سعادت می رسد بحکم و کالت توقع است که بر قانون لطف و کهن تر نوازی
 و خیر کتری بخورماند و بداند عنایت فرماید تا حق بمحتی رسد و روان
 متوفاه شادمان شود و دخیله آن روز باشد که محتاج الناس الیها قد موا
 لانفسهم و حدیث عدل الشاخر من عباده ستین سنه آن روز ظاهر شود
 و مکشوف و محسوس گردد که یوم تبلی السرائر نظم بای که فرموده است بیش
 ازین وی فرماید از حفظ الغیب و ستر العیب و علینا شکره و عیال الله جبرائله
 و حزه الله اصن ما جزی به محسن ان الله لا یظلم منقاله ذرة و ان تک حسنة
 یضاعفها و یؤت من لانه اجر اعظم اکرام اهل الهوی من الکرم و ائمة الفتح
 اصنف الامم و السلام علیکم و علی من حولکم و من حل یوما بوا دیکم و علی اهل
 نادیکم و سلام علیه یوم یولد و یوم یبعث حیا جا و ید مغیث خلائق و مبین حق
 باد امین یارب العالمین

خیرات و حسنات و صلوات و صدقات امیر الامرا اهل کبر عالم عادل مؤید منظر
 منصور و مجاهد مرابط مناخر الهدی الوغام مقدم الجیوش مخلص الملوک و السلاطین
 سعد الدولة و الدین ادام الله علوق و اقباله و اماله و انیله بروح منه حضرت

ولی الحسنا بحسب الدعوات قاضی الحاجات مقبول باد اولیا منصور و اعدا متهور
 و عزیز ترین اولیا عقل ناهج است و دشمن ترین اعدا نفس اماره است
 جان می برد حضرت حوران کلشم تن می کشد خدمت کوران کلشم
 عیسیت جان پاک و خربت این تن پلید بیکار خواهه بعیسه برافکنم
 تا لاجرم همی زند این طاس روزگار بر سینه زخمهای بیانی جوها و نم
 خنک انداز که نفس اماره را که عدو دین و دولت مملکت و راه زن دنیا و آخرت
 بصمصام خیرات و طاعتا برد تا غازی باشد و مجاهد نویسد لقب او
 نه در دیوان دنیا بلکه بر ساق عرش الله و تقبل حسنات و وفقه شکره
 اعمال آل داود شکر و قلیل من عبادی الشکور ازین طرف سلام و دعا
 قبول فرماید ارز و مندی باد را که حقایق اگر چه رؤیت قریب الهی است
 لیک روح بدان ملاقات قانع نیست اعانها و انفس بعد عشیقة
 الیها و هل بعد الفناء تذاتی ملاقات و موافات بسرخ الا زمان و اعیان الاوقا
 و بعد الی الامیس و مهیا باد امین حامل ذکر سید اجل حبیب نسب شرق
 الملة و الدین ادام الله شرفه مستقبل خدمت است و اح و اکرام امیری در حق
 جمله اهل خیر فایض و مشهور است لایتما در حق سادات اعظم ضلعف الله عنهم
 توقع است از انعام عام و اکرام رام و درویش پروری و فضل کتری آن
 عزیز که سید اجل از آن جناب علی شاکر و ذاکر باز کرد و چنانکه صلح و فقر
 و امید و اران دیگر از خدمتش شاکر و مشنیه باز می کردند تا ثواب جزیل
 حاصل آید و بر احسانهای بنشین منضم گردد در دایم مقصد رجال و محیط
 رجال باد قال النبی صلی الله علیه و سلم الخلق عیال الله فخير الناس انفعهم لعیالهم

اطال الله بقاء قاضيه القضاة الصدر الكبير البدر الخیر المحقق المدقق علم الهدی
معه العلم والتقی بقية السلف استاد الخلف عز الملة والدين شرف الاسلام
والمسلمين ناصح الملوك والسايطين امام الله علوق للدين وحياطة والحق ورعاية
والمظلوم واعانة وادامه الله على المكارم وايدى وبسطه بكل خير يد وعزم
وزین الدنيا واهلها بافضاله حتى محمد واله سلام وتحت مطالعة فرمايد
واشتياق الى رؤيته المهي روضة الامال ونزهة الانصار ومجمل الآثار تقر
ببقائه العیون ویرتبه الخیر وک از جعله الله للسرور نظاما وللنعمه تاما لا وحشة
مع مقابلتها ولا انس مع مفارقتها غالب واند باری تعالی ملاقات را بسج سازه
خفيف الله سمیع لطیف رحیم که دادیم لطفها فرمودیت كافاه الله ما کافی به
محنا عن احسان فان الله عز وجل من اوسع لمونته والله المعین مع الصالحات
والعمل والمکارم الخیر بسعائته وادناها بعثرة واكثرها لانه ياله اعلامی رود که
جماعت خویش که فرزند عزیز محض خیر الدین اید الله بعبودیت جهت شیخ نفسی وخر
دنیا که دنیا المحرمین هاروت وماروت مانع خیر شدند تا اخرج حق باشد
تمام بمسحتی نرسد خاصه جنین مسحتی که هم رافدای راه حق می کند و حیل و بهانه ها
هم سوره بیرون می آورند که منشفقت می کنیم و قلبوا الذل الامور لیسوا على
الناس والله احق ان تحاشه توقع از کمال لطف واحسان و عنایت و محرومی
آن بزرگ آنست که جهد فرماید تا آن حق بمسحتی برسد و بکفایت و دانشی شریف
خود مانعان را دفع کند تا برین داعی منت باشد و بر احسانهای اولیه برید باشد
که اتمام المعروفی خیر من ابتداء احسان بر مثال هلالیت اگر چه لطیف و مبارک
و شادی افزاست اما چون تمام رسد و بدر شود عالم را منور کند همچنان
ابتدای طاعت با اتمام آن اید الله ووقفه وهو ولی التوفیق الله که درین

خیر بر خصال و عادات صلابت دین و برت حق ان بنصره والله بنصرکم و بنیت اذ لکم
که صفت خلقی و جمیلی اوست بر رسته نه بر بسته لیس التخلی فی العینین کالتخلی
آن مهم را کفایت فرماید ذخیره لیوم المعاد ان شاء الله تعالی جاوید کاشف
مشکلات خواص و مصلح خطوب عوام و معیت مظلوم و مرتی مفسوم باد
امین یا رب العالمین

منصور رای عالی افتخار الصدور والا یامین صدر معظم دستور حکم مملکت الوزراء
معین الحق الحلیل الاصل نایج الدولة والدين عضد الامام والمسلمین ادام الله علوق
وضاعف اقباله و اید بر روح منه باد بعد از وظایف سلام و تحت عذر را بر ما خوار است
می شود الامام بداعزیا و سید غریبا هر که در دنیا او از حقیقت الامام پیرها باشد
میاطق غریب باشد و خلق با او در نیامیزد و بیکانه وار زیند جهان کائنات و اولیاء
قصده تن می کردند و تمامهای نهادند و از شهرهای بیرون می کردند جهان که
حق تعالی حکایت می کند فریقا کذبتم و فریقا قتلون تا آنکه که نصر خدا برسد
و جهان که جانوران خشک با جانوریان دریایا اگر چه قبیل او باشند و هم شهریاری
نیامیزند جهان که بر هم حکایت فرمود پدر را و خویشان را چون بیکانگی ایشان
بدید انا بری منکم مکرهم باز غریبی که او را هم از ان شقه کلبه باشد و از ان
اتش داعی چون ازین نفس غریب نفس غریبانه بشنود حسبت و هم شهریاری
در جوش آند خویش پیدا شود که انما المؤمنون اخوة و کل غریب للمغریب
نیاز و اخلاص شما نادره و غریبیت و بر شما پوشیده نباشد که این داعی آنچه نماید
و نمود از احتیاق خیر المشایخ ادام الله برکتی فی غرض و علیت است و بتقلید
و بقیل نیست که ضیاء الدین مرحوم اگر چه هر که مقام خود نیکوست از آنجا
تا یکجا صد سال مجاهد کشیدی کرد ایشان در دنیا فتنه چونست که او را

اینج دانت بسیار نبود از آن همه این دو مقام التماس رفت دشمنان و صاحب
 غرضان کور دل و کور دیده به تمیز راه رفتی کنند که این دو بسیار است بالله
 و تالله که عرض داعی صلاح ملک و ملت است و درین رقعہ بیش از این شرح
 بر نمی تابد املت که از برای زاد آخرت و دستگیری روز در ماندگی که درین
 خیر خطیر معاونت فرماید و وصیت محتاج نیست • استاد تو عشقت جوابی
 او خود بزبان حال گوید چون کنی • دامن که تو کوه زخمی بنشانی • تو باز بسید
 از کیستی بنشانی • اگر چه هر آهنی را قوی هست و از فایده خالی نیست اما عقل
 داند که چند عصا و مجاهد ها و روزگار ها باید تا آهنگ آینه کاینات سود
 و دستگیر عالم گردد • قلم انجار سید سر بسکنت • جاوید موفق باد

سعادت و اقبال مجلس علی ملک الوزرا آصف الزمان علی السلطنة اب الملوک
 والاطمین مفتی الامام والمعلمین باسط العدل فی العالمین منشی الخیر والکرام
 صاحب اعظم دستور معظم ادام الله علوه و خلد دولته و لازال السعد له خادما
 و الاقبال له کابه ملازما مستدام و محمدا و رفیع الدرجه هر روز بر تقادم ادوار
 و تجدد اطوار سباب رفعت و مکانت ممدت و ممدت تر دارد اندر عجیب الدعوات
 سلام و خدمت ازین داعی مخلص و هو اخواه صادق مطالعه فرماید و از روند
 بلفاف غرغره های نو و زیارت مفتش غالب و باعث داند و چون فرط و رغبت
 و میل همت علی لازال عالیا پیوسته نکرانست بسوی محتاجان و مستحقان و مظلومان
 خاصه اهل تقوی و اهل دین که خلاصه وجود ایشانند واجب آید ابواب خیر
 و مصارف احسان بر رای علی عرض داشتی ما حسن علی ملک الوزرا آب درجی
 خیرات پیوسته روان باشد و زمین مزروعی آخرت باب طاعت و احسان اسیر باد

درین احوال غرض از اینج والا بدال ابایزید العصر جنید الزمان اوصد الرجال
 صام الدین ادام الله برکتی و سید نباسد که روزگار عزیز او مستقر و خلوت
 و مراقبات و لا شک که سباب دنیا در خلل باشد حق تعالی از برای سعادت خلق
 اولیا خود را از خزانه خاص خود روزی بفرستد با کمال قدرت تا حواله از راق
 ایشان مخلوق باشد از برای ابتلا و امتحان خلقت که می فرماید از زبان
 عیسی علیه السلام من انصار الی الله تعالی قادر بود بر نصرت او از خلق نصرت خواستی
 جهت رحمت خلقت و همچنین مصطفی را علیه السلام می فرماید حسبک الله و من اتبعک من
 المؤمنین و می فرماید ان تنصر الله ينصركم الله یفرکم از برای رحمت خلق که هر کس را میسر نشود
 هم را زحق بودن الا اگر خواهند که با حق تعالی دوستی کنند با اولیای حق دوستی
 کنند و ایشان را یاری دهند بحال و نفس و اینج ممکن باشد و ایشان را همچو
 دیگران بپندارند اگر چه • اندرین راه چو طایوس بکارت مکس • هیچ صاحب
 تمیزی برابر ندارد طایوس و مکس را و می فرماید که غنیمت دارند این طایفه
 غریب نادر را و روزی که دولت ایشان در آید و راه روزگار بر آید ایشان
 باشد شمارا دستگیر شوند و حسرت بخورید و نکوسد ما لئامن شغیع و لا هدی
 حیم که آن روز هیچ دوست دوست را دست نگیرد الا آنکس را که با اولیای حق
 دوستی کرده باشد که الا خلاء یومئذ یفهم لبعض عدو الا المتقون
 اگر درین عصر کسی جز ملک الوزرا ضاعف الله علوه بودی که بر عظام خیرات
 موفق بودی این زحمت پر رحمت هم بدان حضرت داده نشدی اینج حالی
 خالی شد است مکنت است که شیخ صدر الدین دامت برکتی از اینجا نقل کرده است
 اگر از این فرماید عظیم بموقع باشد و برین داعی منتها باشد و بر خلقت
 اهل خیر که ملازم دعا اند جاوید مسند خیرات و مصدر سعادت باد امین

مخ مقاصد و مرادات و حصول مرام و امیات و کفایت خطوب و مهمات
 دینیه و مالی حالی و مالی ذات مطهر عالی همت هایون طلعت مسعود نیت
 حدقه العدل سدره الکرم رضيع المجد مصدر الشرف غایب بحر الدر تر یاق
 سم الضراغز ارکان المملکه ربيع حنان السلطنة نور الدولة المنصورة فرح
 القلوب المحصورة صبح الجلال قبله الاقبال فلاله الدولة والدين ادام الله علوه
 في حقایق السرور والنعيم باقصای غایات واعظم نهائا رسیده باد سلامی که انار
 آن بهیج ریب المنون مندرس نشود و تخفیه که کمال آن بسین و قرون منطس
 نکرد از خلاصا مودت قدیم و رقایق محبت مقیم که میان حقایق ارواح
 مؤمنان پیش از دامگاه قوالب بشصدهزار سال عاقب علی الاطلاق جل و لا
 عقد بسته است که واقف بین قلوبهم لو انفق ما فی الارض جمیعاً ما لفت بین
 قلوبهم هر صباحی علی الدوام رسانیده می آید و بدان نظر مودت که خاشاک
 عوارض بخشم و غضب آلوده نکرد و بطوارق جفا نابوده نشود در حال
 مشرف خصال آن وجود مبارک نکر است از این ضمیر باری تکالیف نتایج این سلام
 و محبت و اتحاد و وصلت ظاهر مخفی را هر روز بر ضمیر شرف لازان مشرفان شادی
 افزای تر در اراد الله رؤف بالعباد می خوشم که آینه مودت هر چند کاهی از غبار
 نسیان پاک می کنم تخفیه و مرسله بهانی جسم تا حامل خدمت که از هوای هوا
 آن حضرت و از ممنونان منت آن کرم التماس هادارد و شفاعتها گرفت
 داعی مخلص را بنوستن این چند کلمه مهر امیز بر امید آنک نظر عنایت و ترستی که
 آن ولی الانعام و التزین دایم علوه در حاجات او موظف داشته است امروز
 بپذیرد که آن نظر عنایت را از نظر مثری بفال نیک مقرون تر یافته است

و از غرغ عید اکبر مبارکتر از موده است توقع است که با نوح او میداوست مسرور
 و شاد ما بر کرده چنانکه جنیدین خلیق بنی حاجا مختلف از آن حضرت شاکر
 و ذاکرند امید که سبب مزید دین و دولت گردد و نصراً اقبال و عادت امین باری

ابواب خیرات ملک الامر سید الخواص مفت الخلائق زکی الحقایق محی العبد و اضر
 الفضل نادر الزمان زعم الامن والامنا شریف الذکر دقیق الفکر الحسب الشیب
 الجلیل الاصل الف اعظم پروانه بک ادام الله علوه و کیت حاسل و عده کثاده
 و افزون باد سلام و دعا و ارز و مندی معالعه فرماید و تقطش ببقای خوش
 سیمای عالم آری شادی افزای همایونش غالب داند اللهم اجعلنا عا سراً متقابلین
 اگر چه صورت مقصرت در ادراک خدمت اما بصفت مودت و محبت و هوای
 متصلست • لیس التزاور بقرب المكان • بل التزاور بقرب الجنان • فقلت وما
 نفی بقرب دیان • اذالم یکن بین القلوب قریب • وقال سلام علی الغایب الحاضر
 بیوسته آواره وصیت خیرات و صدقات اعظم پروانه بک علی العموم می رسد
 الخلق الله بسد سبیل الافات و علی الخصوص ببذل الصدقاتی اولوا الحاح
 این داعی را بیوسته آن ارزو و تمنای بوده است که خیر شما بمصارف شریفه بزرگ
 منفعت خیر منزلت مصروف باشد که آنست همت عالی هر که از نسب بلند
 زاید او را سخی بلند باید تا ذریع خیرات شما بحیر المزارع کاشته شود و بهای
 عجب بر دهد عنایت و بذل و معاونت در اخراجات شیخ اجل اربع اروع
 عارف امین الغیب جنید الزمان ولی الله حسام الدین اوام الله برکت
 تا بر من سالف منضم کرد که علامه قبول الخیرات اعادتها اکراین کلمات دل
 پذیر آید بر خاطر نقاد و قواد بنزین مستبینه لازال منورا و مطلقاً الاشیا

کاهی احکام و ایثار و دریغ ندارد که هنگام شفقت است و زمان رقت است ما نشاؤله
الا ان شاء الله تعالی و اهل التقوی و اهل المغفره جاوید محسن باد

ثمرات خیرات و خیر اندیشه و مظلوم نوازی و درویش پروری و بلند همت
و عاقبت پیغمبر امیر اجل ولی نعم فرشته اخلاق ملک صفت مغفیت السلام غفر الانام
مختص الملوک و السلاطین شمس الدوله و الدین ادام الله علوه و کتب عدوه
و در روز جزا موفور و بی نهایت باد اولیا منصور و اعدا دش مقهور و باری تعالی
و تقدس راضی و داعی محمد و اله سلام و دعا ازین داعی نیکواه قبول فرماید
و برکت و جویان و شکر گوین خود داند آن کوهر استعداد و حسن ادب و لطف
ادرک مبارکش هیچ از پیش نظر نمی رود و چون بمصلح مشغولند نمی توانیم
ابرام داد ان شاء الله که آن وصال به صانع به انقطع که خلاصه طلب همه طالبات
میشد کرد و اخوان علی سر مستقایلین لطفها فرمودیت فرزند عزیز حسب نسب
پاک کوهر صدر الدین دامت سعادت شکرها گفت امید دارم که تمام فرمایند که
ابتدای خیر نیکوست الا تمام کردنش خود حقی ندارد ماه نو اگر چه خوبست
و زیبا و آنکه نما الا غامض خود چیزی دیگرست و معلوم رای عالمیت
تعلق این داعی بنید المشایخ و الابدال امین القلوب جنید الزمان حسام الدین
ادام الله برکت و تعلق فخر المشایخ حضرت ذوالجلال تعالی خود صد هزار جند است
که در بیان و در قلم نیاید توقع است که چنانکه همگان شاکرند فرزند صدر الدین
شاکر باز کرد و این خیر را از خیرات دیگر نشمرد که پیغمبران بالا نکران نسبت
ندارند خدای داند که آن عزیز را دام علوه ازین سعی چه چیز خواهد بود و
و برین داعی چه منتها خواهد بود سوخته محسن باد

همواره روزگارهایون ملک الامر او الخواص فخر الحجاب و النواب صاحب اعظم
المعظم لامر الله المشفق عا خلق الله مغفیت الخلیف السیاح السلام ملاذ الانام ناشر العدل
منیع الفضل معدن الحلم و الکرم ملکی الاخلاص جبریل الیمین عرش الروح معین الملة
والدین مختص الملوک و السلاطین برهان الهدی و الیقین کعبه الامان فی العالمین
ادام الله علوه و حرر سید الکرم بعینه الله لا تانام و برکتی لا یرام و لعاده من تر
الانام و حوادث الايام و من کل طارق یطرق بسوا این دعوات و دعوات محبتان
و هو اخواها آن دولت در حق آن یکانه دهر مستجاب و مقبول باد عند الله تعالی
آن رفیع بالهدای سلام و تحیت صاف تر و لذیذ تر از عهد صبا و نافع تر از هوای
بهار و باوقار تر از دارالقرار مطالع فرماید و از زمین و آسمان و عالم ارای
شادی افزای سیاهم غم جوهر هم من اثر السجود غالب و باعث شناسد جنات
بارها از زمندی بران می دلت که بدان طرف سفر کنیم خاص از بهر ملاقات
ان یکانه دل گفت تو کران خیزی در نزول و ارتحال و بر عقیله من که دلم
سبک رفتارم و بمؤت این خدمت را من بجای آرم تو در قنوت دعا میفراشی
و قتی که خاطرهایون از اهل دنیا ملول شود و از درستان و اخوان صفا
یاد کند دلم که دل داعی را در آن میان بیند بآن دلهای آمیخته و یکخت شش
روح روحی و روحی روحه • من رای روحین عاشق بدین • سئل الشيخ
منه المصنفیه قال روح و اهل ان منفرد • من یک جائم که صد هزار است تمام
جهان وجه تن که هر دو هم خوشتم • قال الله تعالی ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحده
بحمد الله تعالی که خاطرهایون و ثاق لطایف و سرا رکمت و سینه پاکش منبع
و منبت رقایق و حقایق ارنا الاشیاء کاهی هم از اخلاق مبارکش جواهر جسیم

و بر سیم شریفش شاکر کنیم چنانکه گفت اخذ نامه الجواهر قناع الجواهر وید
مصدر و مرجع معارف و اسرار باد آرزو تخت حاجتی آید خدمت و این تخت را
وسیت می سازد بدان که به بهانه و به وسیت هم فایض است بر همه محتاجان
عالم با مید روی بدان کعبه کرم نهند باز نمی کردند از آن جناب الا سلب غائب
فرجه شاکرین که مکشوف شده است بر خاطر مبارکه که اقبال دنیا و مال دنیا به جهت زراعت
و تخم کاشتن است و این تخم عمر و اقبال است کاشتن داده اند نه جهت دلش تن قل
متلع الدنيا قليل تخم که بهر کاشتن دهند اندک دهند تا اندکی آن کوای دهد از بهر
کاشتنم نه بهر بار کردن و این بار کردن امید است که از حضرت شاکر باز کرد و همچو دیگر
شاکران و توفیق قبول و عنایت شما را سلام مباحث و افتخار و نازیدن بر امانت و فکر
خود سازد و چون پرسند که از حضرت آن کریم چون بار گشته آن عنایت زبان
او باشد جاوید محسن و وهاب و مؤثر و مفضل باد آمین یا رب العالمین

خیرات و حسنات ملکه الامراء ستور الملک نظام الملک وقت نادره الزمان
مغفیت الاسلام مرتبة العلماء محبة الاولیاء مونس الفقرا انوار الشهب املاء السحب
الخ ویندار سید الخواص معدن الاضلاع معین الحق والدين پروانه بکدام الله اقباله
وزاد جمله و کماله و احسن عاقبه و حصل اماله بقبول جاوید مقرون باد سلام
به حد این داعی مخلص قبول فرماید و بدعی دولت و ثنای آن حضرت رطب الدار
داند باری ثناء اجل مقاماً و اکمل سعادتش کرامت کند بعد از سکرته پایان
اعلام می رود که فرزند عزیز بقره العیون ثمرة الفواد صدر الدین فرزند شیخ المشایخ
امین القلوب خازن اسرار الله جنید الزمان محاسن الحق والدين ادام الله برکته
بتحصیل علوم شغولست و بر روش خوب و سیرت شریف می کوشد و حاجات انشا

مانع و مشوش طلب معالی می شود و هر چند نذیرت کرد داعی که عرضه کند آن حال را
بر بزرگان هیچ دل مطاوعت ننمود الا منظر رکاب همایون سید الامراء ادام الله
بودم اگر نظر کمی صفت ملکه الامراء ادام الله علوه بر گزارده آن حاجت سایه
افکند ثواب بی نهایت باشد و برین داعی منتها باشد

کمال رحمت و بخشایش قدیم حارس احوال و اقوال و افعال ملکه الامراء باطل
العدل ناشر الفضل عروة الوثقی والركن الاعلی انوار الشهب املاء السحب
لطایق اعظم همایون پروانه بکدام الله علوه یاد سلام و دعای مطالعه فرماید
این نهفت و رحلت حصول مراد مقرون باد اعلام رای عالی کرده می شود
که دوسه درویش که ملازم این داعی اند در محاسن ذکر و دل درین داعی بسته
و بند گشته که درین دلجی جویزیت احوال انقطاع ایشان از حرص دنیا
و فائز شدن ایشان در کسب و کار مشهورت و جوده فائز شود کسی که
از جلال ربوبیت بویی بشام او رسد بیش صهر جراح جبهه فرورزد
پوسته بیش شیر جوده دوزد از فرزندان آدم یکی را چنین اندیشه
فرو گرفته بود عیال او محتاج و از برادر آن ناری میخواست گفتند تو نیز
چنانکه ما می کوئیم بکوش حق تو بآدم علیه سلام وحی کرد که فرزندان را
وصیت کن تا او را ناری دهند آدم علیه سلام فرزندان را بخواند و گفت از هر
مالا بدست یاری دهید که فرمان ایشان است جواب دادند که ما را
دست و او را دست هست ما را یابست و او را پای هست ما را چشمست
و او را چشم هست حق تو وحی کرد بآدم علیه سلام که بان ظاهرها منکرید دست
او را من شد کلام و پای او را هیت قیومی من شد دست جسم و عقل او را

جلال نور نظر من بستم است چنانکه خدمت شرح رفت قصه اهو و شیر تو قوت
که ایچ ملوک مانع نده تاج رحمت نموده اند ملک الامرا از اتمام کند و تاکید فرماید
تا ثواب بی نهایت مدخر گردد جاوید محرم باد

احسان و عاطفت امیر اجل امجد محمد خوب اخلاق عاقبت اندیش خدای تر
عالی همت درویش پرور مظلوم نواز روشن دل پاک دین خرم المله والدین
ادام الله علوه عند الله تعالی مقبول و پذیرفته باد و مقابل با ضعاف مضاعفه
کرم جاء بالحنه فله عشر امثالها و مقرونه بوعدهای کرم که آن تک حسنه
بضا عفها و یؤت من لدن اجر اعظمها از غایت نیکی خیر مردان باشد که دل و
بوعدهای حق قرار گیرد بحمد الله تعالی آن علاما در عنایات و احسان امیر
یافته ایم اگر رجوع رفت بطلب عنایت و منشور پادشاهها از بهر معاف
داشتن این دوسه درویش که بدعا ایشان را دست شکسته کرده است
که از آن کوشش ایشان ده یکی غمانه است قوت دست و پای بچرخ
باشد آن طلب منشور از بهر آن نبوده که از خدمت امیر دیندار دام علوه تقصیر
بود در عنایت و درویش نوازی بلکه از بهر آن بود که اگر حدودی از بی
خبری بر امیر اعتراض کند که آن دوسه درویش را چرا مخصوص می کنی بغایت
کواهی پادشاهان تقدیم الله بعتا و جزام خیرا امیر را حجت باشد زیرا
امیری داند احوال در ایشان که شکار محبت حق گسته اند اگر چه بظاهر
معمورند در باطن کتاب و خراب اند هر کس بر آن احوال واقف نباشد
ان منشور حجت دست او بر امیر کرده شد و معلومست که امیر در عنایت
مقلد هیچ کس نیست مقلد دل پاک خودست و مقلد او مید خود بانوار عنایت

آه بیمار که شود بیمار و شک نیست که یاری دادن آنجناب طایفه مبارک باشد
اولا و اخر از جنانه مبارکی سرری که مردم سرری فهم کنند بار دیگر
عنا التجید النکس می رود اگر چه مطالبات و ضرورات افزوده شده است
در شهرالاهم شفقت و عنایت امیری دشوارها آسان کند در عهد عمر رضی الله
آتش افتاده بود در خانه خلق می کوشیدند بمشکهای آب و سرکه تا آتش را
فرو نشاند عمر نادیده بر نشاند که بکرد و بانگ زنه که ناله دهد که این
آتش بآب ننشیند جاوید محرم باد

ذات شریف امیر اجل اکرم امجد محمد ثاقب العقل ثابت الحکم ملک الامرا
نظام الملک صاحب الدولتین الحسب النسب تاج الدوله والدین افتخار
الاکلام والمسلمین مختص الملوک والاسلاطین ادام الله علوه و ائله و رسله
وضاعف دولته و تقبل طاعنه و رکف حیاطت الهی سالیان نامتناهی
باقی باد سلام و دعا ازین داعی بخلص عنا التجید مطالعه فرماید آرزو منی
بدیدار مبارک دلگشای محبوب همایونش منجا و زلفه شناسد از صادر
و وارد اخبار ساری پرسم و جوده احوال لطف و معدلت و خیر کتری
و خدا پرست آن یکان می شویم شکری گذاریم و الشکر قید النعم الحاصله
و صید النعم الاجله اعلام رای می کرد که فرزند عزیز صدر صدر زاده امام
اجل خرم المله صدر الدین نصره الله و زاد عمره و فضله بچرخ و نشر علم
و تحصیل فضل شب و روز مشغولست و ان قوت فراغت و رفاهیت را
از عنایات و لطفهای شامی داند بدعای شما لیل و نهار دستها بسوی قبله
بر داشته است و مزید دولت شما می خواهد مستجاب باد درین وقت امامت

مسجد قرادسلانه رحمه الله وبقبل خبر که خطابت آن مسجد برای آن وقت
 و بر ذریع صدر مرحوم شمس الدین المجدی رحمه الله و درین وقت امامت
 نیز ایام دولت و بزرگان ملک بفرزند عزیز مفوض کردند که معیلت و سخی
 مناصب از آن افزون آنکس که وقت امامت آن او بود طمع کرده است که از وی
 بازگشاید و متوجه دیوان اعلی اعلاه الله شده است و معلومت فضل فرزند
 عزیز صدر الدین دام فضل بر دیگران با انواع حسب و نسب و ذکا و فطنت
 و اهلیت و علم و عمل توقع از مکارم اخلاق و احسان عام افشا ب صفت که بشا
 و مغارب فیض نور او تابان و رسالت عالمی که در باب امام امام زاده
 عنایات محمد و مانده و یارها و نوازشهای پادشاهان خوشی که خود غنصر
 قدیم اوست مبذول فرماید تا ثواب بی نهایت حاصل شود و برین داعی منت
 و ساس ثابت باشد و بر منتهای سابق و احسانهای بیستیه که فرموده است
 منضم کرد که علامه قبول الطاعة الخیر علی طاعة بعد طاعة که آن طاعت
 بیستین جو مقبول آید دل طاعت کنند را جذب می کند بعد داد آن
 بطاعت دیگر و برهم نهاده چنانکه کسی را سرمایه مال بکست آید دایما آن
 سرمایه دل او را جذب می کند و بر طلب مزید جاوید مغیث عالم باد

شفاعت کرده میشود بخدمت امیر دین دار مختص الملوك و السلاطین
 ناشایست و العبد فی العالمین بعد از سلام و افر و تحیات و دعوات خیر و شکر
 و احسانهای سابق و لطفها که در قلم نیاید مکافات آن عند الله تعالی متوافست
 می جاء بالجنة فله عشر امثالها که هیچ کس از او لین و اخرین یک دم و یک قدم
 و یک صیف بر خود نهاده از هر حاجت محتاجی برای رضای حق تعالی نکند و نیندیشد

که

که آن صنایع شد ما شکایت کرد که صنایع کردم بلکه شکایت کرد که چرا بیشتر نکردم
 نیز باز است ایام عمر که هل ادکم عما تجارته تبحرکم که هر که تخرید ششما و هر که
 بخرید ششما که چرا افزون بخریدم و چرا ترسیدم از حیف و درین حضرت
 بی کیف بجز الله تعالی که امیر ما را مذل الله علوه خلعت توفیق و تاج صدق و مکر
 اجتماع عطا کرده اند هر دو را افزون باد زبانها بدعا خیر او گشته باد
 و دها بخت او متفق باد از دلت تحت خواهر زک دایم بر کنه اهل صلاح و اهل
 قرانت جهت جماعت دوستانه دکان گرفته است از مستغلات ضاعف الله
 دولت و خود را پیش دشت جهت بر آمده کار و دستانه امور زیاتن
 استغفار می جویند توقع است انصافات امیر دین دار دام الله علوه که غایت
 فرماید ما این درویشان تا ما خیرات متقدم مقرون کردد نور علی نور
 یهدی الله لنوره من یشاء • ذکر بار قاع اذانسیا • و نکب حین یطلن الکرام
 فانه الام لم ترض غلاما • علی الاشفاق مذسکت الغلام • انک جوا بر خواند کف ترا
 کرد بی داد بر خرد منک • او می کرد و می بخشد • تو می بخشی و می خندی
 تا شوی اهل ستایش اهل معنی راستای • تا شوی اهل نوازش اهل معنی رانواز
 و قوله تعالی و هزی الیک عجز الخلة تساقط علیک رطب احنیا باری تعالی آن خلیل
 عز و رحمت را بر پردردان و مرهم صفتان معرفت ساقی باد امین

جنب الله تعالی جناب الامیر الاعلی الاعدل مرتب الفضلاء صفی الاصلاح الافاق
 مدبر الملک عماد المملکة مغیث الخلق مختص الملوك و السلاطین ادام الله علوه
 و اقباله عن العسری و نیره الیسری و بلغه المقام الخلیف بحق محمد و آل الطیبین
 الطاهریین سلام و دعا مطالع فرماید و ارز و منک با جماع حقایق و اصلاط

اسرار بکاش زید لطفا غالب شناسد اما عند تقصیر نفاذ بعد پرس بر برای عالی
بهری در یوز و التمس عرض می رود عز ورت رافع تحت فلان دام سعادت
که با انواع اهلیت و تحصیل علوم آراسته است توقع است که بلفظ و عنایت
که ظل خلیل است بر کافه فقرا و علما و غریبا و باب او بخشش فرماید و در مدرسه
مرحوم نفع الله بمغفرت و تقبل حسنات او را نصب فرماید که تحقیق او
بر دیگران زیادتست بسیار و استعداد او و شب بیداری و اجتهاد تا برین
دایمی منت عظیم باشد و بر احسانهای سابق سبق نماید و چنانکه خاص
در حق این دایمی فرماید جاوید مغیث خلائق و برید حقایق باد امین یا رب العالمین

بیوسته ذکر و شکر و احسان و انعام و درویش نواری شامی شومیم و دعا
می کنیم بر مزید و توفیق و فقه الله و اید و نصر و الطیر یستر حامل تحت
فرزند عزیز بخلص است الدین دام سعادت حسب نسیب است و انبساط
معیل شد است و سبب دنیا کمتر شد است المال عادی و راجح • بمال غمر میش
و بر زندگانی شاد که مال آب روانست و زندگانی باد • میخواهد که از جمله بندگان
و خادما و جاگران و ملازمان سیدالامرا دام علوه گردد و در سایه او پناه گیرد
توقع است از کرم و لطف و یند نواری و درویش پروری آن یگانه که
سایه عنایت و قبول بر سر وی که تراند و خدمت که لایق او باشد او را نصب
کند تا بدین حضرت مشرف شود و بر اقربان و اخوان خود مفاخرت و مباحثا
نماید تا ثواب جزیل و ثنای جمیل مدخر گردد قال علیه السلام علی الله علیه و سلم الخلق عیال
الله فافضلهم انفعهم لعیاله و ما تقدموا من خیر یجدوه عند الله تعالى • زان
یشی که داده را اجل بستاند • هر داد که داد نیست می باید داد •

هل ادکم بما تجارة تجبکم • اگر امر و زحالی را ترا اینجا زیان باشد • زهی سرمایه
و سودی که فردا زان زیان بینم • مران مهران علوی را اگر ای دار تا روزی
کزین کنید برون آیی مرورای زیان بینم • آراخی را بلفظ خود بند کن •
بر زانگ هزار بند ازاد کن • اید الله و نصر و ارش و الله خیر الدینا
والاخره کما سدد و اله و نصر اولیاءه و عباده الصالحین انزع ما یشاء
قدیر و بالاجابة جدید • حرام دارم با مردم که سخن گفتن • و بوجوه توالید
سخنی دراز کنم •

سعادت و اقبال ملک عادل غفر له داود شاه شاه زاده ادام الله علوه هم
تا ابد الدهر و اقصی العصر در کمال اجلال بر مزید باد در خود آن همت و لایق آن کرم
و مناسب آن که تر نواری که هل جزاء الاکمال الا احسانا سلام و دعای مطهر فرماید
و معلوم باشد که انا الذیل و اطراف النهار ذکر آن پادشاه مکرم ولی الایادی
و النعم از دل و خیال و از چشم و نام مبارکش از دهها خالی نیست افادتکم
النعماء من ثلثه یدی و لسان و الفیمر المحجبا شکر احسانهای شاهانه آن پادشاه
در بیان نیکجود و در بیان و در قلم نیاید عالم السر و الخفیات ولی الاحسان و الحجاز
تبارک و تعالی کافا آن احسانها از خزاین له مقالید سموت و الارض کافا کناد
که ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا مثل الذین ینفقون فی سبیل الله کذلک حبه
انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائه حبه والله یضلع لمن یشاء توقع است
که این ضعیفه را معذور دارد اگر اجابت نکرد دعوت آن پادشاه را و التماس
او را که عذر ها بود و ما فهم با که امکا نوسن نیست اگر دولت یار آید و ایام
فراق بکنار آید در مشافهه ان شاء الله گفته آید و خود ناکفته دایم که دل
روشن و فراست صانع و ادراک کامل آن پادشاه ادام الله علوه در یابد

عذر درویش را که درویش در محراب حق بحکم خود نیست بجزی الریاح
بما لا تشق السیف دست تفرغ عزت یقلبها کیف یشاء از آن عظیم ترست
که درویشان را قدرت ماند و اختیار نیست از آن غیر الله دیار و الله غالب الامر
احوال زمین مهتر پس این از تو خطاست • ز روی شهم بین و مشکل بر خاست •
هر که نور جهنم یفعل الله ما یشاء مطالعه کندهیچ اعتراض در نهاد او نماند
و بر همه خلایق مرحمت نماید چنانکه بنده خواص را گفت برد مسجد بنشین تا من
در آیم نماز کن و بیرون آیم طایس را با تو بجام برم جو محتاج حامی خواص گفت
بلای و بیرونه در نشست غلام در مسجد دیر ماند خواص آواز داد که ای غلام
بیرونه ای که سخت بیکاهت تا بجام رویم غلام آواز داد که بشک مرا نمی هلد که
از مسجد بیرونه آیم خواص گفت اندر مسجد غیر تو نیست ترا نمی هلد تا بیرونه
آبی گفت همان کسی که ترا نمی هلد که در مسجد را بی شکایت نماند از هیچ کس از این
گفته اند که اشکایه عن الخلق شکایه عن الخالق • هر که اسرار عشق آموختند •
مرز بان نشی را ز گفتن دوختند •

سعادت و اقبال فرزند عزیز مخلص خوب اعتقاد و فنون مغیر الالطیاج الحکما
اکمل الملة والدين ادام الله فضله بر تقادم ایام و ترا دایعوا بر تضاعف و تزايد
و روح پاک طالب عاقل عاشق عارف عزیزش بروح قدس مؤید و مسدد
سلام و دعا ازین داعی مخلص مطالعه کند و از زمندی غالب داند لطفهایی که فرموده
از روی حفظ الغیب مکافات آن از خزانة لطف الهی که بر رزق من یشاء بغیر حساب
برسد و بیوت کل در فضل فضله ان الله لا یظلم مثقال ذرة آنها ان تک مثقال ذرة
تکون فی صخر او فی السموات او فی الارض یا تها الله شکر استقامت در قلم نیاید
فیالها قصه شترها طول اعلام می رود که بدین نزدیکی مدرسه امیر ابراهیم

ارسلاند غش ادام الله علوه و تقبل حسناته می شود و صد کبیر عالم بنیاد
الفضلاء شمل الدین ماردین بد اخلاقی نقل می کند جماعه از فرزندان ماکه در مدرسه
قرطایه رحمه الله مدرس بیکانه بنیاد و ایشانرا متعین شود و مدارا و مواساکه
مسئله مدرس می کند با فرزندان ما ان بیکانه بعکس آن کند و معلوم شماست که
فقراتوانند وظایف تحصیل بجد بجا می آورند و اغلب خلق دشمن این طایفه اند
از روی حسد امید می دارند که تربیت فرمایند تا بعد از صدر شمل الدین
مدرسه قرطایه تحویل افتد بعد کبیر سلف النظر فی المدرسین افصح الدین
دام فضله که فضیلت دارد بران دکران همه انواع و از درد فقر و فقر باضیت
و همچو ضوئین است و قرابت جماعت فقر را و فرزندان ما را و پدر شفیق تابسی
مبارک شما برین منوال مثالی صادر شود تا ثواب آن بروز کار شاه عالم برسد
و بدان فرزند مخلص و ما نفعوا من خیر تجدوه عند الله مکرما شایخ امین
القلوب امام الهدی حسام الحق والدین ادام الله برکت سلام و دعای رساند
و درین باب مبالغه می کند در وصیت که از آنجا که لطف کفایت شماست برین
تقریر که مدرسه قرطایه را قدس الله روحه العزیز بعد از نقل کردن شمس الدین
کس دیگر طمع نکند از آن افصح الدین باشد و اگر در مثال آن قید نکند که بعد
از فلان هم شاید زیرا که مدرس شمل الدین ماردین بدین را ضیت و خوشنود
زیر اخویشا و ندانند میان ایشان فرق نیست و بدین کسبانی معذور فرمایند
المشرب العذب کثیر الزحام جاوید منور و معطر و مفضل و مقدم با امین یارب العالمین

سعادت و اقبال فرزند مخلص فی آل داود مکرزاد ادام الله علوه بر تقادم ادوار
و تجدد اطوار بر تزايد و تضاعف با اولیا منصور و اعدا معذور و بار خدایه

در جمله اقوال و افعال و امثال مرشد و مستد و ملهم خیر و ناصر بحق محمد و آله
سلام و دعا و التماس و داعی مخلص مطالعه فرمایید و شکر کنیم و ذکر آن کرم
داند حق جل جلاله مکافات آن احسانهای پادشاهانه و آن انعام ملکانه
از خزانة بی نهایت بفرستد که برزق من پشاه بفرستد موقفا و موقر دارد
آن کریم بحیب اعلام می رود که حامل تحت فرزند مخلص خیر النجار شمس الدین
دامت سعادت حقوق فرزند دارد و بیوسته خدمت فقر را مفتیم می دارد
التماس کرد که از ایشان وضویشان ایشان امیر اکدشان سیواس افراط
می کند در مطالبه مصادرات و حقوق دیوانه از خدمت شما سمس امیر
اکدش جهت مواسات و مدارا با ایشان تا ایشان را از بندگان شما اند
و بنایه گرفته به پادشاهی و کرم شما تا بفرات بدعای آن دولت و دوام
آن سعادت مشغول باشند و برین داعی منت باشد و بر احسانهای سابق که
فراموش نشن است و نخواهد شد و می تواند یک نسبتا منضم کرد و ازین
طرف جمله حبان از که و مه از فرزندان ماکه غریبی آن نعم و عتیق آن کرم اند
بشکر و دعا مشغولند و سلام و خدمت می رسانند و منظر اتفاق اسماعیل
که خلائق را جمع می گرداند از جایهای دور با سبب ستوری باشند که کتب شافیه
الرحمة لیجمعنکم انما جمهم اذینا و قدیر انما جمهم الشات و سامع الاصوات
و مؤلف الریم و الرفات و محی الاموات و له الخیات و الطبیات و صلوات الله
محمد و آله الطیبین جاوید خیر کسرت و مغنی خلائق باد و السلام

سعادت و اقبال قرین روزگار بیکانه عالم خیر آل داود صفوة الوری قبله السری
مغنی المظلومین مخرج المرومین افتخار السلاطین بحر المکارم خدا پرست

الى الحق محتاجا وان كان ما ضاير و بشير نوازي و كنه بر وري آن يكانه ابقام
الله في دولة صافية و نعمة كافية بر العالمين و قاصده آن بارگاه اظهر من الشمس
والشمس لا يخفى بكل مكان اين وصيت جيت آنست تا ما را نيز از ثواب آن احسا
حقى باشد كه الدال على الخير كفعله باري تعالى روى زمين را از وجود باوجود
واحدا به مروي و جدا آن يكانه جهان خالى مگرداند امين يا رب العالمين

سعادت و اقبال ملازم حضرت ملك الامر عالم عادل مؤيد مظفر منصور
تاج الالام و عمدة الممالك عماد السلطنة مرتبة العلاء مغيث المظلومين باسط
العدل ناشر الاحكام مؤيد خيرات مفتح الكراماد و اظم العاليه الف قلع الب
خاص على همت المؤيد بروح القدس پروانه بك ادام الله علوه و اهلك عدوه
و نيسره للمير و جنبه عن العسر و اصلح اموره و شرح صدره و ايقه بروح منه
بيوسه باد سلام و دعا لبالا و نهارا و اجبت موودى دارم و بر دستم
مى مرسم • فرج الضمان اليك رسول • و معلومت نصيحت و نيكو خواهى
و هوادارى و حفظ الغيب اين داعي جهت آن ولى الانعام و الاصل و البادى
بلخير لا يكافى و لكن بكت قبلى ضريحى البكا بكها فقلت الفضل المتقدم
متقدم در احسا و فقير نوازي و دلدارى كردن فقر آن حضرت و آن
در خست كه امروز درين سابان به پناه سايه افكند كه است كه محترقا
آفتاب آفات دران سايه كز يند كه ظل الله است خير الناس من ينفع الناس
و نشر الناس من يضر الناس اطلبوا الخواج من سحابة امية فاني وضعت فيهم
الرحمة ارنه تحت فرزند محصل معتقد نظام الدين نظم الله عليهم اموره
از دعا كويان و هو خواهى آن دولست و امروز فرزند در و پناست

وهرج دارد و در وجه فقر است و آن بر شما پوشيده نيست مدتي مدتي
كه واقع بر واقع و زبان بر زبان در حق اوى بود من نحن دينه نحن بلاوه
و من روق دينه روق بلاوه توقعت از مرهم عام آفتاب صفت آب مكوت
در يا عطيت ان يكانه كه نظر يادش اهان در بار او فرمايد امروز خوش
خراش بخ امين القلوب جنيد الزمان ابا يزيد الوقت بقية السلف مقدم
الحلف حسام الحق والدين مع الله المؤمنين بطول بقائه و بارك في انفا
متعلق است و از كوچكى خود فرزند اينه داعيت توقعست كه از توقع
افزون تر او را بنوازد و زنك كند كه من احيا فكا تما احيا الناس جميعا
تا برين داعي و بر فقر امته باشد جا و يد مغيث خلائق با دامين يا رب العالمين
و بر اصنامها و ايتارهاي سابق مقبول كشته عند الله تعالى منضم كرد د

قال النبي صلى الله عليه وسلم اطلبوا الخواج من السماء فاني جعلت فيهم رحمة
ولا تطلبوها من القاسية قلوبهم فاني جعلت فيهم سخطا بركان كتمانى و اشارات
مصطفوى قريب و معين روزگار ها يوك صاحب اعظم ملك الوزر انظم الملك
مغيث المظلومين ناشر الخيرات مؤسس الحسنات المفق على خلق الله المعظم
لامر الله ادام الله علوه و تقبل حسنة و تجاوز عن سيئاته و امنه من الفرع الاكبر
داعيا محمدا باد توفيقه كه در خيرات دارد و توفيقهاى ديكر مفروض باد و هيچ
شكى نيست كه ادمى مركب است از تيره كه خسيس خسيس خسيس و آن جانه كه
شريف شريف شريف است و حق تعالى بكمال قدرت ميايه اينه دو صد جمع كرد هزار
حكمت ازان روح شريف سلكست و صد هزار تا يكي از اين جسم كفيف ظاهرست
و از جهت آن فرمود انى خالق بشر امين طيبه فاذا سوتيه و نحت فيه من روحى

ففعول الله ساجدين تن را بکل تیره نسبت کرد و جانها بختی روح خود تا آن
نور و نخله رتانه این کل تیره را آلت خود سازد در اصلاح و مودت و حفظ
امانت خدا تا سبب نجات باشد و در وقت درجانه جنات این کل تیره
آن چراغ را بطبع نور نخلت فیه من روحی را آلت خود سازد در غرور و در
جود زدی با چراغ آید گزیده تر بر دکانا بلکه آن چراغ و سمع و روح نخلت
طینت تن را نور دینی دهد و از طبع کل و جهل و کراخ باز شارد که من
غلب عقله شهوت منو اعلی من الملائکه و من غلب شهوت عقله منوادی من
البهائم سلام و دعا و تحیت و ثنا علی الخدیو مطالعه فرماید ارز و مندی
بلقای همایونش هیچ حدی ندارد باری تعالی و تقدس توفیق ملاقات را
سبب سازد سریع آنه تحبب مبع خبر آمده بود که رکاب همایونه اعز الله
بدین جانب می رسد هم دوستان شاد شدند بشارت ملاقات باز آن
فانتر شد و ای نعیم لایکذره الدهران شاه الله مبارکترین زمانی و همایونه
ترین وقتی رجوع باشد جعلنا الله احوالنا و جمع بیننا انما جمعهم اذ انشاء
قدیر آرنده تحت امیر عالم علیه الله پناه باکرام و انعام عام افتاب صفت
صاحب اعظم مد الله علوه می آرد لاشک اکنون معیل شده است و بسی زیاده
افتاده است و قلت دنیا مانع تحصیل علم می شود اگر صاحب اعظم بر قاعد
عنصر پاک خود و کف کریم خود او را بنوازد و احیا کند که من احیایا
فکنا احیاء الناس جميعا ازان لطف بی حد هیچ بدیع نباشد و ما تفعلوا
من خیر تجدوه عند الله مثل الذین ینفقوه اموالهم فی سبیل الله کما کذل حبه
انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائه حبه والله یضاعف لمن یشاء جاوید محمد و منعم
و ناشر خیر باد امین

خبروات و حیات و اجتهاد و تعبد و طلب فرزندان مخلص امیر اجل امجد اخبر بعد
عالم عابد عادل المشفق عاقل الله المعظم لامر الله مختص الملوك والسلاطین
عاقبت اندیشی كانوا قلیلا من اللیل ما یجمعون ولا یسبحونهم یتسففرونه
شمس الملة والدولة والدين ادام الله علوه مقبول و مبرور باد و ایند تعالی که
در زاق رزق به حسابست و علام علم به کتاب در همه احوال و از ما و سفر و حضر
و خلوت و عزالت ناصر و حافظ و حارس و مؤید و معین بحق محمد و اله سلام
عنا اهل نادیکم و من حل یوما یوادیکم هزاران سلام و دعا که از لوازم است و خواست
فرستاده می آید و ارز و مندی کاشیاق العطشان الی الماء و اطعموا الی اللقاء
و المحبوس الی الفضا غاب و باعث و اندحق جل جلاله جامع شتات و مخرج نبات
و محی الاموات و سامع اصوات ملاقات را عا احسن الخال و امین الغال امیر
و مهیا گرداننده و فی الاجابة توقع است که سایه عنایت بر وفق عنصر کریم
رحیم محسن احکام پشته خود بر کار و حاجا و مهیا فرزندان مخلص غریز مقتدر
مجتهد اخبر محمد صله الله و ابقاه و من الخیر لا اخلاه کتر اند تا شکر نعم و غرق
آن کرم کردد برین داعی منتی بسیار باشد و عخدمت ملک الامر صاحب اعظم
مشهور خراسان و عراق و طای الا یادی و الانفاق عضد الاسلام معاد الاخلاق
الشریفة و الصفا المنیفة تاج الحق والدين ادام الله علوه و تقبل حسنا و آید
سلام این داعی برساند و آنچه داند از معاونت و مناصرت لشکار او پنهان
در رنج ندارد الله تعالی ان احسنتم احسنتم لانکم اگر چه لطیف عنصری شما
محتاج و وصیت نیست • و لکن رایت السیف من بعد شیخه • الی الهزخجا و ان
ماضیا • الله الله توقع است با حاک که بیوسته در خواستهای این داعی از
خدمتش منجی بوده است و حسن اجابت رسیدن است تقبل الله حسنة و عفا

کر آب دهی نهاله تو کاشته • و ربهت کنه همن تو افراشته • اتمام المعروف خیر
من ابتداء شونده آمده که انفعال کلی بکار آخرت شروع کرده است مبارک باد
اولا و اخر او اعانکم الله ونصرکم و یسر علیکم الیسر و جنبکم عن العسر فمن یرد الله
انه یهدیه یشیخ صدره لک السلام ازین طرف برادران و فقره همتاوند
سلام و دعای رسانند جاوید مغیث مظلومان باد

حیات طیبه متصل زندگانه ملک الامر و الایام من مغیث المظلومین المجتهد
في طاعة الله الخیرین علی عبادة الله کانوا قلیلا من الیل ما یجمعون و کما لا یحسار
هم یتغفرون یدکروله الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم لا یخافون فی الله
لومته لا یمربی الفضلاء الربانیین انیس الفقراء الروحانیین معین الدولة
والدین ادام الله علوه بیوسته باد سلام و دعای رساننده می آید السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین و لا یمعلیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یموت
حیا سلام تو لا من رب رحیم و از و مندی و استیاق هموار ز و مندی مقطوع
الجوارح الی اعضائه و اجرانه که المؤمنون کنفس واحده ما خلقکم و لا بعثکم
الا کنفس واحده ان الله علی جمیعنا اذیاء قد یرکتب لک فی الرحمة لیمجمعکم
جعلنا الله اخوانا علی سرر متقابلین امین یا رب العالمین آرند تحت فرزند
مخلص کافه و فی شیخ صام الدین سلمه الله متوجه خدمت آن کعبه مال و قبله
سوال لا زال مفضل للوفود و مطلب للعطاء و الجود توقع است از انعام
به علت آن عزیز لا زال عزیزا که اتمانم علیکم لوجه الله لا یرید منکم جزاء و لا تکلوا
که نمیدم که لایق او باشد او را نصب کند تا از جا کران و نواختن آن
ولی الانعام بکثر • بنوازم را شها بکن مردمی • تالاف زخم که دیده ام خرمی •

ای شاه زمان از توجه کرد دمی • کز رحمت تو شاد شود آدمی • خود بیشتر صنعت
و کار آن یکانه در بازار جهان درویش نوازیت و نکسته بندی توفیق بر توفیق
و تابد بر تابد افزونه باد المخلوق عیال الله فافضلهم عند الله انفعهم لعیالهم
خیر الناس من ینفع الناس ولیکن منفعت ز سرخ درویش را مثل منفعت
لقره نبود و منفعت نقره همچو منفعت لکس پول نبود اگر چه الفقه خیر کله
الافق بسیار است از نفع تا ینفع پدر و مادر آدمی را درین زندان دنیا
کشید و نفع انبیاء و اولیاء خلق را ازین زندان دنیا بکشد و قضای عالم غیب
رساند این سخن را پایان نیست ثواب ملک الامر و مرد توفیق اولی پاد
دای مخلص معودت بحاجت عرض کردن بدان حضرت کریم و آن حضرت معودت
باجاز حاجت و اتمام مطلوب و دلاری به دلان • اکرام اهل الهوی من الکرم
و امة الشقاق اضغف الأمم • دای درین احکام متحمل منت عظیم خواهد
بود و بر لطفهای سابق مغفم خواهد گشت و کلام

زندان مجلس علی صاحب عظم ملک الامر و الایام من مغیث الملهوفین غیاث
المظلومین مشهور لافاق خضر ایشا و عراق مونس الفقراء مرآة الفضلاء کشف
الانام تاج الدولة والدین ادام الله علوه در دولت بر مذاق آن استحقاق و عادت
لایق آن استحقاق و عطیته در خوران همت و مکافاته و مجازاته لایق آن است
در از باد اقبال ساعد و روزگار مساعد و یزد عز وجل در کل مساعی راضی
و داعی عالم الامر مطلع است که ایمن دای بیوسته حقوق احکام سابق و انعام
و ایادی به متر ملک الامر ادام الله علوه را فراموش نکرده ام و یاد دارم و شاکر
آن نعمت و جاذبه آن الفت هر روز بیوسته تر و بیشتر است و دایم بحقیقت

که از آن طرف نیز اعتدال و اتصال روز افزونست که من القلب الى القلب روزیة
والقلوب تشاهد و جان واجب کند در قضیه عقل و دلیل که البتة البتة
محب و التفات و دوستی از هر دو طرف بود زیرا دوست با حق و با خلق هرگز
از یک جانب نباشد و نبوده است و تصور ندارد او از آن یک دست بالا نکیرد
و رقاصه یک پای راست نباید حجتهم به محبت نباشد رضی الله عنهم و رضاه
نباشد سلام و تحیت از صدق و صفا مطالعه فرماید از زمندی و شکیاف
بسعدت آن ملاقات شریف نه در آن نصابست که عقل کوتاه نظر را از ادراک
آن مصدق نصیبی تواند بود یا صبر کرین پای را باد برد و پای داری تواند
بودن در غیب عجایب است و شبها آبتن است تا نتایج و آثار آن در عالم
ظهور آید و در دلها شوقها و در سرها سوداها متقاضی آن نتایج اند
و جاذب آتند و لابد که آتند تا آنجای در غیب مکتوم است و شبها بدان آبتن
است در وجود و در ظهور آید و مصور شود که حق جل جلاله درین جهان
و در آن جهان از هر اندیشه که در چشم نمی آید صورت خواهد آفرید که
در چشم در آید لایق آن اندیشه و آن صورت را قرین خواهد کرد با اندیشه
کننده آن کان کریمیا اگر مک و آن کان لایما الملک ملک الامرا دام الله علوه
بجمل الله تعالی که آن قضیه را دانسته است و اعتقاد کرده لاجرم هم اندیشه او
تعظیم امر الله است و شفقت عاقلی الله همه کوشی او سوی مظلوما است
و همه چشم او سوی کریم ستم زدگان تا مرهم فرماید و دست گیرد حق تعالی
هر روز و هر زمان توفیق بر توفیق و تأیید بر تأیید افزونی دهد
امین یارب العالمین فرزند عزیز معتقد اخی محمد اعزه الله از بندگی و جگر آن
قدیم و دعا گوین و هو اخواها دیرینه آن حضرتست و پرورده آن رحمت

و روضه

و روضه آن نعمت متوجه خدمت شده است بر امید آن رحمت پادشاهانه توقع است
که چون بعد از یاس تمام و حیرت و حرمان و محنت فراق آن بزرگوار که مقصوب
علیه شده بود بغض و بختایش آن عزیز مشرق و زنده شد و ربنای ناها ای
بحضرت کریم و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله حب المحسنین ادام الله
علوه پذیرفته و مقبول آمد و باز در حلقه بندگی راه یافت و از مجاوران
کعبه آن اقبال شد که بسیار همچو او دل بسته و تشنه آتند. کاتامین باشتنا
ظللنا. بیوم یس من هذا الزمان. اکنون جز آن نواختگاه و معدن اقبال
ملی و ملاذ دیگر نمی داند و نمی خواهد. ای ساقی از آن باده که اول دادی.
رطبی دود در انداز و بیفزاشادی. یا جاشنی از آن نبایست نمود.
یامست خراب کن جو سر بکشادی. مهر آن حضرت را بر کوشه جابسته است
و سر من امید در دیده نیاز کشیده بدان حضرت می آید و بیش کنی و دست
آویزی ندارد جز آن رحمت به پایان بشفاعت این داعی غلصه که از آن حضرت
هرگز مردود نشده است توقع از احکام او باد شاهی و در رویش نوازی
به حد آن یگانه جهانست که احوال پر اکنه او را نظمی دهد و بعنایت و رعایت
او از زنده کند و من احیاهم کاتما احیا الناس جمیعا ازادی را بلطف خود بنده
بزرانک هزار بنده ازاد کنی. جاوید معین خلایق باد امین یارب العالمین

سعدت فخلد و اقبال موت مدیتر و مقیض ملک الامر اغیث المظلومین منین
الفقره ذوالهمم العالیه و السریع الصافیة المعظم لامر الله المحب لماحب الله تجاف
جنوبهم عن المضامع یدعونهم ربهم خوفا و طمعا عالم عادل اگر م انجب احمد
ولی الایادی و النعم معین الدولة و الدین عضد الاسلام و المسلمین الغی قلع

دکابلکالب دیندار پروانه بک ادم الله علوه وکبت عدوه وایده و نصم
و طریق الحق یسرم بادا و هر جنرات که می فرماید و اساس می نهد و آنچه
دارد مقبول و مبرور باد ان الله یقبل التوبه عن عباده و یاخذ الصدقات
امین یارب العالمین سلام و دعا و ثنا ازین مخلص مطالعه فرماید و آرزوی
بدان دیدار درویش نواز حلیم کریم حجت الناس ما حجت لفسه و یختار الناس
ما یختار لفسه و هو اعظم عوی الامان غالب و بلغت شتاسد حق جل جلاله
که جامع الشانست و همی الاموات و سامع الاصوات و محب الارغوان است
ملاقات را بسبب سارده سر بر آنه حجب میسور و افق تحت فرزند مخلص کاخ هنرمند
شمس الدین دامت سعاده از خوشبختان این داعیست و دیرست که در آرزوی
آنست که بوسیله از وسایل خد متکاری ان بارگاه مشرف شود و از جمله
خادما و بندگان و چاکران آن حضرت باشد اجلها الله ذمت از ان جناب عالی
دور می داشت تا اشتیاق و ارادت بنهایت رسید صبر با عشق بس می آید
صبر فریاد رس می آید ترقع است از مکارم اخلاق آفتاب صفت عام منفعت
به دروغ عطیت که این شفاعت را قبول فرماید تا ثنای بی حد و دعای بی بعد
و ثواب بی غایت مدخر گردد اگر چه رحمت و بادشاهی آن بزرگ هیچ طالب را
محروم باز نکرد اند لیکن احتیاط را شفاعت کرده شد من خود دایم کز تو
خطای ناید لیکن دل عاشقان بدانندش بود جاوید غیث خلایق باد امین

الله جمع بینا و یرفع البعد عن بیننا همان خدایی که ما را طریق هجر نمود
امید دارم که کاند طریق وصال رضیانا من و صالک بالکلام و یکنی الانشاده
فیوم لا اکلف شهر و شهر لا را ک کالف عام بخوابی که ملکش از عظمت

در خم اسمان نمی کجند که زدوری و آرزو مندی سخنم در دهانی کجند
لوانه لی بکم قوه او آوی الی رکن شدید اگر سعادت مرا یا وریدی یا تنم را هجرم
بر بودی بصد پر بر آن شدی بجناب مستطاب خداوند افتخار الملوک تاج آل
داود علی همت مستبصر عاقبت خدای ترس رعیت پرس حلیم کریم المشتاق
الی لقاء رب الرزق العلوی والضمیر السماوی ادم الله علوه و دوله لوانه الیخ
بحملی الیک تشببت با ذیل الریاح و کدت اطیر من شوقی الیک و کیف یطیر
مقصود الجناح که توانی ای صبا بگذرشی بر کوی او و رکز ریایم بر آرم
سلاهی سوی او و ردلم را بسی آنجا کو حرمت باد وصل من چنین هجر و تو
بیوسته هم زانوی او حق عیلت و کفی به علما که خیال آن آفتاب حسن روز
و شب بواقعات دیدن و بجناب و معاینه در دیدن این ضعیفه داعیه است
و من طول التفکر کل یوم را بیک کل لیل فی المنام بر صادر و واردان آن حضرت
کریم رنگ می برم و صودی باشم و نوشتن نامه و تبلیغ سلام اس
استنای نمی آرند من سیر نمی شوم ز لب ترک کردن الا که مراد را فکین در جوب
أعانکم و انفس بعد شقیه الیک و هل بعد العناق تدانی کان فوادی لیس
بشی علیله سوی ان تری الروحین منزهان چندم بد کردم و چند لایه
کردم تا آمدن بخدمت از روی صورت میسر شود و حاکم تقدیر در توقف
می دارد که نمایم زنده بر دوزیم دایم کن فراق چاک شدت و در غایت
عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شدت فی فی غلط از روی اهل دین
و معرفت که از بهر خدا بودند از بهر هوا هرگز خاک نشود بلکه احوال علیا سر
مقابلین باشند و الحقا بهم در یاتم باشد ان الله اصطفی ادم و نوحا
و آل ابرهیم و آل عمران عا العالمین ذریتهم منها من بعض

بیشتر پیشتر چند ازین بدخوی • چون تو منی من تو • جلد منی و تو •
 من و تو کرد آدمی را دو • چمن و تو تو من بدی من تو • کی بود ما ز ما جدا ماند
 من و تو رفته و خدا ماند • انهم الیهم لا یرجعون • واکل ما جمیع الدینا محض
 چنانک جامهای عزیزان ما و پیشوایان ما اگر چه از نظر مایه و رو رفتند
 نیست نشدند همچو استارگانند امروز در نور افتاب حق بنهال شده
 موجود الذات معدوم الوصف این سخن بایان ندارد که اگر چه های عالم مداد
 و جگر کرد و در رخسار بنیسم با حمله قلم کرد و ذرات هوا حمله نویسنده شوند
 وصف ملاقات و اتصالا جامهای پاک ربان و عشق بازیهای ایشان نتوانند
 نوشتن و در قلم نیاید • از عشق دلان بر زبان خواهی شد • به جا رکاشی
 که جان خواهی شد • اول بزمین زلما آمد • و آخر زمین بر آسمان خواهی شد
 صد هزار راه سلام و دعای رسانند عیال الدوام و التواتر صباحا و مساء و محوالم
 جای سلام من بایم که برسم که و آنوقت باهکم اجمعین اگر چه بر زبان هم شرح
 شکر اوست و در دیده هم خیال وصال اوست و در دل هم ذکر و فکر اوست
 ولیکن روح مستقی مشتاق آن خداوند است بدینها سیر نمی شود امید
 و اوقالت از خداوند امید رو کنند که عیال قبل حلول الاجل مشاهده جان
 افزای آن خداوند نادر الزمان منور الجنان ادام الله علوهم فی دولة صافیة
 و نعمة وافیة و عظمة کافیة میسر و مهیا گرداند سر بعلانته کان للدعاء سمیعا
 و من یقظ من رحمة ربّه الا الضالون • نو میزد مشوا می داری دل
 در غیب عجایبست بسیار ای دل • مدارای روح هیچ اند که بار از تو جدا ماند
 رس که دراز آید گذرد از دجین بر • حرام دارم بامردمان سخن گفتن
 و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم • لایتم مناجینا و لوجینا بمنزله مددا

جاوید قبله حاجات و مصدقات با و امین یارب العالمین مشرفه شریف ازانه
 جنب منیف رسید نور چشم و سرور دل افزون و جودک دیر اهن یوسف
 چشم یعقوب روشن گردانید ای لاجد ریج یوسف لولاه تفند و ن

زندگانی فرزند مخلص مکرّم مشفق معتقد صادق ناوړه الزما علی همت
 فرشته صفت جمال الدولة والدین در رفعت که سر بر آسمان دارد و روی ملک
 جاوید دراز باد و هر چه دل که مشرف همه فضایل است از غبار و کس و کرد
 غفلت زد و زده و پاک و مصقول باد تا محل الهام ربان باشد و فیض رحمت
 اسماعیل امین یارب العالمین سلام و دعا بخواند و از زمندی داند
 و من القلوب الی القلوب و روزی که گویند که روز نیست از دل سوی دل •
 روزی که بود که نیز دیوار بخاند • حق تعالی دل آن فرزند را بشاد بی که و رای
 عالم فانیست مزین و آرسته دارد و بسلامت و مراد فی ائین الاحوال و اقرب
 الازمان بما رساند اندک عیال ذلک قدیر و بالا جابه قدیر و برادران هم سلام
 می رسانند و مشتاق می باشند سلام و دعا بخد مت اصف زمان ملک الوزرا
 منشی الخیرات مغیث الخلائق نظام الملک وقت ادام الله علوه برساند و مخصوص
 از زمینند و اندک نغمه دانند که ما احسانهای ایشان فراموش نکرده ایم
 و مکان رتیک نسیان تکشف الحبه من خردل فتکون فی صحفه اوفی السموات
 یات بها الله چنانک آن عزیز بواقعه نمودند که هر چه پیش آید فرمان خدا
 اینست که زمین را باز گوی و صحفه کنی و در فن کنی و خجاک بیوش هم در واقع
 از انجا گذشت دید کنی زمین در میان صحرا بی می یافت و طبعای زده آن صیت
 یادش آمد در حال زمین را کند و دگر کبابیش و در فن کرد همچین بارها

عاجز شد گفت مرا یکبار فرموده اند من چندین بار کردم ازان واقعه بگذشت
 وی رفت آن شخص را که او را وصیت کرده بود بدید حال با او باز گفت گفت
 بدانه که آن نیکو است و احسان که از هر خدا کنند هر چند که نهان کنند اشکار شود
 و اگر صد سال بگذرد با آنکه درازی مدت بر نشاندن جیره است آن خبی
 پوشیده نشود و حق تعالی بفضل خود آنرا آشکار کند و اگر کسی را درین کجاست
 در نگر کودر منارهای بلند و ازان مودنان و منبرهای بلند و وعظ و اعظا
 و مکتبهای کودکان و غیر آن که همه آن سنکهای محمد است صلی الله علیه و سلم
 وسی او صبر او بر آیدای کافران و قصد ایشان که حق تعالی وعده کرده
 بود که من این را آشکار کنم و نکه دارم اگر چه ترا وارث نیست من و ارث نیکوارانم
 و لیسوف یعطیک ربک فترضه و لا اخره خیر لک من الا و انا اعطیناک الکوث
 اتاخی نزلنا الذکر و انا له حافظون نیک که برای خدا بود به از نور افتاب
 بود و مهابت اخوان در کور رود اما نور در زیر کور نرود بیاز ما نور
 آفتاب را در کور کن باز بر سر آید این سخن پایان ندارد قل لو کان البحر مدا
 لکما ربه لنفد البحر قبل ان تنفد کلماته حق تعالی توفیق بر توفیق و جذب
 بر جذب و دعوت بر دعوت و هدایت بر هدایت متابع و افزون دارد
 حرام دارم با مردم سخن گفتن و چو حدیث نواید سخن داز کم جاوید
 طالب و علق باو امین

ز نکانه فرزند محض معتقد نادره ما طالب حق تعالی است احسان
 طاعت اندیشه لطیف کوه پاک غمر مونس الفقرا محب الاولیا جمال الدوله و الدین
 احسن العاقبه در اقصاء السباب شادمانا و اعتسای اکساب نیکونامی تبسیر
 مقاصد دولت عالی منظوم باد و صحیفه کامله و توفیق خیر که اصل همه

کامیات و کیمیا هم مراد هاست بارقام فضل یزدانی مرقوم و اوج معرفت
 و اعتقاد مرتفع و فوج اجتهاد و میل خدمت رب العباد و طلاوت طاعت
 مجتمع و روزگارهای بون که سرمایه سعادت عالمیت و ملک که از روزگار
 بیرونست بنشاط عقل و تازکی ایمان مقرونه با د عقل بجایه و جان هر
 به جاره در نظاره عجایب صنع و تشریف و تفریق حق تعالی مختیر است که
 ارواح همچو کبوتران کعبه بر بام امید خانه حق جمع گشته اند پر زان
 بعضی پر خوف می جنبانند و بعضی پر شکر مرسته و صنع او همچو کبوتر
 بازی برین بام بلندی الهام و اندیشه و تحویف و ترجیه هر کبوتر چاره را
 بطرف کسلی کند لایق کوهرا کبوتر و بشهرهای فرستد که لیس
 جنگل بازی شوند حقیقی فریاد کبوتری شنود که در ماندیم اگر بد خدمت
 رفت دیگر نکنیم و بال و پر به ادبانه جنبانیم او مناجا حقیقی ایشان در جنگل
 بازی شنود بعضی را خلاص می کند و هیبت و مرجعته در دل بازی افکند
 و بعضی را جواب و لورد و الواد و می فرماید و لله ملک السموات و الارض
 یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء یعنی همانیانیان همه لرزانید و زمینیان
 همه لرزانند چنانکه سوال کرد مصطفی صلی الله علیه و سلم جبرئیل را علیه السلام
 از حال او گفت ساعتی چنان باشم که پر و بال من در همه وجود نگیرد و ساعتی
 چنان باشم که از هیبت و عظمت پنداری صغوه باشم مصطفی فرمود علیه السلام
 شما که عقل مجردید و نور مطلق لیس نفس آماره و همسایگی طبیعت
 عنفوی به شما را جود خوفست گفت آن عظمت ازان عظیم تر است
 که عزرائیل را بیک بازی مات کرد و هاروت و ماروت را بیک اندیشه
 از اوج فلک چاه بابل محبوس کردند و از زمزمه تسبیح الیس در درم

و سوسه آرد آنجا که بود آن کلستان باد و ستان در بوستان شد کرک و روبرا
مکان شد حقد و کرکس را وطن عصما الله و ابائکم و امننا من الفزع الکبر
و جمع بینا اخوانا عا سر و مقابلین انہ یعطی النعم قبل احتقاقها و ینزل الغيث
من بعد ما قنطوا برادران و خواهران یک بیک سلام بخوانند و ازین طرف
برادران و خواهران جمله سلام می رسانند و مشتاق می باشند و سلام

چون موکل ضرورت و بیجاری بوالعجب آغاز کرد و سخت دلی در پیش گرفت
سر رشته صبر و مالک از دست داد و زحمت طویل بحضرت ان مکرم حلیل
آورد امیدست که بر عادت درویش نوازی و مسکین پروری و شکسته بندگی که
خوی مهران و مقبولان و سابقان و صادقانست و معهود و مرسوم عهد
آن یکانه است ادام الله علوه او را شکر و ذکر بدای کسب کند اگر چه تصدیع
داعی در از گشت لکن بجد الله سر و کار با عالی همتیت و این کتابی
صد هزار بیش دل دریا صفتش زورقی باشد مستقای ماهیا ملول
نکرد اند لجه آن بحر را حدث عن البحر و لاجرم ذکر احسانش بر همه زبانها
و شکر ب پایانش در همه جا نهادم باد امین یا رب العالمین بر قضیه الاناء
بترشح بمانی از کوزه همان برون تراود که دروست غجب نیست مداومت
آن یکانه عالم که رئیس کارست در خیرات و امام نیکو کاران منشی الخیرات
و اگر اما ملک الامر و الایامن با الله فاتحه و اخلاص شکیں را حه او در عالم
منتشر باشد و دیگران را خبریض باشد و راغب کند بر اعمال بزرگ هل اذکم
عاجازه تخفیک و اگر سهوی لغو بالله برود در مسابقت خیرات رود
همت عالی مستیقف باشد که اذ امسهم طایف من الشیطان ذکر و افاد هم

رود کر بیان دل محکم بکیرد و چون در دامن ندامت و استغفار سخت کند
و فخص نماید که سبب آن تغافل و تکاسل حبیت و امها و ابعال در خدمت
ذو الجلال از کار راه یافت آن نکر را بند کند و ان مکین شیطان را تدارک
کند بادار الملک امان از جنین غوغا امین باشد و چون بنده عقل را
او مید بحضرت حاوندست و خدمت و طاعت شکسته بسته اساس
نهاد بر امید انگ کمال گیرد و مکر خدمت بر میا بست کمری که وسعت شود
بتاج قبول باز آورد این کمر جو بر میا متعبد سست شد لابد خوی
افتادن باشد تدارک آن باید کرد اذ اطرف من حبک اغل عقده ندای
و شیکا با خلل مرایه درست تهاوے رود شیطان در فرایض طوع کند
در فرایض تهاوے رود در ایامه طوع کند فاحذر صفار الشر قبل کباره
ان الکبار بدایه صفار اغاز مناره از یکی خشت بود مهمل داری
تو خست را زست بود و اما بنعت زبک فخرت بقدر امکان تدارک
باید کردن تا باز مکر خدمت را بر میا محکم کن و اگر چه ان خدمت در فضیلت
از ان افزون ترست که اگر صد مکر بندی همچو خرگاه ترک مقصر باشی
و اگر هر سر مویی زبان شود در شکر و ثنا قاصر باشی و مقصر و لو کان
لی فی کل منبت شعرة لسانا لشرک منک کان مقصرا این دعا صادر
ان صدرا و ضمیر منیر ان امیرا ادام الله علوه بنور اخلاص که وهاب
اخلاص جل جلاله است مخلصا حضرت خود بنهان کرده است در مخزن
غیب آراسته دارد و قضای حقوق به حدش که فرض و عین فرضست
که تزان را کرامت باد با جاودان در مکافات و مجازات ان اصطناع
واح که که مجازات مجری بخو اهد شد و هذا دعاء لوسکت کفیه بپیام

آن عزیز و حفظ الغیب بدین داعی رسید و دلکشی حاصل شد و غشی بلاد
راحتش با ذکر و مرقع را راحت بود. نیست ممکن خلق را راحت مگر از روح پاک
صد هزاران دیک حلواخته آن لطف الفاعل. صد هزار آقام با ده برده زواند و هناك
اللی جمیع بینا و یرفع العتق بینا قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله عباد الاحقاد
محلهم فی الارض محل المطران و قوع علی البر اخرج البر و ان وقع علی البحر اخرج البحر
الخلق عیال الله فافضلهم عند الله انفعهم لعیاله عجل الله امر و زیدین دورش را به
در نفع عباد و اکرام فضلا و تربیت فقر و انشاء خیرات تقبل الله مملک الامر
دستور اعظم نظام الملک فخر الشا و عراق لطیف الفعلا و الاخلاق امیر دیندار
ولی الانعام الذات عن حرم الدین و بیضه السلام تاج الحق و الدین ادام الله
علوه و اکرمه و اصغر عاقبه و تقبل حسناته و تجاوز عن سیئاته و امنه من الفرع
الاکبر امین یارب العالمین است سلام و دعا که واجب است می رانم و ارزومند
بملاقات حقایق غالب و باعث است عیسر کل عیسر و مسهل کل صعب و معطی النعم
قبل الحقا قما قدیم الاحکام جل جلاله لباب ملاقات خوبترین و جوی میسر گرداند
ان الله ذلک قدیر معلوم رای علی باشد که اگر در خور اشتیاق و ارتباط نامه بنشته
آید هر روز عیال تجدید نامه جدید نوشته می الاصل اجتماع حقایق و ثلاثه
قلوب است و نخواهد که آن عزیز را بصورت نامه خواند و تصدیق دهم بیک جو
عزیزان است دعا می کنند بدان حضرت تذکره و دران هم معذورند که المشرب
العذب کثیر الزحام فرزند عزیز مخلص سید المرسلین تاج الخطباء عالم فاضل
متفنی جلال المله و الدین الامام ابن الامام رضی الله عنه و عن اسلامه الکرام
بیوسته شاکر و ذاکرا احکام و تربیت و فوازش آن بزرگوار است و بشکر شما
رطب الکسا اعلام می رود اکنون خویش این داعی مخلص است و عزیز عزیز عزیز

هرمزید احکام و عنایت و نظریاد شاهانه که درباره او فرمایند این داعی مت
دارست و بحقیقت آن احکام بدین داعی رسید است و صدر کبیر موم ملک
الافاضل رکن الدین تعالی الله بفضله بدین داعی حقوق داشت با انواع تقبل
الله منه و منکم و من کل محسن و الله لا ینسی من احسن عملا و ما کان ریکب سیا
و یوثق کل ذی فضل فضلہ الدنیا مرعۃ الاخره طوبی لمن اغتم و رزق
واقرض الله و قرضنا حسنا ايضا فعله خود بیداری دل و انتهاض همت علی
و شغف شما بخیرات ازین تحریضات مستغنی است. و لکن رایات السیف
من بعد خل. الی اخر محتاجا و ان کان ماضیا. جاوید محسن باد و توفیق
بر توفیق و تسدید بر تسدید و قبول بر قبول امین یارب العالمین

سایه عدل و فضل ملک الوزرا آصف الزمان نظام الملک راستین صاحب
اعظم دستور عالم عادل مفضل کریم منشی الخیرات منبع الکراما الموفق
من السماء المؤید من الرضا فخر الحق و الدین ادام الله علوه و اصغر عاقبه
و تقبل حسناته و تجاوز عن سیئاته و اینه و نصره و لیسر یسرهم انکریم محب
دایما مبسوط باد سلام و دعا که فرض عین و عین فرض است رسائید
می آید و آرزو مندی بملاقات عزیزش متوافرت و بیوسته مستفتی
و متنسم اخبار سار می باشم و جوله می شنوم که هر روز در خیر حریص تر است
و در اعمال صالحا راغب تر و در حقایق دین ناغی تر شادمان می شوم
و از حبیب الدعوات جل جلاله مزید توفیق و تأیید رضا و قبول او نخواهم
که بنویسم جوله قلم از نوشته عاجز است مکافات آن بحق دعا جل جلاله
حواله کردم انده خیر مجازی و مکافه دارنده تحت فرزند عزیز شیخ صالح

قانع متسک جمال الدین ابد الله درویش عزیزست مشتغل باوراد و خلوات
 مدتی مدید است که با قلت مال و کثرت عیال صبر را پیشه خود کرده است و قناعت
 قبله خود ساخته است همانکسیرت درویشان مقدم بوده است رضی الله عنهم
 تا حدی که خانقاهی بدست او بود دگران از او بستند هیچ جای مراجعت
 و مراجعت نکرد از غایت قناعت خود امروز عیال افزون شده است و طاقت
 قناعت و صبر ندارند از رحمت ملک الوزرا جسمی دارم که بر عادت درویشی
 نوازی خویش خانقاه اخی که پیشترش را رحمه الله پادشاهی فرماید و شیخ جمال
 الدین اوزانی دارد تا بفرغت او و عیال او خدمت و طاعت حق مشغول
 باشند و دعای شما گویند دعای او در آن دولت نیکو باشد که آن احسان
 برین داعی کرده باشد که پیوسته دل داعی نگران احوال اوست و نیکویی و اخلاق
 خوب او بدانی می آرد که خاطرها متعلق بود بمعانوت و یاری او ملک الوزرا
 پیوسته متفقد درویشان و مستحقان بوده است وزیر سایه درخت لطف
 ملک الوزرا بسی اهل خیر آرام یافته اند امید است که شیخ عزیز جمال الدین شاکر
 و ذاکر آن احسان شود جاوید ملاذ و پناه اهل خیر باد امین یا رب العالمین

مسابقت و مسارعت و منافست و مبادرت امیر اجل عالم علول ملک خلفت
 عاقبت بین کریم الاخلاق طاهر الاعراق الحریص علی الخیرات الراجع الی الحسنات
 شمس الدوله والدین ضیاء الاسلام والمسلمین ادام الله علوه و وقفه و سنده
 بر تقادم ادوار بر خیزات و حشا و طلب مرصعات رب السموات روز بروز
 افزون تر باد بسیر الله لیسیر و جنبه عن العکس سلام و دعای او و می دارم
 سلام علیکم لاسلام مودع و لیکن سلام لایزال جدید شونده می آید توجیر او

الحیاته

الحیاته تعالی و تبتل او بخیرات هر روز افزون ترست شاید بهای افزاید تا مشرفه
 عمر رسید متضمن انواع دلداری و لطایف بجان و دل تلقی افتاد و از غم مبارک
 اجتماع رفتن ان شاء الله ایچ نیکوتر و بهتر و نافع تر آوا و احوال بر اه موفق شود
 نسیم الله تعالی ان شاء الله خیر هادی و احسن مرشد و معلومست که این داعی احسانهای
 شما را موش نکرده است شکر المنعم واجب و دلداریها که فرموده است فقر را
 و اهل خیر را در حضرت حق تعالی شفیعه شما اند که حق تعالی هر عمل خیر را صورت
 خوب دهد و او را مستغفر و دعاگر آنکس کند که آن خیر کرده است و مکان
 رتبه استیا خواجه اجل دیندار حسیب نسیم موفق الخیرات ادام الله برکت
 از خدمت شما شکرها گفت و از صحت سیرت شما و اجتهاد شما در خیرات
 و نیتهای صالح و غزهای نیک حکایت کرد و نعم القرین هوسایه با افزود
 شکرها کردیم برتر زاید باد

زندگانه معلی علی خداوندی در افتاد اسباب شاد کامی و اعتناء با کتساب
 نیکنای و تبیین مقاصد دولت بنمای سالیان مامتاهی باد سلک محال بوفور
 دولت عالی منظوم و صحیفه کامله بارقام فضل بزدانی مرقوم و اوج شمت
 مرتفع و فوج نعمت مجتمع و روزگارهای نوک بشنای و خرمی مفروق داعی
 بغایت محبت و متفکر است تا شرح ارزومندی و اشتیاق بدریافت آن ولی
 الانعام و الایادی چگونه شرح دهد و شکر آن مواهب جیم و عذر آن لطایف
 عجم که از آن جناب کریم فایض شده است بکدام زبان تمهید کند
 فیالها قصه شرحها طول مسجوع شرح آن در بیان و بیان نمی کجدرست
 از اه دشتین و بدعای دولت عالی مشغول شدن بصواب نزدیکتری شانس
 ایند تعالی آن ذات شریف را که طراز کسوت معلی و زینت ایام و لیالی است

روز افزونه دارد بعد از ابراد سلام و دعا عرض می رود که جمیع درویشان
عزیز که دعای ایشان در حضرت متجرب باشد ازین داعی مخلص التماس کردند
بشفاعت جهت خواجہ غفر الدین یوسف که عزیز نفی و عتیق کرم ملک الوزر است
از قدیم و بسبب ناموافق ایام بسیار کس و زیاده افتاده است او را از حد
مجل مانند است در غرامت و صدقات و مواهب ملک الوزر ادا شد الله علوه
بعالیک می رسد املت که اینج در دقت اوست تخفیفی فرماید و موهبت
نماید تا مکافات آن احسان از رب العالمین اصفا فاضلعت برسد و برین
دلجی منت باشد و بر احسانهای سالف منضم گردد و السلام

همواره آیام و اعوام امیر دین دار عالی همت روحانی ربانی خدای ترس
در ویش پرور و معیت المظلومین مختص الملوک و السلاطین ملک السواحل
امیر الر و اصل و المراحل عاقبت بین حکیم کریم المعظم الامراء و المشفق العاطق
الله بهاء الدولة و الدین ظهیر الکلام و الملکین ادا الله علوه در ضعیف
و مظلوم پروری و خداترسی خاصا حق همتی مستدام باد اولیا منصور
و اعدا مقهور و بحقیقت اولیای ماعقل است و اعدای مانفس اماره است
و معلومت که آدمی در دولت و رفعت بر مثال خاکیت که بادش در ریاد
و بلندی برد ساعتی که الدنیا ساعة باز بحضض اجل برین فرو گذارد
خنگ آن خاکی که جود بالا برید بر مرکب باد خویش تن فراموش نکند و بداند که
من همان خاک بی دست و پایم و این بلندی و این باد عاریت است
بر باد فکنده بنای همه عمر بر باد کجا بود بنا پاینده خنگ آن خاک که
دران بلندی خویش تن سانس بود و گوید خداوندان همان خاک خویش

غلط نکرده ام و تیرامی دادم خداوندی و بلندی آن تست من درین بلندی
است نوم و بنده نوم بقصد هیچ دین را خاک خود خسته نکند چون جنین
باشد روزی که این خاک از مرکب باد پیاده شود حق تعالی او را سوار نور
خود گرداند و بعضی مرکب باد مرکب نور را شاد دهد و در کوشش او می گوید
کوشواره آن دولت که لا تا سوا علی ما فانکم سلام و دعا بخواند و مشتاق
داند جمع الله بیننا اخوانا علی سرر متقابلین ان الله علیهم اذینا و قدیر
امیر عالم فرزند مخلص از دعا گوین و شاگران و ذکراک احسان و اکرام
آن یکانه است بسیار سکرها کرد از خدمت پادشاهی که کردند و لطف امید
می داریم که عن قریب از حضرت ان الله لا یظلم متقال ذرة و ان تک حسنة
یضاعفها و یؤت من لدنه اجر عظیم اعجازات آن احسان اصفا فاضلعت
مدخر ماند و شک نیست که امیر عالم علیه الله حق تعالی از برای کاری او نریخت
و ما خلقت الجنة و الانس الا ليعبدوه الا بهت امتحان درین غلامی افتاد
و بنده کی عزیز حق کرد و خدمت مخلوق کرد آن امتحان بود باز باصل خود رفت
و آن خدمت حقیقت و ترک مخلوقان کرد کل شئی بر جع الی اصله چون غریب
و مهمان شملت چند روزی جود عزیز مصر بارکان و اعیان و خدمتکاران
و دوستان خود جهت او وصیت خیر فرمایند اگر می متواه عیسی ان ینفعنا
او یخلفه و لاحق تعالی بعد چندین قرن شکران عزیز مصر می گوید بدین
لطف که کرد در حق یوسف صدیق علیه السلام که وصیت کرد که اگر می متواه
توقع از کدام اخلاق و خدایرستی و درویش نوازی آن یکانه است که
پادشاهی فرماید و سایه لطف محمد و مانده و پدران بر سر امیر عالم گستراند
تا در افان قیامت سایه کرد و از رحمت بر سر او حاوید که بهتر نواز باد امین

مدارک صغیر منیر بالها مآثر بانی مقرون و منصور در سینه های او امیر اجل
عالم عادل حسن احد اهدم بذب الدولة والدين ادام الله علوه هر روز صاف تر
وروش تر باد سعادت ابدی مساعد و رضا و یغ زمان شادی افزای و نوری
اهدای دولت در قبضه اقبال و سعادت او عدل و مسخر باد توفیق خیرات
که عظیم ترین نعمت است و سنی ترین کرامت است ادرار مدرا را حضرت کردار
لایب قطع باد سلام و دعا و تحت و ثنا ازین داعی مطالبه فرماید و از روضه آن
وصال داند و لعل برین محروم و لایقها الاکل ذو حفظ عظیم باری تعالی بباب
ملاقات و ادوات موافات میسر و مقین گردانند آن ولی العجاة و دعوة
المتقین متجابه آرند تحت فرزند عزیز که مقتدره مند نیکو اخلاف
شمس الدین دام سعادت از خویشان و فرزندان این داعیت احرام خدمت
سته است و میخواهد که از جمله بندگان و جاگران آن حضرت باشد و بدشاهی
واحد شاهی او میدارد و از خاب و محروم بار نکر داند است و ما ذاک
یلقی بایا دیم و حاشا عنی نادم توقع است که سایه رحمت و بزم نوازی
و که بر روی بروی کس تراند تا بر اخوان و اقرا که خود مفاخرت و مباهات
نماید و مخرج است که در کارها و خدمتها جلد است و میان خدمت او و خدمتهای
دیگر خادمان و جاگران فرقه های بسیار است امیکت که مقبول آن قبول گردد
و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و مناکر و ذاکر انداز احسان شام الخلق
عیال الله واجب الناس الى الله انفعهم لعیاله ان الله مع الذین اتقوا والذین
هم محسنون و برین داعی منت باشد جاوید محسن باد امین

71
سعادت لمان و کرامات ربانی میسر و مقین رای عالم ارای ملک الامرا
و الخواص المؤید بالقرب والایناس صاحب الدولین ولی السعادتین
ناشر العدل والاحسان اظهر الملة المحمدية قاصع البعثة الدينية مونس الفقرا
مرتب العلماء المؤید بالتوفیق والتسديد واللاخرة خیر که من الاوای معین الحق
والدولة والدين ادام الله علوه وایده ونصره وکلاه ورمعه و من الخیر لا اخلاه
واحسن عاقبة وعقباه سلام و دعای فراوان ازین داعی مخلص مطالبه فرماید
و از روضه آن ملاقات با کرامات و سعادت عزیزش که دایما بی انقطاع
در حفظ حق تعالی محفوظ باد و مستبشر غالب و باعث داند توفیق ملاقات
باسنانی که میسر حضرت کل عسیر علیه یسیر و لا یحتاج الى البیا والتفسیر میسر
و مهتیا باد نواز شها و لطیفهای پادشاهانه و حفظ الغیب که در دل داری
این ضعیفی فرماید شرح آن در آثار قلم در نیاید و در لفظ زبان
در کجای شکر و مکافات آن موکولست و مفوض بجزت خیر التاصرین
و نعم الحبيب القرب قدیم الاصل معطی النعم قبل التحقاق با جزاه الله افضل
ما جزایه محسن امین باری العالمین آرند تحت فرزند عزیز که هنوزند
معتقد کامل الکفایه شمس الدین دامت سعادت منوچه خدمت و معیل
و مستحق و رست کشاده و حسن الاخلاق و کاخ و جلد در خدمت میخواهد
که شرفی آن قبول در یابد و بخدمت آن یکنه مشرف شود و از بندگان آن
حضرت معدود گردد و بر اخوان و اقرا که خود مفاخرت و مباهات
نماید و کرم شاهانه آن بزرگ ادام الله علوه منتهض است با نجا زاجا
و دستگیری محتاجان و او میدارد آن توقعست که در باره او بدشاهی
فرماید و بزم نوازی برین داعی منت باشد و بر احسانها قدیم منعم گردد

و معان ربک نسیا جاوید میث خلایق باد

حق تعالی علمت و کفی به علم که بغایت و از غایت افزون تر بحکم و شرمسارم
از ابرام و یسویج بحکایت عجلت ملک الامر المشرف بالعلم المزیّن بالحلم
حسن الخلق لطیف الخلق المقدی سیره النبیه قاهر السیطان الابی سراج القلوب
سائر العوالم ساین الشارح ساقی الواردین منبع الادب منبج الادب
ارتیاح القوادین یسوع الوداد ولی الاحکام خلاصه نسل الانس امین الدوله
والدین ادام الله علوه و ظلّه سلامه الایام رفعت و حرس من الفیر دوله
وظاهر علیه احسان و نعمه و مواهب و قسمه و زاد فیما حوله و ختم بلحمه عمل و اعطاه
من خیر الدارین سؤله و امله اطال الله عمره فی سروره و عاد علیه عید الف عام
ولا زالت نفوس من اناس تحمل عنک محذور الحرام سلام و تحت مطالع فرماید
و آرزو مندی و تقطش کما شتیاق الحبيب الی حبیبه و العلیل الی طیبیه
و یوفای الی دویه الوضیة و اضلاقه المرضیة لا یکن کتمان و لا یقاوم الحمانه
باری تعالی ملاقات باسرع الازمان و ایمی الاحوال میسر و مهیا گردانا د
صفت ایینه ندارم در لطافت اما سخت روی ایینه دارم در وقاحت و ابرام
امیکت جوه از بهر خدایت جل جلاله خالصا مخلصا بر خاطر عزیز شریف لطیف
ظریف ثقیل ناسد و اکراید آن را بامید خفت رحمت الهی و بحجرات ثواب
نامتناهی سبک گرداند آنه موفق من رب التوفیق عرض می رود بکبار دیگر
حال فرزندان عزیز مخلص نظام الدین نظم الله امور که با اتفاقات سسیه که عقول
بتدبیر خویش از تخالیب آن نتوانند سالم بودند و اکثر تدبیر عقل ممکن بود
از زیان احتراز کردند سلطان عاقلا و سلطان عقل را بفرمودی خالق عقل

که قتل

۶۷
که قتل املک نفسی نفعا و لا ضررا اما شاء الله و لو کنت اعلم الغیب لاسکت کثرت
من الخیر و ما سنی السوء جوه حال افتاب این بود که سرگردان آن در کام بود
در نفع و ضرر ذره خود چه گوید و چه لافت توقع از مکارم عنقریب بر سر نه غازی
بل ذریه بعضها من بعض میراث صفت کرم و رحمت و اعتقاد بر فضل حق و توکل
بر وی تقدیم خیرات و عیسایان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم متوارث ذرات
طیبه را از اصول پاک خوشی که و الحقیقا بهم ذریه تا تم نظر عنایت بادشاهانه
در باب احوال متفرق شک و به مراد کشته او گستراند تا احیای او باشد
و برین داعی منته عظیم باشد که فرزندان عزیز حقوق خدمت و حقوق فرزندان
دارد از عهد صغر جسم می دارم که کرم آن بزرگ مستغنی گرداند بعد از این
از کشتا که احسان الله را سکاری دانند تختد ما ینفق مغرما تا بایه عمر مرقه
خلاص یافته باشد از غرامات متواصله مبدل گردد غرامات بغنیایا و کرامات
آن ولی نعمت نابذ عای دولت و سعادت در چشمها شتاباد اعیاد بیکر عمر بپایان
اورد مدتیست که آن در یوزه نامه خدمت منبع المکارم لازال قبله لا اوابین
خواست انها کردن موقوف داشته شد تا رکاب هایون صاحبها السعادات
السمویه بیهمن و سعادت رجوع کند الحمد لله که مرا جمعت آن عزیز مبشر قلوب
و شایع و مفرح عقول و ارواح کت الحمد لله علی فضله قد رجع الحق الی اهله
اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور

الحمد لله قلل که توفیق خیرات و توفیر صدقات و درویش نوازی و خدای
برسته و عاقبت بین و خیر اندیشه قرین دل پاک آن یکانه عنقریب کرم
محسن ولی الایادی و اکرم کرد انبیه است زاده الله داعی مخلص لام می رساند

و بدعا غیر و کرامت و سلامت ایشان مشغولت حالت الصلوات و الطلوات
و مختلج کل شتم از این فرمودند از اینار و صلوات حق که این دعا چیست
آن نامد که آن عزیزان در رحمت اقتد تقبل الله منهم از ایشان قبول کردند
و اصناف مضاعف از خزینه الهی خود عوض فرماید و مزید و مدد دین و دوز
ود نیا و از آن عزیزان که دانند که و یثوت من لدن اجر عظیم دیگر اعلام می فرماید
که فرزند عزیز مخلص عالم زاهد عابد عارف ولی الله سراج الدین ادام الله برکت
در صد آن بود که مدرس مدرسه بزرگ باشد یا شیخ خاتمه عظیم الاعین
حق او را خدمت خود جهان مغفول کرد که از دنیا منقطع کرد اما چون تن
آدمی ضعیف همچو درخت ضعیف خاصه که میوه های علم و معرفت و موارد
غنی بر وی فروز آید بنم باشد که شام های آن درخت بشکند محتاج باشد با ستون
تاقیم ماند هر بنده خدا که توفیق باید خدمت این جنین درخت سعادت و نکه
داشت او با ستون زدن و تیار کردن او بنده مقبل باشد انگلی و آن خیر بای
نمازها و روزها و حجها و صدقهای دیگر باشد زیرا صدقه هجره حب آید انب
آب را بنویسد کلزار فرستد بر بود که زمین خاوار اگر چه خار هم در کار است اما
فرق بسیار است آن مقام مبارک را مصلحت که شیخ اعز سراج الدین دامت
برکت از این دارند و نام زد کردن تا صد هزار راحت و رحمت و قبول روی
نماید و این دعا میثت دار باشد و السلام

پیوسته سرت سبز و لب خنده باد • پیوسته دل بهار تو شادان باد •
شادی به غنای مستی به خمار ملازم فرزند عزیز خزان بنی مفضل الدین
اظفره الله عما کل مدق من الجنة والناس و این و سده وار شکر و وفقه

وسعدت و رست شد کارهای شما از جامی که امید ندارید و برزق و حب
لا یحب فذلک علینا و الاجابة من الله و الفوت و العول بالکف و لا کیفیت
حولینا • رست بها قسم الله لی • و فوضت امری الی الخالق • لقد اصر الله فیما مضی •
کذلک یحیی فیما بقی • هرج دشواریست بر تو هم زیاد و بود تست •
وزیر عمر اسان گذارد مردم اسان گذار • خففوا یخفف الله علیه و السلام اگر از حرام
الدین شکر تو نشنوم خواهم رنجی عظیم آنا نحن نزلنا الذکر و انما له الحافضون

ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم یحسبون دل دولت تازه و جان اقبال خندان
بسیهای مبارک و اهما ما یادی شاهانه صاحب اعظم دستور معظم مشهور الاناق
ولی الایادی و الاتفاق خدا پرست ربانے عالی همت وافر رحمت تاج الحق و الذین
الحسب السبب الاصل الجمیل ادام الله علوه پیوسته باد عاقر الایام و تقادم الالام
امداد توفیق برافزود و تضاعف اولیا و احباب سرور یحیی محمد و آل اهل الهدی
و النور سلام و تحیت و ثنا علی التجوید رسانیده می آید و از روضه بدیدار
همایون بی حد و مرتب جامع الثنات و سامع الاصوات اسباب ملاقات و دیدار
زمانه و همایون ترین و قبی مسهل و میسر گردانا دعوارض که ذات مبارک را
امتحان کرده است سبب درجا و وسلیت نجات و ثواب اتوبه و نجات یعقوب را
مجتلب و جاذب باد آرنده تحیت فرزند عزیز مقبل معتقد شمس الدین دامت
سعادت و بارد کر متوجه آن کعبه امال و معدن افصال و محط رحال کشته
و احرام ان خدمت بسته است و المشرب العذب کثیر الزحام و صاحب اعظم ازان
اصل است که بنده کاه جو معاودت نمایند بحضرت ایشان چون جای دیگر هیچ
خود نیاید الرجوع الی الحق خیر من التماهی فی الباطل بر خوانند ایشان عفو نمایند

از ماضی و تاریخ بنده نوازی این ساعت از سر گیرند و صاحب اعظم ازان اصل است
و حق علی ابن الصقران شب الصقر • و یرثنی و یرث من ال یعقوب و ا جعل رب
توقع است از اکرام و فرج مجموع از مکتب و موروث که بار دیگر سایه رحمت
و نظر عاطفت درباره این او مید و ارمبذ و فرماید ان الله کان ملاقا بین
ان کان لا یرجوا الا الحسن • نعم یلوذ و یستحیو المحرم • من ان جهولی کردم
جنان سرید ازم • تو خود کری می آن کن که از کویم سرزد • دایما موقوف باد
علی الحیرات و الحیات و الاعمال الصالحات و ما یرضی به رب السموات امین یا ربین
اصانهای که فرموده است و می فرماید شکر آن در تحریر قلم و بیان زبان
لکن در شکر مکافات آن جز از حضرت برزق من یشاء بفرحنا و الله مع
الذین اتقوا و الذین هم یحسبون صورت نبند دباری تعالی ازان انوار که
در خزانة به نهایت از بهر مقبول خویش محزون کرده است مکافات احسان
آن یکانه کناد و یثوت من لدنه اجرا عظیم

صبح سعادت بجهان بر دمید • ملک سلیمان سلیمان رسید • انت الامیر و ان لم یثوت
منشور • فالامر و نکل ان لم یثوت من شورا • امداد بركات و کرامات و عصمت
الحی و توفیق و تابد نامتناهی مفیق و رام مرام صدر کبیر معظم سید الوزار
اصف الزمان نظام الملک معدن العدل و الانصاف شریف الثغور و الاوصا
العالم العادل المحسن مونس الفقرا رب الفضلا صاحب الدولین و حیدر الدولین
و الذین علاه الاسلام و المسلمین اب الملوک و السلطان علم الهدی و الیقین ادام الله
علو و اقباله و حقق مرجه و اماله و لازال السعد ناصر و عین الکمال عن جلالم
قاصر کلاه الله و رعاه و من الخیر لا اخلاه و اتم مکارم دین و دنیا و سلام و تحیت

ازین دلی مخلص شتاق مطالعه فرماید و ارزومندی بقاء مبارک و منظرهای یونکه
 هلال عید محتاجان و مظلومانست و جمع هیزمندانست غالب و باعث
 دانی جمع الله بینا اکرم جمع غایبین ساعه میند الی الابد اجتماعا فی الله والله
 فانه لا ینقطع قال الله توفی الاغلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوا الا المتقون یعنی
 الذین تخالوا و جالسوا و تواخا و الله تعالی کالمهاجرین تواخا مع الانصار
 فتکلم الصحبة لا ینقطع فی الدنیا و فی الاخره لانه سببه لا ینقطع فیدوم بدوام
 سببه قال النبی صلی الله علیه و سلم کل نسب و رب ینقطع الا نسبی و نسبی یعنی
 سبب و وضعته انا و نسب و اخوه وضعها انا باذن الله تعالی لا ینقطع الصاحبان
 فی الله یعنی احدهما صاحب علی الخیرات غیبه خیاره و حضوره بمقاله فاذا خرجا
 من الدنیا تلاقا و روجهما فتکلم باللسان الروح احدهما صاحب کما یکلم الروح
 فی المنام و بل اظهر لانه فی النوم لم یتجدد الروح الشریف عن الجسم الکثیف الثانی
 الثقیل الجاذب المظلمه فیقول الروح لروح صاحبه نعم الاخ و الصاحب لی
 انت فی الدنیا و الاخره الی اخر ما یقولون و العاقل یکفیه الاشارة و حفته یکفیه
 التعریف البیدر آرند تحت مرزند مخلص الامام الفاضل المتقن الحسب
 تاج المدرسین مجد الملک و الدین ادام الله فضله و ایزه بروج من خدمت تعریف
 او حاجت نیست که نظر علی بر بیکانکال مطلع باشد اتقوا فرستة المؤمن فانه
 ینظر بنور الله خاصه احوال حبیب و خلیل و محب و دعا کوی مزده که سیاهم
 فی وجوههم و کلامه فی حله انه یدل علی خصاله الشریفه الکریمه زاده الله قر با
 الیکم و مودة و لاقرب بیکم ظاهر و باطنا متوجه خدمت بود این مبارک باد را
 همراه او کرده آمد که محتاج باد و مستدام عا مر الا یام این مبارک امین یارب
 العالمین جوده حامل خدمت از مخلصان قدیم ان حضرتت و از خانه هست برین

مختصر

مختصر مکتوب اکتفا شد بالذم ثانی خدمت عرصه رود و السلام

هوارة ایام و احوام ملک الوزار اصف الزمان نظام الملک دستور اعظم اب
 الملوک و السلاطین ناشر العدل و الفضل و الاصل مجد الدولة و الدین
 علاء الاسلام و المملین مغیث المظلومین قانع البغاة و التمریدین ادام الله کونه
 بخیرات و حسنات و تعظیم امر الله و الشفقة علی خلق الله و الحب لله و بغض
 لله و الاعطاء لله و المنع لله و الاخلاص لله مستغرق و مصروف باد اولیای
 آن دولت و اقبال منصور و اعدای حضرت مهتور و ایزد جل جلاله در همه
 احوال و افعال و حضرة و غیر یار و نکهدار و مرشد و مسدد و غفور و شکور
 بحق محمد و اله سلام و خدمت مطالعه فرماید و از تکثیر بنسبتن مکانها
 بر آید حوایج خلق ملوک نشوند که المشرب العذب کثیر الزحام بیوسه و هیشه
 انکست نمای لطف و احسان و اجمال و کعبه رکبانه و دجال باد آرند تحت
 فرزند مخلص هنرمند صدر الدین شرح الله صدره فرزند سید المشایخ
 جنید الزمان ابا یزید الوقت امین القلوب شمس الحقایق حسام الحق و الدین
 ادام الله برکته و متع المسلمین بطوله بقاءه متوجه خدمت است امید است از لطف
 مسرور و کرم مشهور ملک الوزرا که بر عادت درویشی نوازی خویش و عنصر
 شریف ظریف خویش معاونت پادشاهانه و نوازشی بخدوماند و در حق
 فرزند صدر الدین شرح الله صدره از زانی فرماید داستان تا از میان دل
 و جان شکر و دعا کفایت آید و بر بوم داعی مخلص منت بسیار باشد که این داعی را
 درین شهر و شتایی و مونس شب و روز و عکسار و خویش و قبیله ایشان
 املت که از خدمت شاگردا که باز کرد تا نشانی جمیل و ثواب جزیل و مجازات

و مکافات کمثل حبه انبت سبع سابل في كل سنبلة مائه حبة والله يصاغف
منه يشاء حاصل آید و این احسان را اهلوی احسانهای دیگر نهند و مثل
ترتیبها، دیگر و در وریش نوازیهای دیگر ندانند که ایشان از غواب و نوادر
سترهای خداوند در زمین در هر اقصای سال جنین بنده یکی در زمین آید
غنیف باید داشت جنین خاطرها اذا جبت عداکته لسمع او بصیر و لسان
حیث یسمع و یبصر و یبیطق و ما علینا الا البلاغ المبین
جاوید فراست خوب در دست ملک اوزر که مؤید است تا ایدامو من بنظر
بنور الله مدرک حقایق و دقائق و حدائق حکم استجاباد و من یؤد لکم فقط
او حقیرا کثیرا

جواهر دریای معرفت نثار روح ستاح ستیاح ملک الحکما افتخار الاطباء جالینوس
الفضل افلاطون التدبیر نادرة الزمان طالب الرحمن اكمل الحق والدين ادم الله
علوه یوسه باد ودر شاه راه صراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم مهتدی
وسابق وسایق ویمارات وغنائیم وارباح روحانی للاحق بمحمد واله سلام
ودعای سائید می آید وحفظ الغیب ولطفها که می فرماید سالی بدین دانی
می رسد جزا الله خیر ما جزا به **حسنه** هر که از ما کند بنیکی یاد • یادش
اندر جهان بنیکی باد • از دیوان من جاء بالحنة که من ذکر کنی
في ماله ذکرته في مالي ومن ذکرته في نفسي ذکرته في نفسي ومن
ذکرته في ماله ذکرته في مالي انا الدیان اجزي بالحنة واعفو
عن السیئه هر قحیم پاک کمی کار د وهر نهال خیر کمی نشانند
مستکمل ومثمر ومستوی باد هر چند که از تو اثر تصدیقات بدان
ذات صوب صفات از حد گذشت ومخجل ولیکن المشرّب العذب

کثیر

کثیر الزحام واولی بالبدل والاکرام عرض می رود که فرزندان عزیز
امیر عالم صلوات الله از لطف شما چشمی دارد که عنایت و معونتی
در باب معیشت او بفرمایند محضرت ملک الامراء نظام الملک
عدل اصف کفایت افتخار الایامین ناشر الاحسان شریف الافکار
زکی الاسرار الفیعالی همت خدای پرست جهان ناه پروانه بکس
ادام الله علوه و جعل عقباه خیرا من اولاه و اخرته خیر من دنياه
این داعی شکرها و عذرها که داند عرض کند اگر چه آن در عرض نکند
و ما لا یدر که کله لا یتک کله توقع است که مهم امیر عالم بسعی مبارک
شما و بکست عطا بخش درویش نواز ملک الامر صاحب اتعاضین
مکین الدولین ادام الله علوه گزارده آید که معیل گشته است
و خیرها پایش تر شد تا بفرغت در خلوات و صلوات دعای آن
دولت بفرغت بال می گوید الخالق عیال الله فافضلهم انفعهم لعیاله
فریدوله فرسخ فرشته نبود • زمشک و عنبر سرشته نبود •
بداد و دهش یافت آن نیکوی • تو داد و دهش کن فریدوله تویی
السنة و شجرة فی الجنة اغصانها متدلّیة فی الدنيا فمن التمسک
بغصن من اغصانها رفعه الله الی الجنة فادوا زکوة الجاه واعلم
بانها مکمل زکوة المال ثم یضایها اگر چه آن موالی را احکام شارس
و اکرام دثار و برصیت حاجت نیست • و لکن رایت السیف من بعد خنجر
الی الهز محتاجا و ان کان ماضیا • ست اینست فی الحركات برکات
وهزی الیک بحزج الخلة نسا قط علیک رطبا جتیا • تذکر بالرفاع
اذا انسینا • و نکتب حین مطلقنا الاکرام • فانه الام لم ترضع غلاما •

عنا الاشفاق من سكت الغلام ولهذا قال ربنا تعالی ادعوا ربکم تضرعاً
وغفياً فلو لا اذ جاءهم بأنا نضرعوها ویدمحسن باب

زندگانی فرزندان محسن معتقد خوب سیرت پاک سریرت فخر الاولاد
علم الدین دامت سعادت و آینه بروج منه در شادمانی و انشراح
صدر و توفیق طاعت و صراط مستقیم مستدام باد و سائر فضل الهی
بر احوال هر دو جهان او گسترده باد سلام و دعا ازین داعی مطالعه
فرماید و از روضه میخواند باری تعالی حسب ملاقات و شرایط موافات
علی احسن الحال و امین القال مرتبط و ملتفق گرداناند و فی الاجابة
علامت قبول الطاعات ان تستجیب الطاعات الاخری و تستجیب الحریص
فی الطغیرات علی التوالی سار عوا لی مقفرة من ربکم و جنة عرضها السموات
والارض • زان پیش که داده را اجل بستاند • هر داد که داد نیست می داند
دنیا نیز باز اختیار است هل اذکم علی تجارة نتجیک در بازار جهان
آن فروش و آن خر که از آن سوی بازار پشیمان نباشد باز اگر مست
هر که متاع خیر بخرد پشیمان و هر که خرد پشیمان که جز افزون بخیریم
در جهان شاهی و ما فارغ • در قدح جرعه و ما هشیار •
زین پس دست ما و دامن دوست • زین پس کوش ما و حلقه یار •
خیر تا ز آب روی بنشایم • باد این خاک توده غذا ر •
ترک تازی کنیم و بر شکیم • نفس زکی مزاج را با زار •
و السلام علینا وعلیکم وعلی اهل نادیکم و من حل یوما بوا دیکم آمین

خیر الناس من ینفع الناس بر ناصیه اقبال امیر اجل کبیر عالم عادل
مؤید منصور مجاهد فلان الدین ناصر الهدی والیقین ناصر الطیرات
فی العالمین مربی العلماء مونس الفقراء قانع البغاة زعیم الجیوش
والغزاة نصیر المجاهدین عضد الملوک والسلاطین هادیون الغالب
اعظم سوابق بک ادام الله علوه مکتوبت و بر دل مقدس مطهر
موفق شما و کتب فی قلوبهم الا ایمان نبشته است و موسم کرده لاجرم
می دانند که این دولت دنیا آلت صید و شکار آخرت جهدی فرماید
و شکار خیرات لیل و نهار نفساً و مالا بدست می آرد خالصه انما
نظکم لوصیه الله لانرید منکم جزاء ولا شکور ناد و زی که منصب و مال
که دامت از و بستانند حسرتش حاصل

نکردم
من جاء بالحسنة فله خیر منها شیه بدی در بستانی فانی بدی باغ بستان
مرده بدی زنده بستان الحمد لله که بران یکانه عالم عنای اعظم
الحی قرین و معین است هر روز افزون باد ناطقانه دعای شما
می گویند بقول المال کنت فانیاً فابقیته و کنت ضایعاً فابقیته
مشرفه شریف رسید و احسن که فرموده بوده است سخت در غور
وقت بود مقبول و مبرور باد امین یارب العالمین

شرح الله صدر مولانا قاضی القضاة الذی الحق الصدرة بخرج
الصدر و شاعة الفضل و الخیر العالم الفاضل العادل المتقی
البارع الورع منبع الحکمة قانع البدعة محی السنة ادام الله علوه

و فضل و اتم مراده و قضیه حوائج و احسن عاقبت و اکرم غالدارین
منزلت و سلام علیه یوم ولد و یوم مموت و یوم بیعت حبیب
سلام و خدمت ازین داعی قبول فرماید و الله که بیوسته آرزو مندیم
بزیارت و استغاثت بیایم خدمت الاعذریهای این داعی مولانا را
معلوم باشد بقلبها کیف بشاء و ما تسقط من و رقة الا یعلمها
و لاحتیة غلظت الارض ان کل نفس للعلیها حافظه ما بین
ایدینا و ما خلفنا لکن حقایق هذه التلاق و الفراق دل از مهرش
و زبان از دگرش و دیده از خیال مبارکش خالی نیست و حقوق
نعم که بیش ازین از عنایات و الطاف مخدومانه او رسیده است
هیچ فراموش نیست باری تعالی ثواب و اجر و پاداش آن را با و فر
الاعراض و الاجور برساند و بریندم لانه اجر اعظم است و عات
فلان خوب اخلاق فرشته صفات زنده دل روشن ضمیر فخر العباد
زین الزهاد ضای شناس عاقبت بین معین الفقراء ادام الله نعمتها
و زاد کرامتها میخوام از حضرت و اذ امرت فهو شیخه جل جلاله
یا از دار و خانه لطف لایزال و از خزینة کرم و عطایای بی نهایت
خداوندی خویش آن یکانه عزیز را شربت شفا و داروی صحت تن
و دل و دین فرستد که وجود عزیز او مونس فقر و ملجأ درویشان
و ارشاد سالکان راه رست بنصیحت و موغلت و یار بدم و قدم
و انج و سع او بوده است بیوسته در خیرات و طیبات و صلوات
و صلوات و مناجات کوشیده است بر حضرت که یکدم و یک نفس
بر آن حضرت ضایع نیست و منقال ذره برد رگه او هرگز فراموش

نشود

نشود و کم نشود و آن ذره یکی را کوه کرد اند و کوه تقصیر را ذره کرد اند
که می فرماید که من خلایق را از عدم بوجود آوردم و ایشان را امر و عقل
و سباب دادم ازین بر آن ندادم تا درین تجارت و زرعت اهل صالحه
و اعمال غیر صالحه من بریشان سود کنم که من از سود منزله ام بلکه از بر آن
آفریدم تا ایشان بر من سود کنند و دولت گیرند و سعادت ابد یابند
و بحمد الله این معابر خاتون یکانه روشن شده است و بیش چشم وی معاینه
بجایاب ایستاده است انج دیگران را تقلیدت و مکان از دولت افرت او را
تحقیق است و یقینیه الا جوده رخت از خنجر بیرون آرند و بر خراوند کانه
عرض کنند خوشترش آید سبب نامه نانبشته شمار معلومت که مقادیر
جمله بیکت و فرمان حضرت بی دستور حضرت یکدم و یک نفس ممکن
نیست و مثال خلقان در دریا می تقدیر همچو کشتیهای سرگردانند
مستجاب پراکنده بانگ می زنند که ای کشته این سواران کشته محکم حال
جواب می دهد که ما محکوم باد دریا نیم با از چپ آید یا از راست ما از پیش
آید یا از پس و اگر باور نمی کنی عجز خود را ببین که صد هزار کار تو بی مراد
می رود از در چرخه عجز همه عالم را مطالعه کن و از در چرخه عجزهای قادر
بر اطلاق را مطالعه کن زیرا شاه هر لحظه کلام است بدان می کشد تا است
فهم کند که بر پشت او سوار نیست که بر سر وی کلام عجز نهاده است
جاوید بیداری و صحت تن و صحت نظر باد امین یا رب العالمین

حضرت معلائی خداوند و بجان بیوندم عرض می رود که دی صنفان
عنان عزم را از مقصود بر تافت عزیمت مصمم بود و موکد و لیکن

بحری الریاح بما لا تنتهی التفسیر و معلومت که ناصیه هر مخلوقه در قبضه
خالق اوست مامن دایره الالهواخذ بنصیتهادر قبضه قدرتش هم عنان
افتاب هم عنان هر ذره بر بحاری ارادت تواند بود و امر و زهرم اثر
ان ضعف باقیست اما در مزاج مودت و جوهر محبت و مهر و اتحاد
و تعلق و امتزاج بان ذات شریف لطیف لازال ممثلا بالکراما السماویة
والعطایا الالهیة بحمد الله هیچ فتوری و ضعفی نبوده است و نباشد که
معرفه صفت جوله محروس باشد از افاضات هر ضعف که بظا هر آید
از بر نور و قوت مغرور و ذان ضعف بصفت باز آید اما مباد که در صمیم
حقیقت و ضمیر داعی که خانه مودت و محبت آن محبوس خللی
در آید که بعد از ان حیات را نخواهم و جهان را بند بزم • مقصود عالم
ادم امد • مقصود آدم آن دم امد • مقصود از جسم قوام روحست
مقصود از روح انتظام جوارح و حواس است و مقصود از جوارح و حواس
کمال دلست و مقصود از دل مودت ان هدایت مد الله علوه و ضلعف
سعادت و منع العالمین بطول بقائه و بارک فی انقاسه و آنچه وصیت
فرموده بود جهت بنهال داشتن اخبار از هر که ممکن بود بنهال داشتن
لازم دامن اما از ان کسی که از من واقف ترست مکابره کردن با او و با
کرم کردنست بزیادتی پیدا کردن که جد کیر دظا هر کردن را یعنی
بدان که واقف و بدان که از منت بنهال کردن ممکن نیست و بنیاد که
اگر سهل کرد بی خبر بر و مقرر خواهد شد و بنیاد که بر خندیدند
و از و بنهال کردند و اغلب خلق در کارها مکاس کنند از هر یک کاس
بلکه از هر آنکه نامغلوب باشند و اینهم شیخ نفس است و ایشان خبر ندارند

که عقل

که عقل چیزی دیگرست که تا این عقل و زیرکی را نهی آن عقل روی نماید
تا بدیهه ابله نستوی بدان ابله باشد رای علی را این معلومت آنگونه این
بسیست جهت عذر و با شما کم ازین هم پس است که در ضمیر شما من کیسه دامن
که هم از اندرون به ازین عذرهای خواهد و هر کردار اندرون دوست
عذر خواهی نبود مقیم و مراقب عذر بر و نش سود ندارد نعوذ بالله ذلک
جا و بحسب باد
رحمت و فضل و عنایت ربانی قریب روزگار ملک الامر و الخواص تا با یک
اعظم اب الملوک و السلاطین مغیث الاسلام و المسلمین ادام الله علوه
باد جرائع و هدایت و شمع رشاد حذای افکار و اندیشهها و تدبیرهای
مبارکش باد تا همه اندیشهها و تدبیرها من محمود العواقب معبود
الخواص باشد سلام و خدمت ازین داعی مخلص قبول فرماید و عذر
و رحمتها بپذیرد ان شاء الله هر سعی و تعظیمی که فرماید عن قریب
ثمرات و میوههای آن بدولتش در رسد لا مقطوعة ولا ممنوعة
این داعی بوقتی که رکاب هایون هنوز نرسیده بود از سفر انکورت
جنین شنیدم که مصاهره و خربش و سوندی فرمود ملک الامر
باجرم مرحوم شمس الدین یوتاش تعلق الله بر حمت و بدان خبر عظیم
بشنادندم که ایشان فرزندان داعی اند و نسب و اصل ایشان پادشاهان
عادل بوده اند رحمهم الله و الاصل لا محطی بحمد الله ایشان بران
صفتهای خوب محبوبند که ملک الامر مراد دارد و دوست دارد
در عفت و پاک دامنی و خدای ترسی و بلند همتی و وفاداری و نیکبانی
و عقل و ترسکاری در صفت نیاید و هر که بخلاف ان از سر حسد

سخن گوید بجای غرامت دارد خود دریا بدهان سگ نالاید اما مصو
 هرگز از آن خود فرو نکذارد و اگر فرو گذاشته خود در حق انبیای مظهر
 جنان طعن بر دندی طعن زدند و انبیای را بحیزها منسوب کردند که
 ایشان از آن پاک بودند هر که بسمان خداوند از فرو نیاید الا بروی او
 لاجرم سرخویش را خوردند و سرخویش را سوختند چه جای پیغامبر
 که حسد بجای رسد که خالق ذوالجلال را بحیزها افترا کردند تا بندگان
 و طالبانش را بدکمان کردند در حق خالق خویش و آن حسودان دروغند
 یکی خلق ظاهر از بنه آدم که از ایشان آتش بیرون می آید قوی
 دیگر نهان و سوس خناس الذی یوسوس فی صدور الناس در دل اندیشهای
 اندازند که دوستان دینی در حق همدیگر بدگمان شوند حاسنان از رای علی
 ملک الامرای که از خدا خواستیم باهام ملکی و عنایت ملکی روز و شب
 ما سبانه دل و خاطر و چشم و گوش مبارک خیر اندیش طاعت پرور ملک
 الامر باشد تا از هر دو سبها و راه زنان بیرون و اندرون در امان
 باشد ان شاء الله تعالی و چون شنیدیم که آن مصاهره مبارک در تأخیر
 افتاد غمگین شدیم که می فرماید مصطفی صلی الله علیه و سلم الخیر لایؤخر
 زیارت تاخیر آفانست ملک المشایخ و الابدال بلع و رع متقی مغیر الزها
 و العباد جنید الزمان حسام الملة و الدین ادام الله برکتی جهت تحقیق
 این خبر بخیر می آید و این داعی با او خوست آمده الا چون ملک الامر
 داعی را قول کرد بارها از غایت تواضع و دین دار نخواهم که قدم رنج کنی
 الا چون کاری بود مرا بخوانی و بدان حد هم به ادبی نتوانستم کردن الا بارها
 بخیرت نموده ام که هر چه ملک المشایخ حسام الدین بگوید گفته منست

وهرج کند کرده منست لافرق هر که او را ببینند مرادیده است و هر که با او
 بنشیند بمن نشسته باشد و هر که او را بخورد نشسته است و با عزیز داشت
 با احسان کرده است حقیقت حقیقت به تکلف و به رعنائی با این داعی
 کرده است اگر ملک الامر اسمع قبول اشارت های مبارکش را در هر باب
 اجتماع کند و آن را خیر اول و آخر داند از حسنات صدقات باشد که می فرماید
 و از حساب نمازها و مناجات ها باشد که می فرماید مصطفی علیه السلام من ضیم
 عبدا من عباد الله یوما فکانما عبد الله سنة تا سبب مزید دولت هر دو هم
 و حصول آمانه باشد و ملک الامر ما را صادق و ناصح خویش و نیک اندیش
 دانسته باشد جاوید مؤید باد به نور توفیق امین یارب العالمین

عنایت اسماعیل و لطف ربانے نثار تا بک اعظم عن السلطنة عماد المملكة
 اب الملوك و السلاطین ناشر العدل فی العالمین ملاذ المظلومین
 مرتب الفقرا و المساکین فخر الدولة و الدین ادام الله علوه و اگر مره
 فی الدارین باد و سعادت و اقبال در کل احوال ملازم حضرت مبارکش
 باد و دوستان دولت و شرف سرور بدخواهان دین و دنیایش مقهور بحق
 محمد و اله سلام و خدمت و دعا مطاعه فرماید و از رزومند دانست
 تقصیر شما را معلومست که تقدیر ربانے بر آرزو و خواست ما حاکمست
 و ما محکوم تقدیر فرق اینست که بعضی محکوم را خود را محکوم نمی دانند
 اگر چه بربانے می گویند که ما محکومیم مرغی که خود را محکوم داند و گرفتار
 دام حکم داند احوال آن مرغ در آن دام سدا باشد از مرغان هوای تربید
 و فر و ماندی که عجب ازاد کنند یا در قفس کنند یا کجا برند هرگز نکوید

مرغ گرفته که بجاروم و کجا بزم الا کوید که کجام برند باری تعالی که حاکم مطلق
 هست بر مومنان ارواح بشر و دستان را بیداری این وام و توفیق کرامت
 کناد اندر خوف بالعباد عرض می رود احوال فرزندان عزیز جلیل حبیب
 نسیم هنرمند کانی پاک اعتقاد قوام الدین حاصل الله مراده که از محبتان
 و مخلصان ملک الامر است و تابوده است شاکر و ذاکر کم شما بوده است
 بیش از آنکه رکاب های یون به شما بدین طرف رسد فرزندان قوام الدین
 بیوسته در جمعها شکر و ثنای اطلاق ملک الامر از دل و جان گفته است
 و همگی امید و اعتماد بعد فضل الله تعالی بر حمت و عاطفت و مظلوم پروری
 ملک الامر ازید علوه داشته است درین وقت ناساره او را فرود کشوده
 ولیکن غم ندارد که اگر چه آن در بسته شد در احسا و مریحمت و عنایت
 ملک الامر بیوسته باز است بر محتاجان و محبتان که عدل الملک العادل
 یغنی الناس عن الخصب می فرماید پیغامبر صلی الله علیه و سلم که چون شاه عادل
 و رحیم باشد تنگی سال و محنت کندم خلق را زیان ندارد که رحمت
 پادشاه از او بار ببرد و زمین دخل شاهانند امیر و پندارست توقع
 است که جهت صدقه جاه و دولت و جهت دوام امن و امان و ذخیره
 آخرت دل او را خوش گرداند نامنتهای بسیار داشته شود که نزد
 این داعی درین شهر ازین ساعت تا ابد ازیشان عزیز تر و خوشتر
 و نزدیکتر نیست هر چه در باب ایشان فرماید یقین دانند که خالص در حق
 این داعی می فرماید و آن روز که این داعی آمد بزیرت امیر دیندار
 ائمه الله صفا که قاصد جهت این سپارش آمدم فرصت نیافتم الا
 همین قدر که گفتم که ایشان را کنار گیر که عزیز عزیز بنزد امیر فرموده

چون دیدم دلم کواهی داد و اگر دل امیر منور نبود اولیای حق را کجا ندی
 اکنون صد هزار رحمت بر دل امیر دیندار درویش پرور فرشته صفت
 باد که چنین کواهی داد که حقیقت توقع است که هر چه عرض کند شیخ اجل الملک
 عالم عارف جنید الوقت حسام الدین ولی الله فی العالمیه ادام الله برکتی باک و بد
 ما پیغام کند از گفته و پیغام این داعی داند بلکه گفته و پیغام حق داند تعالی
 و تقدس و داعی را درین کواهی عرض نیست الا سعادت ملک الامر ائمه الله
 بانوار التوفیق و هر که خلاف این گوید بخدمت ره زنی دیده کرده باشد
 آن مایه حسد این ساعت امیر باب حقیقت واجب کرد اهل حق را بخدمتش
 تعریف کردن تا بخدمت نوشیده نباشد که احسا کردن با اولیا جاناست
 که احسا با خدا بی واسطه که حق تعالی این قوم را از میان خلق کزید و فرمود
 هر که شمارا دید مرا که خدایم دید هر که شمارا عزیز داشت مرا که خدایم عزیز
 داشت هر که شمارا خوار داشت مرا خوار داشت این کلام در حق ملک الامر
 نافع بار و سلام علینا و علی عباد الله الصالحین • حرام دارم با مردم اسبی گفتن
 و چون حدیث تواید سخن دراز کنم • من احب شیئا کثر ذکره تشنه ذکر
 بسیار کند خاصه چنین اب حیات ابری ازلی باقی جافزای به نهایت
 که از دوستان حق منقطع نیست و کس که دست در دامن دوستان
 حق زنند بدان اقبال برسند ان شاء الله تعالی

سعادت و اقبال صاحب اعظم ملک الوزر از مشهور الافاق شریف الخلاق
 طاهر الاعراق ناسر الاصل معدن الاثار و الانان کعبه الاقبال
 ولی الایادی و الافضال مرتبه العلمی امونس الفقراء مؤسس الخیرات

مغیث الانام تاج الحق والدين ادام الله علوه از خم و نواب عالم
غدار مصون و محروس باد اولیای دولت منصور و سرور و مسرور
واعلای دولت و خانیان و بدسکالان آن سعادت سرنگون و مخدول
و مقهور بحق محمد و رایت و القرآن و آیات سلام و دعای خیر که واجب
بر داعی موقوف می دارم و متذکر اخبار ساری باشم از صادر و وارد چون
انتظام آن دولت و مقهور شدن بدخواهان و خانیان می شوم شادی شوم
شکر باری می گذارم جل جلاله الشکر صید و قید النعمة اذا سمعت صوت
الشکر لئلی شکرکم لازیدکم تا باد آن سعادت برافزون باد و اعدا
سرنگون و توفیق خیرات در همه اوقات که مقصود از مصلحت عالم و تقليب
روز و شب و توأتر زمستان و تابستان غنیمت داشت خیرات است
و مجد کاشتن تخمهای خیر چنانکه معلوم آن بزرگ است که دین یقینش
هر روز روشن تر باد تا دلی را مستغرق غم اخراج کرد اند تالی تکلفی
مراد های او حاصل شود که من جعل الهموم لها و اهدا کفاه الله سایر
همومه فرزندان متوجه خدمت است و المشرب الغدب کثیر الزحام
هر چند نیست می کنیم که آن جناب عالی را بر قاع رحمت ندهیم لیکن چون
حق تعالی حسن خلق او را و لطف پادشاهانه او را قبله حاجا کرده است
مصلح را از توجه بقبله جاره نیست نباشد چنانکه مجنون را گفتند
توبه کن و خلقه کعبه بگیر که درین هنگام دعا مستجاب است گفت شما
دستها بآمین بردارید تا من توبه کنم و دعا بعد از آن دستها بردارند
خویشان او مجنونه گفت • الیک انوب یا رحمن • جنیت فقد کثرت
الذنوب • و الا عن هوی لیلی و جی • زیارتها فانی لا انوب •

منادی امید می گوید • توبه من درست نیست خموش • از من دل شکسته کنی بداز
چه رنگ هست که آن شوخ چشم نامیزد • که تا مگر دلم از مهر تو پیر هیزد •
بعض غر خدا کز بلاس نگر بزم • که هیچ تشنه ز آب حیات نگر بزم •
اعتقاد پاکش و صفای ادراکش که بنیان مصوص است و برهان منصو
هر روز در راه دین بتوفیق رب العالمین ثابت تر و مؤکد تر باد آمین
یا رب العالمین ان الله لا یظلم مثقال ذرة شخصی را که کفر فرزندش را
ربوده بود در آن آشوب درویشی آمد نان خولت نان کرم از تنور
بر آورد در آن سال قطب درویش داد و آنکه بسوی کوه روی نهاد
که از فرزندش از خود نان کرم استخوانی ماند با شد آن را جای دفن
کند و کوری سازد و توجه کاهی کند چون بیشتر آمد دید فرزند خود را
که از کوه فروزمی آمد بسلامت غره زد و بهوش احوالی می پرسید
گفت کرم مرا بر سر راه آورد و بنهاد بسلامت و گفت لقمه بلفظه و باز گشت
و یقین است که هیچ ذره خور در راه دین ضایع نیست خنک آنکس که ازین
درگاه نا امید نشود چنانکه عنصر پاک و عقل دراک آن امید دیندار
در کل احوال ساعی خیر باشد

مسند دیوان وزارت و جاربایشان ایوان سیادت بانکای صاحب اعظم
دستور معظم ناشر الحیات منظر الحشا خاتم زمان بکرم خاتم وزراء مقدم
معده العدل و الانصاف بحر المکارم و الا لطف اصف الدوران نظام الملک
نخ الدولة و الدین اب الملوک و السلاطین اید الله بتوفیق سرمدی
و عمر ابدی و ددولة کامله و حکمة شامله چون دین بنور و سینه
بسرور بیوسته مشرق و مکرّم و مزین باد و مشرب عذب احسا و کوش

که ز منم محرمان کعبه امال و غیرت چشمه آب زلال است از خاکش قنور
و تکدر تصور محروس و مقصور باد بحق محمد و عزت انت الذی بالمعالی
مفخر الامم فی العدل و اللطف و الاحسان و الکرم و دعای بی پایت
و تحیت و شای فراوان از عالم دل و جان ز از سر زبان بدان معدن
احسان و منبع دین و دولت بی نقصا فرستاده می شود و از حق جل جلاله
در خلا و ملا ترقی عظمت و بآبگاه رفعت و جاه اله حضرت را مستعدی
می باشد و فی الحقیقه رفعت و عظمت آدمی را وقتی حاصل شود که طرف
دین و اهل یقین را رعایت و حمایت کند و صوب و انقاس و افعال را
در زمینه خیر و طاعت باسد و باد و ستان باسد که لایق امتزاج و اختلاط
روحانی باشند قال المیزان علی الله علیه و سلم عظموا العلماء و خالطوا الفقراء
تا وقت رب نادم و خاسر نکرده و دست تحسیر و تقاین نخاید و نکوید که
یا ایستم اخذ فلانا خلیلا محمد الله که آن وجود پر جود و ذات شریف
باین اوصاف صافی موصوف و معنوت و معنوت است و بساط عدل و کرم
و دین بروری در بساط جها کستر اینک هر تخم که کاشته بروید این تخم
بکار تانوائی

سلام و دعا و شکر و ثنا بخواند و از رومندی غالب داند و وعد قبول
کنند که اگر نه عنان اختیار بکست تقدیر الهی بودی بخدمت آمده شدی
الا کشتهای مرادات در میان دریا پس نادید و خرمنهاد در صحرانظر
اگر محوله حال جهانیان نه خداست جراحی از احوال بر خلاف هوالت
بل خداست بهر نیک و بد عتاش خلق ازین سبب همه تدبیرهای خلق خطاست
تا باد تقدیر الهی چگونه گرداند جهان کرد که بکست مانیت الا نال

مشاقانه و آه محبانه وصال و فراق حکم ملک خلافت و این معاوی بنید
و کثاد و کون و فساد بر اغلب خلق پوشیده است احوال خود را می بینند
و گردانند حال خود را نمی بینند به مرادی خود را می بینند و آنکس که ایشان را
به مرادی دارد نمی بینند کاشکی کانی بر ندی الا یظن و انکس که ایشان را
بمحمد الله تعالی که بوی خوش این دانش و اثر این اعتقاد از خدمت بزرگوار
عالی همت فرشته اخلاق می آید آن خداوند روشن دل منور جان حکیم کرم
غیر المملوک و السلاطین ادام الله جلوه تم بقیه نبی یا بیم که آن خداوند را صفت
کنیم که لقبها را نکس و کس در نامها و مخاطبات و دستمال و مستعمل کرده اند
اگر چه بحقیقت دریا مستعمل کس نشود چنانکه گفته شد لطف تو ننگ نگر
طعنه خطا مکس قهت ننگ شکر کی شکند از مکس دست دران اقبال
گاه قدیم و آستانه در زده لب الله الله حکم دستکاهیت حکم کبر که
هرگز نخواهد آن دستکاه زد دستش گرفتند بالا بردند دستکاه بر هم عالمش
کردند آفرین بر همت یاد و بر نظرت ناد که درین عالم بر تسویش و درین
دریای بی خریاد خود را بهر موج هوا و هوس نسپردی دست در کشته نوح
زدی و محکم گرفته قوت بر قوت توفیق بر توفیق مدد بر مدد رحمت بر رحمت
هر زمانت افزون باد این دعا بر ما فریضه است در عقب هر پنج نماز بیک
کار ما از پنج و شش گذشت بر مردم چشم کدورت بایست و ز کردش این دل
خبرت بایست امید که خبرت کنند زیرا که طالب آن خبری آن مطلوب هیچ طالب را
محرور نگردانید تعالی و تقدس اگر کاما ما هم نشود غمازش چهره زرد و انگشت
ولیکن آن انگشت را از رشک بهر دیده نمایند و آن شراب را بهر کله بنمایند
حرام دارم با مردم سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم سخن
دراز کسی گوید که آنچه مقصود اوست بزبان نتواند آوردن و در کلام

زبان و دهان که خدا آن سخن که در زمین و آسمان نمی‌گوید که ما و ستم و استیلا و ارض
 و قه عزیزی بد رخت رسید و شایع و برک عجب دید و میوه عجب هر که را می‌رسید
 که این چه درخت است این چه میوه است هیچ باغبانی فهم نکرد و نام آن ندانست
 و جنس آن نشانداد گفت اگر فهم نمی‌کنم که این چه درخت باری می‌باشد که
 تا نظرم برین درخت افتاده است دل و جانم تازه و سبز شده است تا در سایه
 این درخت فرو آیم چه گویم و چه نویسم بر دعا اختصار کنم و دعا را نیز نامان
 نیست زیرا دعا دعت خولین است چون رحمتش کونا کو نیست و کنا رنگ
 دلبر با هر لحظه از لطف دعای نوی انگیزد از میان جان دعایی قرار است
 و دعا کو بایستی قرارند و آن الی رنگ المنتهی کسی که آوازه منتهای بی‌منتها
 شنیده باشد و در جان او نشسته جوه نکلین در میان انگیزی همچو آن
 خبر باشد برسان و جویان و نثار کنایه ضاعف الله التوفیق انه کم عجب
 باز راضی بادشان او نانوشتند بخواند الرحمن علم القرآن سفر مبارک باد
 و بازگشتی از سفر مبارک تر و نافعتر مرادهای بسیار و کامهای دل
 میسر و آنچه امید دارند حاصل بی منت خلق از فضل حق و آنچه امید ندارند
 و در خاطر شامی گذرد و از احشای ندیده است و کوشیده نشیده است
 و وهم و فهم هیچ افزیده بدان نرسیده است قلم اینجار رسیده سر بشکست
 مرغ اینجار رسیده بر بشکست تا با تو قناد شتای ما را شتایهای دیگران
 در نظر ما حق شده است و تا لطف و وفا شادیدم لطفها و وفاهای
 دوستان دیگر کاسد شد تا اعتقاد شما و یقین شما نورداد اعتقادهای دیگران
 هوس و بازیچه نمود آن فضیلت که خدای بخشید همبشارت شما را که تمام خواهد
 کرد و من بگویم علی الله فهو حبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرا
 مشرقهای عزیز رسیده و خوانده شد و شکرها گفته شد و بجای همبکل و بقولید
 امد اگر پیش از آن نامهای نانوشتندی رسیده و منزل منزل از احوال مبارک شما
 پیغام می‌آورد که من القلب القلب روزی حق تعالی ملاقات را بسبب از خفیف
 الله کنیم لطیف و ملام
 قد تم بحوله

F.
1286